

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228990

UNIVERSAL
LIBRARY

مقاصد شکر است

بیان بعضی از آیات حکمت و قدرت اوتعالی در خلق حیوانات
و آلات و اسباب آنها بحسب ضرورت و احتیاج هر یک از آنها
فائده مذکور بعضی از احوال ماهیان و مرغان و حیوانات دیگر
بقول کلی بر سبیل اجمال

بیان نمودن گوش در ماهیان

بیان بعضی از آیات حکمت و قدرت اوتعالی

فائده مذکور آلات و اسباب بعضی از مخلوقات

بیان اندک از آیات حکمت و قدرت اوتعالی شانه

بیان تخریر البحر و شیر و خرس و اسب و گاو و فیل و یوزائی

بیان جانوری عجیب مشترک میان بط و چهار پا

بیان حال خلقت عجیب سابقه که آنرا دینوثر یوم نامیده اند

فائده در بیان خلقت اول زمین

بیان زرافه که بفارسی آنرا اشترگا و پینگ گویند

بیان نمودن اکصوت در ماهیان

فائده در ذکر انواع تناسل و تولید حیوانات

مقدمه در مبادی دوران و مبدأ است

مبدأ اول در بیان اجمالی حال عنقا و عجایب خلقت
 از برزی و آبی قبول کلی و بیانی کلام و مساک و مردم و تاریخ تصنیف
 بدانکه سخن درباره عنقا مختلف افتاده چنانچه ذکر آن در کتب و قصص
 امم سالنه و خالفه یافته می شود اما در اکثر ممالک سموره و مسالک معروفه
 موجود و مشهور نیست از آن هر قومی برای شتافتن اندک شری از
 اصحاب حکمت و تجربت و سیاحت چون نشان و علامت آن نبافته
 اند بعد مآل قابل شنیدن بعضی از آنها می گویند که در واقع هیچ مرغی
 بدان صفت که مذکورست نبود آنهمه انسان باطله پیشینیان و اساطیر
 الاولین است و بعضی از آنها میگویند که در زمان قدیم موجود بود اما بحکم
 خداوند تعالی از جهان محذوم گشته است و بعضی میگویند که در کوه قاف
 رفته و از نظرهای مردم غایب شده چنانچه سعدی گفته
 چنان بین خوان گرم ستود | که سیر مرغ قاف شمت خورد
 و بعضی میگویند که در اقصای ترک اطراف چین دیده می شود مرغی
 بسیار عظیم الجثه که پیل و کرگدن را شکار می کند و چین پر داز چون قطعه
 ابر عظیم روی خورشید تیره و محبوب می سازد و آنچه محوس ایران
 می گفته اند آنهمه سخنان پرافسانه و مبالغه و برطلاات تلباس است اما
 بالفعل سیاحت و سیر حکمایی و سیه از قوم انگلیشیه بر ایتلیه و افریجیه

و اشال آنها که بسیر و سیاحت اطراف و جوانب دنیا بذریعہ سفایین و
 مرکب پرداخته اند در این حدیثی بامریکا مرغی بسیار بزرگ غلامی بزرگ
 بصفت عنقا یعنی سیمرغ شکر سالف پیشینان برای العین بشهرت و احوال
 آن و سیر و تاریخ و سفرنامه های خود مانند کور ساخته اند بقیاس صحیح توهم
 می نماید و قبل سلیم و ذریع استقیم می آید که این همان مرغ مفقود و بحر
 ست چنانچه گفته اند و الله اعلم خوستم که رساله در بیان حال
 عنقا از آنچه در کتب و اخبار و قصص انسانه ای سالف سالقه و هر چه
 در سیر و تواریخ خالفه لاحقه مذکور است مرقوم و مستطور سازم و نیز
 احوال چندی از جانوران عجایب عالم که در غایت وندرت و لطافت
 و شگفتی بهتر از حال عنقا است و حال پریدن مرغان که آن چگونه و
 بجهت و بیان آن پرازد حکمت و منفعت است و حال عیث حرکت و
 جنبش طیر در پریدن بقیاس و تجربه که حیرت افزای اصحاب فطرت
 و خبرت است و کیفیت سباحه یعنی شناوری ماهیان و جانوران آبی
 که خرد و جنبش ارباب فکر و عبرت است و کیفیت بیضه نهادن مرغان
 و نیاز جانوران و انواع تناسل و تولید و نتیجه علم و حکمت است
 و بیان چندی از آیات حکمت و قدرت خداوند و انامی توانا و توانایی
 و اناتالی سلطانه و عز برهان و جل شانہ بطریق انمودگی که خلاصه است

واصل اصول مقاصد و باعث ترمیم یقین و معرفت و تمهید و ایقان از حق
 غفلت و دفع شکوک و وسوس و طرد او با هم باطله و ظنون فاسده خنثا
 باذن رب الناس است باز نمایم بنابر علی این رساله را که همیش در خدمت
 خطبه بر قوم شد یقین کرم باشد ان شاء الله باشد از انموده است قدرت الهی
 فیتبارک الله احسن الخالقین سیر الی طالب علم و یاری گویند
 نشان احقر الهام یافته بود که گفته
 چو باز گشت خبر از ایشان غنما داد
 و این رساله بمنصف راه حب

من سنده را در دست و دستاورد و هجری منصف شد و تاریخ آن
 جز آنچه که در دیاجه مذکور شد بحساب جمل از اجزاء و نامش به در هیچ می برید
 یکی غرائب انهار و یکی یکید که بلکم الغیوب احقر را بدان نام ساخته
 دیگر الاخبار عن وجدان العنقا و که بلکم و بیش مدرس
 ما فاضل حافظ قاری مخیم مولوی عبدالرحیم باخراج آن پرداخته و نیز
 از عبارت بیان الاخبار عن العنقا و یکی یکید و تاریخ می برید
 و امده ولی التوفیق آید از مکارم شفاق و محامد اخلاق ناظرین
 این رساله آنست که اگر خطائی یا غلطی از من بکار رود و فحش آن را
 بر من نکینند و اگر حسنی داشته باشد بپذیرند و عیب آنرا بذیل طفت
 بپوشند و بخموشند و برای اظهار فضیلت خود با نچوشند و بخروشند

ع که فوکل کی علم علیه و این آیه با کاف بر وزن مصرعی می نشیند
 امی عزیز این رساله را افسانه مینداز بلکه در آن بیان بسیاری از حقا
 و دقایق حکمت و قدرت حکیم و قدیر است که اصل اصول تفکر و عبرت
 که ما را بدان فرموده اند چنانچه در خاتمه که ختم مقاصد و اہم مطالب این
 رساله است این معنی بخوبی واضح شود انشاء اللہ تعالیٰ چرا که در آن بسیاری
 از منافع او تعالیٰ و منافع حکم در آفرینش طیر و نبات آن و خلق حشرات
 و ہوام مثل کرم و مار و گزوم و امثال آن مذکور است شعر مولف الرسالہ

سیمرخ از تنفس دم کرده ام شکار
 رخ را چنین بجانم گم کرده ام شکار
 سیمرخ در دیار عجم کرده ام شکار

عنقا بادام خط و قلم کرده ام شکار
 در دامم کرد خانه شطرنج جد و دم
 اسفند یار فارسیم در زبان فارس

و مولفہ مثنوی

تو گوئی رستہ شد فلک مرانی
 پیامی خوش بھی آرد ز عنقا
 کہ کلم از پیر سیمرخ باشد
 کہ فلک من بدست زال زربود
 کہ دوزم دیدہ اسفند یاران
 کہ رخ اینجا رخ شطرنج باشد

ز صحرائی کہ عنقا هست درو
 کہ فلک من خبر دار ز عنقا
 دل آتش پرستان برخراشد
 نہ پور سام را در دست پر بود
 زیر رستم ستاین خام یاران
 نہ میدق بی فرس در پنج باشد

درین خانه که از پرکار ملک است	چو اسب فیل اینجا رخ بسکست
حمید اینجا چه پر خیز و زلاست	باید آخر چه داری بی گزاف
نگوید بیده بیوده سرفان	شکر فی آراز بهر شکر فان
نشان از صدق قول خود بر انگیز	پری از بال سپرخ قلم ریز

بدانکه رخ که درین اشعار مذکور است یکی از نامهای این مرغ در فارسی است چنانچه عنقریب در مقاله اولی دانسته شود انشاء الله تعالی

مبدأ تانی و اضافه و انضمام رساله مسماة بتعریف
الحيوانات بدین کتاب و ایراد آن در اینجا بحسب
مناسبت مقام لزیاوۃ الافاۃ و تاسیس الکلام

اینجا قبل از غرض مقصود اعلام نمائیم کرده می شود که آنچه درین رساله
یعنی تعریف الحيوانات بقول کلی بطریق اجمال مذکور شده است از آن
مقاصد بسیار و مطالب شتی در کتاب غرایب الانهار تفصیل و شرح
و بسط جا بجای بیان کرده شده است خصوصاً در خاتمه آن بدکر حیوانات
عجیب الخلق چنانچه معلوم شود انشاء الله تعالی و بسیاری از اسرار
حقائق و اظهار دقائق و فرایده جلیله و فوائد جزلیه که در آن است درین
نیت تا بعضی را بتکرار محض گمان نبند

رساله تعریف حیوانات که آنرا مبدی ثانی از مقدمین کتاب راوده

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق كل دابة من ماء فمنهم من يمشي
على بطنه ومنهم من يمشي على رجلين ومنهم من يمشي
على أربع فيخلق الله ما يشاء إن الله على كل شيء قدير
والصلوة والسلام على خير خلقه محمد البشير النذير الذي
بين الحلال والحرام بين ما يوكل وبين ما لا يوكل من الحيوان
بقواعد لشرع المنيرة وحل الخير على قول الأكثر وحرم الحمير
وعلى آله واصحابه الذين قالوا سمعنا وأطعنا غفرانك ربنا
واليك لمصير الذين تركوا الخيل يخوف الخيلاء من التواضع
وركبو البعير أما بعد پس میگوید العبد الراجی الى رحمة ربه
الخاتمة والمبادی محمد حمید الله اسلام آبادی رحمه
الله الحادی ونعم بالایادی وعصمه عن الاعادے
که این رساله ایست در تعریف حیوانات تقسیم اجناس و انواع آن
مع احکام حلت و حرمت انواع و اقسام آن که در طی بیان هر نوع
از آن گفته شود و انشاء الله تعالی و بسیاری از عجائب و غرائب

جانوران و بیان بعضی از حال معیشت و خلقت آن که آنرا به تعریف
 الحيوانات نام کرده و تاریخ تصنیف آن باز دیوار حوت زای
 بحر یعنی زرافه پناهی و انات بر آوردم و تعریف الحيوانات با و پنجم است

فهرست اشیا نمیکه درین رساله مذکور است

تعریف حیوان و تقسیم آن باعتبار خلقت و تولید
 یکی کامل و خلقت که تولید آن بیک تخمیر و نشاء تمام شود که حاله اولی باشد
 و دوم متوسط خلقت که بدو تخمیر تمام تولید آن تمام شود که حاله ثانی باشد
 سیم تمام خلقت که تولید آن بیک تخمیر و نشاء تمام شود که حاله ثالث است
 چهارم آنکه از غنایات و رطوبات و بار و خندان تولید یابد

قول صاحبان الصفا و بیان انزوای و اعتکاف و زهد

تولید نباتات که چند قسم است

از کمر و نیمی مایه بزرگ که آنرا موی گوشت و نام آن
 بیان آن در کتب احادیث و سیر و جز آن ذکر مایه تولید شده
 که آنرا عنبر گویند و از دشته و مشهور گشته

و ذکر عم ساقین قول هتین درباره عنبر که دوائی شریفه و پندیده است

و ذکر بعضی از غرائب و اراوت

تقسیم تانی حسب عرف عام

ذکر انچه بر زمین رود
 ذکر آنکه کسب از راه بسایم گویند
 ذکر انچه که وزنده است که آنرا السباع گویند
 ذکر انچه که خزنده است
 ذکر انچه که عام آنرا مردم می پرورند و می خورند
 ذکر انچه که عام آن اهل نیست
 ذکر نوعی آهوی زیناب
 ذکر زرافه و کمرگدن
 ذکر زرافه
 ذکر کمرگدن
 ذکر انچه از حیوانات نرزه است که آنرا هوام گویند و حشرات
 اینصاح آنکه برای هر نوعی از جانوران خارج از آن ازان بشیل
 آنرا پیده شده است و بیان حال را سو
 قسم هوام
 ذکر نوعیکه پشم دارد و بچه زاید
 ذکر آنکه چند قسم از هوام که مثل مل هستند و اس اردو ذکر
 ماهی سفید و همین

ذکر نوعی از هوام که چشم ندارد مثل مار و فحی و چلیپا سه

ذکر ضرب تحقیق آن که چیست و چگونه است و نوعی جانوری

چون درل از اقسام افاع

ذکر گزوم و جسد آن

ذکر آنچه که پرنده است

ذکر سباع طیور

ذکر بوم

ذکر آنچه که از مرغان شکاری نیست

ذکر مرغانی که جیفه و خبث خوردند چون خر و غرابها و بچه اران ^{لست} حلا

ذکر آنکه مرغان غیر شکاری بر چند قسم اند بحسب غذا و آلات

ذکر آنکه چند نوع از مرغان رحلت صیفت و شتایمی کنند

ذکر اسرار و اصطیاد مردم بعضی از مرغان که رحلت صیفت و شتایمی کنند

ذکر اکثر آنچه که پرواز کند جفت یعنی زوج دارد

ذکر آنچه از مرغان پرواز نمی کنند و اوج نگیرد

ذکر نعامه یعنی شتر مرغ

ذکر خفاش که بر زخی است و طیر و بهائم و سباع

ذکر حیوانی از آن قبیل که بصورت مشترک میان بط و چهارپاست

و ذکر نوعی از ماهی که پرند است و ذکر جزای البحر که حبسیت و پاکوب است
 بیان آنکه در جمیع اقسام موالید ثلاثه افق یکی متصل و مشترک
 با افق دیگری است

و ذکر کوه البحر و قنفذ البحر که بر رخ است با بین حیوانیت و نباتیت
 و ذکر طایف البحر که بر رخ است در حیوانیت و نباتیت

و ذکر عرق مدنی که بر رخ است و در کرم و فضول خلط انسان
 و ذکر صدف مروارید و گوهرش که بر رخ مانند در حجریت و نباتیت
 و ذکر کرمی عجیب بعینه چون برگ درخت

و ذکر نوعی از فراش که از بار درختی متولد شود و بر رخ است
 در نباتیت و حیوانیت

و ذکر لجالو و جزآن از تخم و بیاره که بر رخ است در شجری و حیوانیت
 و ذکر شاخ مرجان و عقیق البحر که بر رخ مانند میان حجریت و شجری
 و ذکر انچه از سواشی و پرندگان که ناقص الخلقه هستند و آنرا
 حشرات و کرم گویند

و ذکر آنکه از جانوران ریزه زمین یعنی بعضی قوام ثالث ندارند

و ذکر نوعی مار که سه پرو و آن را کرم تیا گویند
 و ذکر نقیصه جانوران با اعتبار آن سایل غیر سایل بر طوب بدن کتبیه

ذکر اختلاف مردم اندیاید درباره جبراد یعنی ملخ و تحقیق آن که چیست
 ذکر حال آنکسان که دل را نصب گمان کرده بجلت آن حکم کرده اند

ذکر علت و حرمت زنجور قبل نفخ روح در آن

ذکر آنچه در آب تنکون می شود یا معیشت در آب دارد

ذکر یکی یعنی شمشیکه آنرا ماهی گویند و ذکر ماهی رو بیان

ذکر آنکه بعضی از ماهیان که خون گرم دارد و بچه زاید و آنرا شیر

خو را ندش و بعضی و جز آن

ذکر سفاد ماهیان یعنی با هم نزدیکی و مجامعت و تولید آنها

ذکر آنکه عام ماهیان معروفه و دو قسم هستند فلس و فلس و فلس

ذکر آنکه چند قسم از ماهیان که دست و پا دارند و حکم ماهی رو بیان

ذکر نوعی ماهی که کسر و پاکی دارد و آن اسان البحر گویند

و از آن مداو حاصل شود

ذکر زبد البحر که چیست آن و بیان آنکه استخوان اسان البحر است

ذکر آنچه که از حیوانات آبی از حیتان یعنی از اقسام ماهیان است

از سنگ پشت و خرچنگ و اصدان و حلزونات و جز آن

ذکر نوعی چند از حلزون بره

ذکر نوعی از حیوان آبی که آنرا اسیل گویند

ذکر یک نفع از آن که آن را اسپ آبی گویند
 و ذکر شیر و خرس آبی و جز آن
 ذکر آنکه در آب جعد خلقت هستند جز خدا تعالی ندانند و بیان
 کثرت آن
 ایضاح حال خلقت آتشی
 ذکر سمندر که از انجیوانات آتشی گمان میکنند و آن چیست چنانست
 ذکر آنکه ازین قبیل او هامست آنچه در باب هما و سعادت و استخوان
 خوردن آن گمان کرده اند
 ذکر سخنی چند بحال این رساله بطریق خاتمه

للمصنف مثنوی

چون منزل خودم بسیر اندر آ	زراف زمین بین همای هوا
ز عنبر نشان جویدریا و آب	بقصد سمست در در آتش شتاب
تماشا بکن این عجب خانه را	چو از رنگ چین نقر کا شانه را

وله رباعیه

ای آنکه نمودیم تو عنقا در میان	عنبر اگر از بحر و زمهر است ز میان
ازو هم سعادت هماکان ز بهوت	بر کو مزن از سمندر آتش لاف

آغاز مقصود

بدانکه حیوان بمعنی جانورست یعنی آنچه که جان دارد غیر فرشته و جن
و آن را حکما چنین تعریف کرده اند که آن جسمی است نامی غازی
حساس متحرک بالا راده و نزدیک حکما مطلق حیوان انسان را که نفس
تاملقه و عاقله دارد شامل است چنانچه او را بحیوان ناطق تعریف کرده اند
اما بعرف عام لفظ حیوان انسان را شامل نیست بالجمله حیوانات باعتبار
سیر بر روی ارض و هوا و سیاحت فی الماء یعنی شناوری در آب
قسمت است ماشی و طایر و طافی یعنی ساج که چرند و رنده و پرند
و شناور باشد و باعتبار خلقت و تولید بر چهار نوع باشد یکی
کامل الخلق که تولید او بیک تخمیر و احاله در شکم مادر تمام شود فقط
و این احاله اولی باشد مثل انسان و سگ و چارپا و اشغال آن و اکثری
از آن خون گرم و دم مسفوح دارند و بعضی از اُممیان بزرگ جمله که بچه
زاید و آن را شیر دهد خون گرم داشتن زعم کرده اند و دم متوسط
الخلق که تولید آن بدو تخمیر تمام شود که احاله ثانیه باشد اولاد در
شکم مادر بینه بگون شود ثانیاً نشأتی دیگر در بینه یا بعضی از این حیوانات
خون گرم و دم مسفوح دارد چون طائر و بعضی دیگر چون سحفاة و دواب
و صُب مناج و اشغال آن سیموم ناقص الخلق که تولید آن

البته تخمیر تمام شود که با حاله ثالثه موسوم گردیم مثل حشرات پرنده بی
 کرمهای پرنده که اول شکم مادر میبتکون شود و بعد نهادن بیضه
 زمانی از ایام در بیضه نشانی گمانی باید بعد از آن کرمی ضعیف تا خلقت
 بی پردنی دست و پای کامل از بیضه بیرون آید و در آن فی الجمله زمانی
 و پاهای ناقص باشد که ازان بر برگ و شاخ و دختان و امثال آن
 بچسبند و متحرک شود و ازان بار و برگ و قشر درختان یا از عفونات و
 رطوبات و حبوب و امثال آن غذا حاصل ساخته زمانی دیگر پرورش یافته
 بر خود سیالند پس نشانی ثالث بعضی در پیل که بعضی را خود چون کرم سیل
 و بعضی را مادرش مثل عنکبوت که بعضی حال آن در جانوران ریزه
 زمینی و تصریح و اقسام آن در کتاب عجائب المخلوقات در نوع سیدوم
 از تولید مذکورست ساخت باشد و بعضی از خاک مثل نوعی زنبور که در
 خانه های مردم و جای محفوظ مادرش از گل آشیانه ساخته در آن تخم میگذارد
 و کرمهای دیگر آورده نزد یک تخم بگذارد و در خانه مسدود سازد و کرمی
 یعنی بچه از تخم برآید آن کرمها را که مرده باشند غذا سازد و غرض در پیل یا
 در خانه کلی یا شمعی مثل کرم نخل امثال آن زمانی بی هوا و غذا مسدود
 و متکلف شده بعضی و نشخ و بالغ اول قالی میگیرد و بار و دست و پاهای
 کامل خوش رنگ خوب صورت پیدا کند چهارم آنکه از عفونات و رطوبات

یابار و خنان بی مادر و پدر تولید یابد و ازین قبیل بعضی از مارها و اکثر
 کرمهای بهشتی و بعضی ازین نوع که بی مادر و پدر متولد میشوند بعد تولید
 تناسل هم کنند و بجز مار که گویند هزاران سال زندگانی کند و بی قائل
 نمیرد و بدان سبب آنرا عامر و حیه گویند اکثر ازین نوع جانوران در
 هر چهار فصل نمایند و فصلی تولید یابند و در فصلی دیگر نمائند و بسبب
 نقصان خلقت تغییر کیفیت هوای فصل گوشت را انسانند و اینها را
 ولد الزنا گویند و صاحب خوان الصفا که بسیاری ازین نوع
 حکم میان کرده است گفته که زنا ببرد و در سوم سرد و سوراخ خانها خزید
 می میرند و همچنان مرده بماند تا در موسم گرمی جان در آنها دمیده شده
 زنده میگردند و این گمانی است بعید مگر در آن دیار از برودت هوای
 و سکوت و ساو و الحواس می باشد و در فصل بهار از آن افات می بیند که آنرا
 بمات و حیات فرو آورده است و در دیار ما هم که گرم سیر است در موسم
 بهار آنکه متمرخی میشوند و گوشت میگیرند مگر حیوان حرکت نمیشوند اما ما حیوان پس
 اکثر آنها از بیضه تولید یابند و بعضی بحکم خالق باقتضای هوای فصل حاصل آید
 و بعضی بجهت زاید مثل نوعی ماهی بزرگ که در بحر فرنگ شمال و بحرین
 جنوبی قریب قطب مکر می کنند و بوزن هزاران من بچینه پشته گوشتی بزرگ
 می خورد و از آن هزاران من و غن و چربی حاصل می کنند که ذخیره خوردن و خشن

و امثال آن بدان طاعت ازان می سازند و بر پوست سرین ماهی سوار
 است که بر روی آب آمده ازان تیغش میکند و آب ازان بچرخ نواری
 بزرگ تابانندی بسیار می جود و در آن این حیوان بسیار فراخ میشود
 بحدیکه در یکی آن تا قریب شش سیده و ورای در یکی آن چشم آفتاب
 و این حیوان را بزبان آنها بویل گویند و سه شتم میشود و یکی معروف که
 بدازی تا چهل فرس می شود و دیگری بزرگ تر ازان که بدرازی تا هفتاد
 فرس و محیط یعنی دور عرض آن تا چهل فرس تخمین میشود و آن ابدیان آنها
 بویل پرواز می مانند یعنی خار دارد و ششم سیوم متقارب بصفته آنها
 جزیره نیوزیلیند یافته اند و در کتب اساطیر و سیرده که ابو عبیده
 بر الجراح رضی صاحب خود و بعضی از سیرت ما بر کنار بحر قزقم که بحر اجمرت
 ماهی یافته بود که آنرا غنبر میگویند بسیار بزرگ که طعام نصف شهر صحت
 را که بقول مولانا جمال الدین محدث ریح سیصد نفر از مهاجران انصار ریح
 غنبر بودند ازان بودند و مولی بقدر بودند و ماهی است و گوشت
 آن تندینه منوره زرد و طعمش از شرفا همراه ایشان بود و رسول ۳
 صلی الله علیه و آله و سلم ازان خورد و آن ماهی آنقدر عظیم الحشه بود که
 مولانا ریح فرموده است که از جابر رضی الله عنه منقول است که گفت
 که آن سریر کنار دریای سیدند ماهی در کنار دریای افتاده بود مثال

گوئی خور و روایتی آنگاه گفت یافتنی بزرگ و آن نوع ماهی را عنبر می
 و قریب یکماه از آن ماهی تمام شکر نخوردند و هنوز بود از نگاه ابو عبیده
 فرمود که و وضع از اضلاع آن ماهی را نصب کردند و مروی را که دراز
 ترین اهل شکر بود برشته بالان دار سوار کردند تا از شیب آن وضع
 گذشت و سر آن بان دو استخوان نرسید و در جمیع امام مسلم پسندام
 احمد رحمة الله تعالی مروی گشته که ابو عبیده فرمود ما و مروی را که
 چشم او در آیند و شبستند سیره و را جای بود و سالی چشمت میگذرد
 که بعضی از رعایای مالزماکنین ساحل بحر اسلام آباد استخوان مشلع
 ماهی آورده بودند که بدرازی تخمینا هفت هشت وزع بود و این ماهی
 هم از آن قبیل بوده باشد و الله اعلم و در جمیع از سابقین قوم آن
 بود که عنبر که از شرا لطف ادویه و الطیب و الفلفل و اللطاف آنست
 سرگین همان ماهی است جمعی از متقدمین آن را سرگین گاو بجای
 کرده اند بنابر علیه صاحب قاموس رح آنرا دابه بجزیه یا ماهی گفته و در
 از روایات حدیث بجای لفظ حوت دابه وار شده است اما در حدیث
 صحیحین بخاری و مسلم رحما الله آنرا بحدوت متعین میکنند و الله اعلم
 و تخمین در باره عنبر یعنی دوا می مشهوره بسیار آمده و در آن افتادها
 کرده اند اما حقیقت حال اینست که معدن منبع آنرا کسی بدین سمی ندیده

غیر ازین که از روی بجزر و سواحل جزایر بحر محیط جنوبی هند و عرب یافته
می شود آنچه اقرب بصواب می نماید آنست که آن از بعضی از عیون بحر
چون قیر میجو شد و بتجادی ایام از تصریف ریاح و تلاطم امواج و تاب
آفتاب و اثر آب شور بحر جمود و انعقاد یافته طبیعتی و خاصیتی و دور
که مدور و منفرطح می شود در آن حاصل می آید و اندک علم و اکثر در اطراف
جزایر مالدیپ یافته میشود و جز بقدر واکسی در تصرف آن از سلطان
انجام آردن و مجاز نیست آنچه یافته می شود همه در خزانه سلطان داخل
می شود و آنکه بعضی از قطعات گیس های مرده و دست و پای آن می شود
بعضی آنرا شمع نوعی از نخل قیاس کرده اند باشد که حین نرمی آن قبل انعقاد
بجبت طعم آن که ابل بشیرینی می باشد گیس بهر آن شسته باشند و از لذت
و عزت آن بند شده و گین که آن را باغ یا پیه ماهی عنبرند کور بوده باشد
که بعد مردن و ضحلال آن به سباب مذکور مزاج ثانوی یافته کیفیت
عنبری بهم رسانیده باشد و از غرائب آنکه یکی از امرای اقامت سلطان
مالدیپ بلکه اخص و مقرب ترین آنها که در ولایت خود پیش سلطان نزدیک
اعیان آنجا اعتباری عظیم دارد و شغل تجارت قریب بزبان تصنیف
این رساله وارد این یار بود و مرا قدری از عنبر داده و گفت که در خزانه
سلطان مالدیپ قطعه عنبر بقدر حقیری بزرگ بعضی چند ذرع بوده و اندک

و آخر قبل ازین در کتاب شرح و بسط در کیفیت خلقت و صورت حیوانات
 حیوان را بیان برخی از حکمت و قدرت اوتعالی و در انواع صنایع و
 پرداخته است که می بیند از انبیا الهی و عجایب الهی که به بایض برده شده
 و گیرای البسط و اوضح از ان در حکمت و قدرت اوتعالی بخلاق انسان و حیوان
 و فرشته و بنی جان بقدر علم و فهم این میچندان که الله تعالی بلطف و کرم
 خود بدان بهم ساختن اظہار و قایق و ہر احوال و حسن شریعت کہ
 هنوز به بایض برده نشده است اگر الله تعالی توفیق یار و ساز و دواز
 ہموم و غنوم لاحقه فرستد حاصل آید و حیات کفایت کند بیاخت و خواجه
 اکنون سخن دیگر کہ متعلق و موافق تفصیل این اجمال است این بہت کہ
 سوائی انسان حیوانات کہ بفارسی آنرا جانور گویند حسب عرف عام
 چند نوع ہستند آنچه بر زمین رود و آنرا دابہ و ماشی گویند عامۃ و ماشی
 و دابہ ستور را ہم میگویند خامتہ و فی الصراح کل ماش علی الارض
 دابۃ وھی ایضا ستور بر شمس یعنی ستور رکوب و گاوی دابہ بر
 حیوان آبی ہم طلاق کرده میشود چنانچہ غیر کہ در بعضی روایت است
 آمدہ است و در بعضی روایت دابہ وار و شدہ و صاحب قاموس
 رح آنرا دابہ بچہ یعنی لیکن از ان ستور آبی مراد ہستہ فی الجملہ دابہ و
 زمین بہ چند گونه است کہ بار آنرا یعنی بزرگ جہت آنرا بہا کم و واحد آنرا

همیشه گویند که بفارسی دام باشد و در صراح از اینهم ستور نوشته و دام
 چشتی غیر از این را گویند چنانچه صاحب برهان قاطع تصریح کرده و همیشه
 در کلام اسببیند جا واقع است بیضاوی صح گفته و البهیمه کل حی
 لا یمیز و قبل کل ذات اسباع پس بهیمه عام باشد و در نزد غیر در نزد
 را اما عبارت عالمگیری دلالت دارد بر اینکه بهایم سباع را نمی گویند
 و اما علم فی الجمله آن بر دو صنف است آنچه از آن درنده است
 از اسبج گویند که بفارسی دو باشد و بعضی از آن چنگ و برهنه و آن
 که از آن می در و اگر چه با آن ناب هم دارد مثل اسد یعنی شیر و نمرب و نمرب
 که مخطوط می شود و قند یعنی بوز که خال دارد و منقوط می شود و دب
 یعنی خرس و قشع یعنی گفتار و بعضی اگر چه چنگ ناخن دارد و اما از آن
 نمی در و بلکه از ناب میدرد مثل سگ و آبن و آبن یعنی شغال و بعضی چنگ
 و برهنه و در صورت از ناب می در و مثل بیل و گراز و اگر این هر دو را
 بعلت خوردن گاه و نباتات و خوردن گوشت از چرندگان و از اینهم
 خوردن آنها حرام است و آنها از جمله حیوانات غیر ماکول هستند و هیچ
 و درندگان از وی ناب حرامند لحایت آن رسول الله صلی الله
 علیه و سلم غنی عن کل کل ذی ناب من السباع و کل
 ذی مخالب من الطیر کما فی الصحاح و کتب الفقهاء و الاضافه

که نزد یک شافعی رح حلال است لوسر و بعضی الحدیث فیه
 و و سراد فیه حدیث النبی اینها و ذکر آنها موجب تطویل آن
 خارج ازین بحث است و الله اعلم و آنچه چرند و هست بر دو قسم
 آنچه که مردم عام آنرا می پرورند و میخورند انعام گویند و صاحب
 صراح آنرا چار پایه نوشته و گفته و هی المال الراعیة و اکثر
 ما یقع علی الاسیر علی الابل و اکثری از اصحاب تفاسیر میرو
 انعام بل بقر و غنم را داشته اند و غنم گویند و گویند و مخر یعنی بز
 ملحق بدانست چنانچه در فقه تصریح یافته آنچه که عام آنرا می نامند
 یعنی شتی و حمرانی و جنگلی را وحش گویند که بفارسی دام باشد و از آن
 بعضی ماکول اللحم است چون گوزن و آهو و گوزن و خرگوش و شال آن
 و بعضی غیر ماکول چون خوک و آحقر نوعی از آهو را که از بعضی کوهستانها
 اسلام با و صید کرده بودند دیده که آن دو ناب درازانه کف استری
 رنگ میداشت که از فک اعلی بسوی اسفل از دماغش بدن آمده بود چون
 ناب گراز یعنی خوک نر و از آن باریک تر و مثل نایبهای خوک بسیار کج
 نبود و خم نداشت و سفید نبود و از بعضی از اجزای بدن اسافل آن
 مثلاً زیر جلن آن بوی مشک میدید گویا آهوی مشک بود و در کتاب
 مصور انگیزی تصویر آهوی مشک بدانصوت بانابها کشیده اند از آنجا

مطنون میشود که در کوستان اسلام آباد آهوی مشک بندرت
 بهم میرسد و اندک علم اما بسبب ناب آن از علت نمی برآید بل آن از
 جمله بهائم ماکول اللحم و طعید وحشی است چرا که آن بشکل مصفت و خوش
 خود پیشک آهوست و آهواراجالت در شرع نامزد کرده اند و آن از
 جمله سبع نیست نمی رود و از خوردن کل ذ و ناب من السباع
 و کل ذی مخلب من الطیر نمی واردست نه از اکل غیر سبع
 و فی جامع الرموز و انما قلنا یصید احتران عن البعیر و الکفأ
 فان طمانا یا و مخلصا و د و جانوران از بهایم وحش که زرافه
 و کرگدن هستند پس ظاهر بحسب قاعده شرع طلال می نماید
 چرا که زرافه از حیوانات قدیم الخلق نیست بلکه جدید الوجود است
 و در کتب قدما و در السنه قوم ذکر آن بنویسند یا خود من ندیده ام و از چند
 صد سال در ارض مغرب صحاری سودان و نواح مصر دیده میشود
 و اکثری زخم کرده اند که آن از نزدیکی گاو وحشی یا شتر وحشی حاصل شده
 بنا علی چون گاو که شش بار یک و سینه اش عریض است و دو شاخ سر برشته
 کوتاه که گویا سرخا بریده اند میدارد و چون شتر گردن دراز زبان
 دراز دارد که از آن سر شاخها را از بلندی بدین خود فرو کشد و اما
 اینکه بعضی خط و از چون عمر یعنی پلنگ می شود باشد که با ختمای خون

و نطفه و نوع جانور و آئینش آن چنان صورت بهم رسیده و مکن
 که بقربت گوخر بتولید و اختلاط ثانی چنان شده و الله اعلم و سبب
 مشابست رنگ آن با پلنگ از انبار سی شتر گاو پلنگ گویند از آن
 گمان کرده اند که قربت پلنگ هم در آن بوده است یعنی در مرتب
 تولید یکمرتبه با پلنگ هم حفت شده باشد و این گمانی بعید است که
 حیوان وحشی با جدوی جهانی خود که سببی خود خوار قوی است مقاربت
 کرده باشد و درین باب بیانی کافی در خاتمه کتاب غریب الملاء کرده
 شده است فی الجمله کسیکه اختلاط حیوان غیر را کول بدان زعم کرده نیز
 او حرام می تواند بود و گمان غالبین احمق است که آن حکم خداوند تعالی
 نوعی از وحش علیحدہ فی نفسی اختلاط نوع دیگر متولد و متکون شده
 درین زمان از تناسل افراد آن بسیار شده است بخلاف این که از تناسل
 فرس و حمار حاصل یسبب اختلاط متضاده توالد و تناسل نمی کند
 و نیز زبان این جانور لب پر و از تر از زبان اشتر است تا بذریع کما شتر
 بلکه زیاده ازان برون می برآید و سر آن چون شخص با بی منکوس و کج
 و پیچیده می شود که ازان سر شاخ را می گیرد و می کشد و گاه و علف و ذ
 می خورد و ذی ناب و مقلب نیست ظاهر حال و سباب آن و دلالت طهرت
 دارد و الله اعلم اما اگر گردان که بعضی آنرا میس گویند پس آن هم بی تردید

فی الجمله چون جاموس بزرگی است و اقوی صلب از آن و نگاه و علت
 و دانسته می خورد و جره یعنی نشخوار می کند و ذی ناب نبوده باشد اگر چه
 قوایم آن اندک غلیظ چون فیل و ناخن چند هم چون فیل دارد اما چون
 سباع چنگ نمیدارد بلکه ناخنهای پهن و عریض و طرف سریشین
 تردد دارد ظاهرش نیز بحسب قاعده شرع دلالت بر حلت دارد اما گوشت
 آن بسیار غلیظ و درست و صلب است و اندک علم و آنچه از مواشی
 یعنی از آنچه که بر روی زمین رو دارند است یعنی در سوراخها و تنگها
 ماوا کنند از اهوام گویند و در صراح ها نیز خنده گزنده و حشره بالتحریک
 جانور ریزه زمینی حشرات جماعت است و در منتهی الارض حشره یعنی خرنده
 گزنده یا جانوران ریزه زمینی است و در منتخب ها به باشد سید چهار پایی
 زمین است و در عالمگیری هر دو را شامل کرده جمیع الحشرات و هوام الارض
 من الفار و الجرد و القنافظ و الیربوع و ابن عمر بن الخطاب و الیربوع و الیربوع
 و تفصیل در آن هر دو نکرده و یک مضمون جانوران مرقوم بالا را در حشرات
 و هوام مذکور ساخته که در آن هیچیک از جانوران ستمی نیست بلکه بعد از حشره
 و وزغ و سام ابرص که جانوران ستمی اند و جمیع الحشرات و هوام الارض
 عطا علیها کور است و فی جامع الرموز الحشرات الصغار من الدواب
 جمیع الحشره مکرر که کافار و الوزغ و سام ابرص و القنافظ و الجرد و الیربوع

والزنبور والبرغوث والنحل والذباب والبعض من القراد وما قبل ان
الحشرات هوام الارض كاليربوع وغيره ففقد ان الهامة تقتل من ذوات
سم كالعقارب بالجملة اطلاق این هر دو لفظ بسبیل تراوت بر جانوران
صغار می نماید و قول حکیم از رانی و مولانا سدید کازرنی هم بدان دلالت
دارد و الله اعلم الغر من بعضی از ان گزنده است مثل مار و بعضی از ان
غیر گزنده است مثل موش و بعضی از ان از جوارح است برای هوام
ابن عربس یعنی راسو و واضح باد که برای هر نوعی از جانوران جاح
یعنی شکاری آن از ان قلیل و از امثال آن حکم خالق آفریده شده است
چنانچه اسد و نمبر برای ستور بزرگ و فهد یعنی یوز برای طبعی یعنی آهو و
امثال آن و گرگ برای گوسپند و بز و امثال آن و انواع سگ از
خورد و بزرگ برای شکار آهو و خرگوش و امثال آن بحسب جثه و قوت
خود و امثال سببیه گوش و روباه و گربه جنگلی و امثال آن از سبب صفا
بر اکمرغان و جانوران صغار از موش و جز آن و راسو برای اکثر
هوام از موش و مار و گز و دم و مضجع بری و غیره و چون بیشتر از حیوان
زهر دارند خداوند تعالی طبیعت بدن راسو را چنان آفریده است که
زهر در ان اثر نکند و سرگردان و گوش بلکه جمیع اعضای بدن او را
بوضع ساخته که باسانی تا اقصی سوراخها و شکافها رفتن تواند و انقدر

سلطان اور ابرہو ام عطا کردہ است کہ مار طای بزرگ آکہ جانوران
 بزرگتر از اسور چند تا یکبار فرو بردن تواند بلکه مثل بره گوسپند
 بکشد و بفشرد و بکشد و ہلاک سازد و آن ماران بچرویدن او افتد
 مہبت و بخورد شوند کہ بغیر از و تا آنکہ از نظر آنها غایب شود و بسوی دیگر
 متوجہ نشوند و نظر بر او دوختہ باشند اگر چہ مردی بلکہ شیر میخساید
 و همچنین در طیور و جانوران آبی ہم برای ہر نوع جارضہ علیحدہ ہر حسب
 مناسبت آنها آفریدہ شدہ است فقبارک اللہ حسن الخالقین
 اکنون گویم کہ ہوام برد و قسم است نوعی است کہ پشہم دارد و بچہ
 زاید مثل موش اما خرگوش کہ خرنده است پس فصل مشترک است میان
 جوشن بہاگیم و میان ہوام لیکن لعلت حلت و خوردن بقول علی بن
 انعام و آہوان اقرب بدان است باید کہ از ان شمرده شود و از ان
 ہم میشوند و قنقد یعنی خارشپت را از ہوام شمرده اند لعلت آنکہ خرنده است
 و چندی از درندگان صغار ہم خرنده ہسند یعنی در سوراخا ما و دارند
 مثل شغال و روبہ و اشال آن اما آنها حسب عرف از جملہ ہوام نیستند
 و در عالم گیری ثعلب یعنی روبہ و سنجاب کہ نوع سرخ از موشک پران
 و قسم سفید آنرا قائم گویند و از اقسام آن سیاہ مخطوط و غالب دارد
 منقوط ہم می شوند و سمور و دلق کہ از خلیس و روبہ ہستند از دوا سیاہ

شمرده شده که آنها خزندگان هستند یعنی بعضی در سوراخ و در زوشکا
 سنگها و بعضی در خنه های درختان ما و دارند و قمر و یعنی بوزنه هم از آنجا
 داشته شده است و چند قسم از هوام مثل و رل می شود که بجای چشم
 و خار چون مایه فلس های درشت و صلب و غلیظ و سطر دارد و
 آنرا بندی بن رهو گویند و صاحب مخزن آنرا ستفقور دانسته
 و آن در حقیقت ستفقور نیست بلکه ستفقور جا نوری ست با دست یا
 که بفارسی آن را ریگ های خوانند و بر کنار روئیل یافته می شود و
 شیخ الرئیس آنرا و رل مائی گفته که از روئیل صید کرده می شود و
 گفته که حیوانی ست بسیار شبیه بومل یافته می شود در رطوبای طرآن
 نیل مصر می شکافد ریل او داخل آب نیل می شود و جمعی دیگر گویند که در آب
 نیل می باشد در ایام زیستان از شدت سوزش می برآید پس آن را
 شکار می کنند و گفته اند که تخم چون تمساح بر خشکی گذارد و اقوال دیگر
 بعید القیاس هم هست و الله اعلم و بن رهو از حیوانات صحرائی و ببری
 است مثل شب بلکه گوی یعنی جلی است و بیاهای خود زمین سوراخ کرده
 در آن ما و دارد و در کوهستان اسلام آباد که وطن ماست نیز هم پیدا
 و صاحب مخزن هم در اسلام آباد آنرا دیده ستفقور زعم کرده است مگر
 بسبب آنکه آنرا بن رهو می گفتند و فلس می داشت چرا که رهو بزبان یایا

نام نوعی ماهی بزرگ است و بن خجل نامی گویند بن رهو بمعنی ماهی خجلی است
 و سقنقور ماهی خجلی نیست که از لفظ بن رهو سقنقور دانسته شود و اگر نیز
 آنرا در کتاب المصیبات نگاریده باطن آن ساده ظاهر آن خط و خالدار و
 بعضی چون پلنگ و گونچه و گردن بلند و سر فراز و سر آن مائل بند و
 و فکین آن حاد آنرا و یک مکر تقطوع الطرف است و بعضی سر آن بادامی
 که آن را چند قسم نوشته است و نوشته که رنگ سر و گردن آن سیمین
 یعنی لقرئی مائل بزرودی و خاکستری است و شبه سقنقور را و از تر از
 و رل فی الجملة شکل آن چون راس و کمر گاه و پنج و مائل سطر و خلیط و فقر
 و پر گوشت و دم آن کوتاه تر از و رل و کمیت جثه آنرا نوشته ظاهر تصویر
 و المالت بشل و رل بودن دارد و در دیار عرب و مصر حبشه بهم میرسد
 و نوشته تخمینا قبل از دو صد و پنجاه سال آن در علاج باه و تقویت بسیار
 مستعمل بود و دوائی عظیم القدر و صیل الشان و یکی از نوادر اسباب
 تجارت و متاع گرانمایه شمرده می شد و آنرا نمک سود می کردند و در خمیر میزدند
 و باطراف و جوانب می بردند درین روزگار هیچ دوا مستعمل نیست که در
 حقیقت فائده در آن نبوده است و در دیار عرب و مصر هم کساد کالای
 آن گردیده قدر قیمت آن نمانده است و اندر اعظم و اکثر و بعضی آنرا
 قوم اطلاق ماهی بر آن کرده شده اما آن بنا بر مذهب شافعی یا مالکی

رحمها الله تعالى بوده باشد بنهر ب مابعدت برآمدن آن خشکی مباح
 نیست و اجنبس مایهیان بنموده است بل نوعی از و دل است و صماحیان
 گفته که گویند گزیده در سبک است و بجای دیگر معنی ریگ زاده مایه
 سقنقور نوشته و آنرا شبیه بمایه گفته و این محب است از و اعلم
 و هو لا ناسد کانه و فی رخ فرسوده هو حیوان شد بدالشبه
 بالورمل یوجد فی الرمال التي تلک نیل مصر و هو مایه
 فی الرمل و یدخل فی ماء النيل و لذک قیل انه الورمل
 المائی و الفرق بینه و بین الورمل ان الودل یاوی فی البراد
 و الجواهر و السقنقور یاوی الی شطوط النيل و ما یقرب
 منها و ان جلد الورمل لخصن و اصلب من جلد السقنقور
 و نوعی دیگر است از سبک که چشم دارد بکافشاند از و تریل
 پوست سازد و تخم نمند مثل مار و امفی و سامر برص که آنرا نوعی از
 چلیپا سببری شمرده اند و وزغ که چلیپا سبست و سقنقور و و دل و تنب
 و امثال آن و بعضی ازین قشر غنید از و مثل مار چلیپا سب که وزغ است
 و حردون و حربا و الله اعلم و تبعه قسام هم حرام است الا الذهب
 که نزدیک شامعی رخ حلال است بپنبه باکره و تخم می است چنانچه عبارت
 عالمگیری و قول پشاه عبد الحق دهلوی و صاحب منتهی الارباب و لا یرد

و صاحب جامع الرموز آنرا از جمله سباع ذی ناب شمرده پس حرام شده
 و الله اعلم و نصیب از آنچه که در کتب لغات و طب مرقوم است
 چنان معلوم می شود که آن حیوانی است بزرگی که بفارسی آنرا ^{سمور} سمور
 گویند و آن غیر درل است و شبیه بول که درل را جانوری چون ^{سمور} سمور
 گفته اند و صاحب مخزن الادویه و صاحب تحفه آنرا کوکبتر از گربه باین
 سیاهی و زردی و دنباله آن بسیار کوتاه و درشت شبیه بشمر و خست ^{مهر} مهر
 گفته اند و شاه عبدالحق دهلوی از سیوطی رح نقل کرده که نصیب و طبعه
 است و آنضا ^{نعل} نعل و آنست که نر او را و ذکر و پنج آن یکی است و او می پید
 ۳۰ هفت صد سال آب بنی خورد و کفایت می کند بهل و بول می کند در
 چهل و یک قطره و فی افتد او را دندان و از صید شیخ الاسلام آنچ
 نقل کرده آن قریب بقول سیوطی است و زیاده کرده که هفتاد و شصت ^{نند} نند
 داده او هم و فنج دارد آنکه نوعی جانوری صحرائی چون درل
 و خورتر از آن زرد و سیاه و منقوط و مخطط بدایر با هم می رسد و آنرا
 بزبان دیار یاسن گول میگویند آن از اقسام افعی بوده باشد
 و الله اعلم و کثر و هم را هم بخت آنکه خزنده و گزنده است از هوام ^{شماره} شماره
 و همین قیاس اربع و العین و امثال آن خواهند بود و اما حقیقت
 آن از اقسام کرم است و این نوع اکثر از عفونات متولد میشود و نشأ

واحاله ثانی و ثالث در آن ندیده ام یعنی احواله ثانیه از بیضه نهادن احواله
 ثالثه از کبیل خود باز و امری اختر شده و التماس علم اما آنچه پرسیده است
 یاپردار پس آنرا ملکه گویند که صیفه جمع است بمعنی طیور و گاهی بر وجه
 هم اطلاق کرده می سنود بمعنی طایر و بفارسی آنرا مرغ گویند و آن
 بر دو نوع است آنچه سباع طیور است آنرا جوارح گویند
 و گاهی سباع وحش را هم جوارح گویند و جوارح طیور بعضی شکار مرغ
 کند و بعضی تعلیم شکار خوش کند چون عقاب سفید و زرین عقاب
 و امثال آن و بعضی بخود یعنی بی تعلیم شکار خوش کند چون تاپری عقاب
 که پر خطر و مردم در دست و بعضی شکار بهرام کند چون غلیو و بوم و بعضی
 شکار باهی کند و همچون چند انواع جوارح که شکار باهی کنند در ننگاله
 کثیر الوجود هستند در شکل فی الجملة شبیه به باز و شاهین و از آن کوتاه تر و
 تیره تر و خاکستری رنگ و بعضی ابلق و نوعی سفیدی بر آن غالب افتاده
 دیگر هم میشوند و بوم از جوارح طیور است و چنگ دارد و از آن بزرگتر
 و ضفادع و امثال آن شکار کنند و بعضی از کتب نقه که آنرا اطال گویند
 مثل عالمگیری پس در آن لفظ قیل است و آن بنا بر قول ابی یوسف
 است چنانچه صاحب جامع الرموز ریح بدان تصریح کرده و از خوردن کل
 ذی مخلب من الطیر نمی دارد شده است کما فی کتب الحدیث و الفق

والله اعلم و آنچه از مرغان که شکاری نیست آن اقسام است از اکول
 اللحم و غیره باکول یعنی آنچه حقیقه نجس غالب غذای آنست خوردن آن
 حرام است مثل رخمه یعنی مردار خوراک مرغی بزرگ جثه ابلق با پایهای سیاه
 بلند و درانست و اکثر عرابها که کلاغ و زاغ باشد و از اقسام آن
 عتق یعنی عک که بقول ملا علی بر جندی روح نوعی از غراب طویل الذنب
 است قال فی سواد و بیاض و صاحب منتخب آنرا سیاه و سفید و عک و
 زاغ و شتی و صاحب منتهی الارب آن را ابلق و عک گفته و در تصویر انگیز
 اندک خورد و دم دراز و هر دو بازوهای آن ابلق و سر پرهای کبک
 بازوهای آن قدری لاجوردی و آسمان گونی و پرینخ و دم اندک دخی
 سفیدی و نقار آن خورد و اندک خمر دار معانه شده حکم کتب نفقه
 حلال است بعلت اختلاط غذای آن نجس و غیر نجس از حیوان غیر ما
 کذافی الهدایه و جامع الرموز و عالمگیری اما صاحب منتهی الارب گفته
 حرام است در صبح مانند غراب و دلیلی و سندی بر آن نیاروده الله اعلم
 بدانکه عک غیر زاغ خاکستری رنگ بگردن و سینه است و غراب الزرع
 یعنی زاغچه که منقار و پایهای آن سرخ است بعلت نخوردن آن نجس
 و حنفیه را حلال است و قیاس میکند که زاغچه را به بنگاله بڑی مینا میگویند
 که پرورش و تعلیم نوعی تقلید بعضی از نخلان مروج میکند اما از معنی معروف آن

خبرندارد صرف سخن بر وقت دعوت می کند عوام گمان می کنند که تا
 است نیست چنان و نوعی از زراعت در دیار ما در صحرا و دامن
 کوهها به هم می رسد که رنگ آن کبود و آسمان بخونی و سیاه است و بر جناحین
 و دُم آن نیلی و کبودی و آسمان بخونی غالب و زبان اسلام آباد آنرا
 کاچه گوا میگویند و بعضی از و همیان پرانیدن و گذشتن آن در
 سر سال بنگالی شکون نیک میدانند اللهم لاخیر الاخیرک و لا طیل الا طیلک
 و لا اله غیرک و این نواع بعلت نخوردن جیفه و نجس حلال است و الله اعلم
 فی الجملة مرغان غیر شکاری که مقلب ندارند بر چند شتم اندکی
 و تهری و صحرای جنگلی و کوهی و آبی و هر یک را انواع و اقسام بسیار
 بعضی دانه میخورد چون کبوتر و فاخته و بعضی سنگ خوار است چون
 قناری بعضی بار درختان خورد و بعضی که میخورد و بعضی مورچگان را
 میخورد و بعضی شکر و شهد از گاما و شکوفه میخورد و این نوع اکثر جانوران
 صغار و خوش رنگ و خوش آواز می باشند و آنها را شکر خوار گویند و بعل
 از جمله آنهاست و بعضی با می میخورد و بعضی کرم های آبی را غذا سازد
 و بعضی شکر را غذاست چون نواع و بعضی جیفه خورد و چنانکه گفته شد و الله
 و اسباب ظاهری و باطنی بر نفع موافق و ملایم غذا می آید و نعمت بختار
 الله احسن الخالقین و در کتاب غرائب الانها و تصریح آن در جات

بندگان آلات و اسباب حیوانات بشروح و بسط کرده شده است و چند نوع
 از مرغان صغار و کباب جمعیت حلت صیفت و شتای کنند مثل نموی
 حوصله قازها و سرخابهای بحری را در ننگال دیده می شود که در
 موسم سرما و جزایر و سواحل غیر آباد بحر شور جنوبی که در آن صین هم
 که بای آنست است رفته می باشند گویند که قازها و امثال آن آنجا
 بر ریک های سواحل بخوف و خطر از چیری دیگر بفریجه های بلند فرار
 می بر آند و حوصله و موسم گرما و بر ننگال ننگال از سمت جنوب
 فوج صفت آمده در دجال و غذای ننگال و زمین های
 نشیب شرقی و شمالی آن که در آن آب و ماهیان با نرط می باشند
 و نیستان ها و بیشه های درختان و امثال آن آشیانه ها ساخته
 می گذارند و چون بار آورده باز در ابتدای موسم طر با چوزها و ملشیتا
 می کنند و بعضی از مرغان صغار از قبیل سمانی و سلوی و تهور
 نواحی روم و فرنگ و جزایر بریطانیه و سواحل بحر اسود و بعضی از
 بلاد شام در اوقات بعضی از فصل خاص ایامی معین از سال به ایران
 هزار جوق جوق از راه دور بلاد شمالی در بهای سفر کرده فرود آید
 و محمد ابن خاوند شاه گفته که در بلده کماج که بر لب فرات واقع است
 هر سال در موسم بهار مرغان صغار چون عصای رسته و پخته فرو می آید

و مردم آنها را گرفته می خورد و نمک سود کرده در اوانی و ظرف و ثن ذخیره
 می سازند و هر چه در آن است ذری می گیرند بالش بزرگ شده می پر و نقطه
 و حال آنکه بال پر آنها از سابق می باشد و گرنه چگونه از هوا فرد می آید
 اما چون از دور سفر دراز کرده و در بلوی سرد از سر سیرات شمالی یا از جا
 رگیر می برند از غایت لقب مشقت یا برودت هوا استرخای بال بهرسانند
 تا زمانی آرام نگیند پریدان نتوانند و اعدا علم و تصور انگیز نکاشته که در
 اوایل طهرین چهره و محاری و براری اقصای بلاد شمالی از برف غران
 صفرا که آنرا بزبان خود مرغ جنگلی خوانده جوت جوت پریده در سه اصل
 بریطینیه فرو آورند و چین فرو آید آن پریدان نتوانند و به آنها است
 می بایند و می گیرند و نصاری آنرا عزیز میدانند و بخوابش می خورند و در
 آنرا چنانکه تصویر کرده اند از جنس سمائی و سلوی می نمایند یا خود سمائی
 باشد و بدیاری این مرغ را چا چنگامی گویند اما نوع اول که محمد خا و شیه
 نوشته از قبیل سلوی یا تیم بوده باشد و اعدا علم و ازین قبیل مرغ
 دیگر هستند از صحرائی و دری و بحری که بیک موهم پیدای می شوند و بهر
 دیگر غایب و بعضی در بهار و گرمای آید و بعضی در شتاد و سرد و بعضی جمعا
 آید و بعضی فرو یعنی بعضی که دو گرده بعضی تنها و اکثر آنچه پرواز
 کند جفت می آید و آنچه پرواز نمی کند بلکه بطریق جست و خیز از

درختی بد رختی و از گوی بگوی رود و بلندی گراید اما اوج گرفتن و
 به یکبارگی بر هوا پریدن نتواند و بیشتر بد و پاره رود و بی جفت میشود و چون
 طاووس و خروس و ماکیان و کبک و قهوه و امثال آن و نعامه که
 شتر مرغ است یک نر آن چند زوج میدارد و در معیشت خود با ازواج خود
 و حضانت بیهوده و وصیانت و تربیت چوزها و سیاست منزل حالتی عجب
 دارد و چنانچه در ترجمه آن بجای خود در بیان احوالش مذکور می سازند اما
 حفاش یعنی شب پره پس آن نیز زنی است و فصلی مشترک میان طغی
 بهیمه چرا که پریدن آن به جهت است بلکه تا حین او آنچه در پوست و تن
 است و به ششم نیاز و شیر دادن و دندان و دهن و باکش خواص و آلات
 داخلی و خارجی مشترک با بهیمه دارد و به نایب مخلوط چنگ سباع و حش
 می ماند و به پریدن چون مرغان است مصرع نظامی اگر شیر مرغ
 ببايد در اوست و ازین قبیل است حیوانی دیگر که بشکل مشتبه
 مشترک میان بط و چهارپاست چنانچه در ساله مرقومه مذکور شد
 و نوعی از ماهی است بحری که می پرد و پریدنی راست که چهارپاست
 در آن کمتر است بلکه پریدنش مکنوع است و ازین جهت بر
 باد و بانهای جهاز بر خورده بر سطوح جهاز ها می افتد و تا آنکه پرهایش
 خشک نشود بر هوا می رود و این ماهی غیر از پریدن هیچک شباهت

بمرغ ندارد بلکه بصورت عام مابیان فلس در است و پرش همچون پرما
 خاردار است و در پر و جانب مقدس بسیار دراز و عریض است
 و آن هر دو بمنزله جناحین اوست که بحرکت اخفاق آن می پرد و کثرت
 کما بیش یک شمر باید که زیاده از آن می شود و حقیر یکی را از آن
 که در شیشه در تزیاب نم کرده آورده بودند دیده است و آنرا جهازیان
 ماهی پرده میگویند و در حقیقت آن از اقسام مرغان نیست بلکه از
 انواع ماهی است و چرا و البحر همین ماهی بوده باشد اگر صاحب سخن
 و صاحب تحفه المونین سر چرا و البحر را مرلج و از حوالی ستر نصف تن
 صد فی و پاپیا چون عنکبوت و شش شاخ و در ششم بیرون بر آید
 و دیگر اسباب و علامات آنچه نوشته از آن ماهی ربیان می نماید بر ما
 هم ربیان را چرا و البحر بیان کرده است خداوند تعالی نیکو داند که چرا و البحر
 که است و الله اعلم بهر آنکه در جمیع اقسام موالیه ثلاثه بلکه تمامی مخلوقات
 عالم حکمت الهی چنان مقتضای گشته که افق یکی را متصل مشترک با فلق
 دیگری ساخته است از سوی علی و اسفل چنانچه در کتب حکمت تصریح
 یافته است مثل انسان که بر نخ است میان فرشته و حیوان که در آن
 چهار قوت هستند ملکی شیطانی و بعضی و بعضی همچنین حیوانات دیگر هستند
 که یکی از آن فصل مشترک با این دو نوع حیوان است بعضی با این حیوان

و نباتیت یا جمودیت بلکه بعضی باین هر سه چنانچه نوعی از کرهها یافته اند
 که آن برزخ است مابین حیوانیت و نباتیت و آنرا بزبان یونانی
 و لاطینی بنا نهادند خوانده اند معنی آن کوکب البحر است بعلمت
 خورشیدین بعضی از آن و قنقذ البحر است بسبب خازناک بودن
 چندی از آن و بحسب گفته و تصویر کشیده آنها چنان است که آن
 در کنارهای بحر شور بر گل و لای آن متکون می شود و آن ظاهر هیچ
 شباهت و آلات و سبابه اشکال اعضا بحیوان ندارد و غیر از اینکه
 مرکب از اجسام و حلقه های غضروفی و غشائی و دهم مائی یعنی خون
 رفیق چون غساله گوشت است و آن با اشکال و هیأت مختلفه می شود
 بعضی با فروغ و اعصاب خود گره گره و بعضی خیر دارد بعضی چون گل
 و شکوفه خیزی بر سر دارد و از آن بعضی چون گل شکفته منبسط و بعضی چون
 گل شرمه منقبض و بعضی چون غنچه ناشکفته که اکثر آن همه آلات پیرش و
 گیرای غذای آنست از کف دریا و جز آن که بر آنها متعلق و منبسط شود
 پس آن فروغ و اعصاب و گل شکوفه و خیر و اشال آن منقبض گشته
 آنرا بسوی باطن و ساقهای و تنه های آن فرو می کشد و بلع می سازد
 و بعضی چون نجم و بیاره پیچ و پیر گره می شود و در باطن تنه های بعضی از آنها
 چیزی بجای شکسته ورود نماید برای اجتماع و دهم و تحلیل غذای آن

و استحال آن با جزای جسم آنها می باشد اما بصورت شکسته و روده
 حیوان نیست و یکنوع جانوران بحری هستند که آنرا بنا
 که خوانده اند حاصل معنی آن طحلب البحر است و طحلب رتنی باشد
 سبز رنگ که در آبهای استاده بصورت ریشیه یا تارها و لیفها و شبکه یا
 متکون می شود و آنرا انبارسی خپر لاده و خپر پاره و خپرابه گویند و هندی
 گویند سوال نامند و به بنگالی دربان دیار ما آنرا جل آنسوه نامند اما
 طحلب البحر مثل صمبی منجمد از طوبیت زجاجی صاف و شفاف به شکلی
 مختلف می شود و اکثر سوسوی فوق آنها مدور مثل شیشه پراز آب لعاب
 و سمیت تحت غیر مستوی بعضی گره گره بعضی از آن یثه های دراز برآمده
 و به شکل دیگر هم میشود و حیات آن ظاهر به بادی النظر محسوس نمی شود
 و حس حرکت نمیدارد و مگر بتأمل بسیار اندکی حرکت خفیه غیر ظاهر در آن
 دیده میشود و دست و پا و چشم و گوش و سر گردن بلکه ظاهر است
 به آلات و اعضا با حیوان ندارند و بر روی آب بحر شور طافی می باشند
 و حرکت آب متحرک میشوند و با آب می آیند و می روند و حشای در آن
 مرئی نمی شود و مگر سمیت فوق آن دهانی مدور است که از آن بعضی از
 اجزای دریائی را غذای خود ساختن قیاس کرده میشود و در داخل
 آن و حامی غشای خوانند که سفید یافته می شود که بنزل لطن آنست

و افراد آن در خوردی و بزرگی آفتد متفاوت هستند که بخار آن بخار
 کلان بین دیده نمی شوند و کبار آن بمن میایسند و آنها شبها میخوابند
 در سواحل بحر و در خانه های رودخانه های ایندیا می بینیم که روی دریا از آن
 پرست بجای که اگر بوقت شب آب بحر شور را حرکت دهند صغار آن چون
 کرمهای شب فروز میسر شدند کبار آن را چون بردارند مانند قطعهای
 آتشی از دور بنظر می آید همچون نوعی از ایهی رویان که در بحر شنود
 پس اگر این نوع را که کلب البحر گویند و نوع سابق را طحلب البحر نامند بجا
 مگر در نامهای آنها التباس کرده باشند یا ترجمان غلط کرده و اسد اعلم
 و اگر این چیز را بردارند و بر زمین گذارند بتدریج رطوبتی کثیر از آن جاری
 شده همه تجلیل میرود و چیزی نماند مگر اندکی شی لعابی فی الجمله این چیز
 برزخیست در میان حیوان و نبات و میان جسم جاد و سیال آنرا زبان
 اسلام آبادی نو نا و لو نا هم گویند لعلت تکون آن از لون که نکات گویند
 و اسد اعلم و عرق مدنی یعنی رشته که بجای نیست مثل گل اکثر از آب
 مردم و بندرت از دست و پهل و اعضای دیگر هم بیرون می آید و
 حرکتی در آن یافته اند و خود حرکت خروج ظاهرست این بخت بعضی از
 محققین مثل قرشی به کرم بودن آن قائل شده و گفته اند اهو الحق
 چرا که وی دیده کسی را که بیرون شد از رشته که حرکت میکرد و لحظه

بعد خروج کما قال فقیس شرح الشارح الاسباب العلامات و این شسته
 که به گرم بودن آن قائل شده اند از فضول ویه و فساد و خلط بلکه از
 عفونت و تغیر آن از مزاج انسانی متولد می شود و نوع خاص
 صدق مرورید که در بحر مشکون می شود چون نبات در درز و
 شکاف سنگها ریشه می دواند و حرکت از جای خود کند چنانکه چمن
 که تحقیق اینچنین امور دشت گفته و برین قول او از جهت اقتدار و اختیار
 او باری بر اویش مظفر جنگ ناظم ممالک صوبجات شرفیه و اعتبار
 او بسبب خوض و عوض و تفتیش او در علم حکمت مرا اعتماد است اگر چه
 در کلام خود بنحاصیت طائفه خودش و بهم با و بمالعه با هم دارد چنان
 سخن از جمله او با هم او نمی نماید و بهم او بسیاری از او با هم باطله و فتنون
 فاسد و متوجهن سابقین انکسر شده است و الصاف داده پس آن
 صدق به نبات می ماند و پوست یعنی خدق آن حجر می ست پس سنگ
 می ماند و آشنای آن حیوانی است و تغذی هم از کف دریا و خزان آن ارد
 پس حیوان مانند چنبرین حال گوهر نیست که اگر آنرا نبات گیرند پس گوهر
 بار آنست چنانکه گفته که هر سال بعد از قضای سوتم چون در وقت خدما
 و بیرون نیازند حل شده باز در سوتم سال دیگر گوهر دیگر تو متولد می شود
 پس گوهر که هر سال بعد از نوسل شجر می آرد و اگر گوهر آنرا حجر گوهر میسند

هم می‌جاست بلکه صفات حجریت در آن غالب است اگر به استخوان می‌مانی
 دارند نیز نر است چنانچه گرم افزای خورد و چون استخوان از گرمی و
 و کیفیات متضاده زود فاسد می‌شود و نوعی از فم اشل است
 که از بار دختی متولد می‌شود چنانچه در کتاب غرائب الانما و رباب
 تولید یابد کرده شد و از عجایب آنکه دیدم گرمی را نزد طبیب
 جراح انگریزی که از مقام سیتا کند آورده بودند بسطبری بغایت که کبر
 مقدار دو انگشت و نیم بدرازی مقدار چهار انگشت اصل جسته آن با نا
 سر و گردن تا بشش انگشت بوده باشد و اصل جسته آن متطیل بود می
 شکل یعنی چون برگ سبزی مضاعف دوتی و حتی که برگ در ریشه های
 آن چون برگ در ریشه های برگ دخت بود که صفای آن با برگ بزرگ در میان
 چون برگ پیوسته در میان آنها پرده های سبز رقیق چون برگ بود و در
 جوف برگ بزرگ در میان اجشای آن بود که او عینه غذا و رطوبات است
 و بنام چون برگ بزرگ در میان برگ بود و سر و گردن آن بجای بسته
 و قمع برگ بود و از آن شاخهای باریک برآمده که آن با بیامی و بودند
 و هر باری دو سه بند داشت و در هر بندی جای علف و شست مثل دگر صغیر
 بهم پیوسته از دوسوی هر بند بود گویا برگهای صفرا ازین برگ بزرگ برآمده
 بر سر شاخ یعنی انتهای هر باری و ناخن بغایت صغیر مثل بلخ داشت

که بخازنیدن آنها چون کرمان دیگر حرکت و سکون اول بود و اگر حس و
 حرکت نداشتنی بر گز قیاس کرده اند می که گرم است و آینه چون برگ
 رنگ ظاهر آن موافق برنگ باطن آن نبوده و تبارک الله احسن الخالقین
 و بعضی از نباتات و اشجار هم چون حیوان نوعی حس دارد چون کالو
 که نباتی است خارناک که از احساس مردم یا حیوان دیگر و امثال آن
 برگهای آن بلکه شاخهای آن هم کرده کرده منقبض شوند یعنی بهم آیند
 و فرو خواهند باز چون زمانی سپیر بگذرد و از هم بکشایند و منبسط شوند
 و حالت اصلی گرانند و همین جهت بهندی آنرا لایالگویند یعنی می‌شوند
 که گویا شرمناک است بلکه بعضی از نباتات مکنوع حساس تحریک بالار
 هم می‌نماید چنانچه اکثر خرم دیباره که بر مجاد و نخودی چسبند هر نوع آن
 جانبی خاص از چپ و راست می‌چسبند که هرگز از جانبی دیگر غلات نوع
 خود نمی‌چسبند و بسوی می‌بالد که ملایم و موافق بمنفعت اوست شاخ
 مرجان بر رخ است میان حجریت و شجریت چه که سنگینی و ضعف
 یعنی شکنندگی و غلبه اجزای ارضی و نداشتن رگ و ریشه و پوست و
 برگ و شکوفه و بار و عرق و رطوبت بحجرت ماند و بفرع و اغصان
 و تغذی و بالیدگی و گرم خوردن آنرا بشجریت ماند و همچنین است عقیق
 که بفرع و اغصان و تغذی و بالیدگی بسوی شاخ و سبکی و سوختن

و سقش شدن و تبه ب بودن به شجریات ماند و شکفتگی و نبودن برگ و بار
و رگ و ریشه و عرق و طوبت بحجریات ماند و تخمین چیزهای دیگرند که ذکر آنها
موجب تطویل است و آن از باب علمی است و اسد اعلم و آنچه از مولوی
و پرندگان ضعیف و ناقص الخلق است هستند چنانکه گفته شد آنرا اختصار
و فزایش و دلیق و بغارسی پروانه و گرم گویند و در تولید این همه و مار
و منافع حکمت آفرینش آن مصلی و نکش و بیانی خرد افرا در آخر کتاب
غرائب الانها پرداخته ام هرگز آنرا خویش مطالعه آن باشد بدان حوج
بدانکه جانوران ریزه زمینی که مراد از فراش و دیدان هستند
در آنها اصلا خون نیست و در بدن آنها رطوبتی است که از آن روح
حیوانی آنها زنده می باشد و چند قسم از این نوع هستند که در خلقت آفرین
آنها احاله ثالثه نموده است که در تقسیم اول در آغاز کتاب گفته شده است
بلکه به تخمیر ثانی که در بعضی تخمیر یا باند برشال مرغغان و هوا می که خوان
و سایل ندارند و درل و افاعی و حیات و حیثان و اسلاف و الطمین
و ضفادع و اشال آن خلقت آنها تمام شود و از تخمیر چه می کامل الصبر
و خلقت برآیند و ببالند چون عنکبوت و ملخ و فاسفس یعنی شب که زمل
یعنی سبش و قر یعنی کینه اما عنکبوت تکمیل در پیله یا بد چنانکه گفته شد
با آغاز رساله و تقسیم اول اکثر آنچه از کرمان نمی پزند و آنچه در آنها آفریده

مگر موثر که بعضی انعام آن نمی پرد و قوام ثالث هم دارد و از خشرات
 ذوات اجنه در بلخ هم قوام ثالث از آنز و او اعتکاف و جز آن مشهور
 من نشده بکلیخ را خود نمی هست یا نه خدا تعالی و اندا حق تعالی آن تخم گردا
 و تخم اربع و البعین ندیده ام و اگر تخمی هم بهما را بوده باشد چون عنکبوت
 احواله ثالثه ندارند و احقر گفتمی دیدم بر پشت آن بچه های ریزه صغار چند
 قطار با تنظیم تمام شسته بودند گویند که این بچه ها آخر او را بخورند و الله تعالی علم
 احوال عجیب و حکایات غریب از عنکبوت در خانه رساله عجایب المخلوقات
 در بیان تولید حیوانات مذکور است آنجا نظر کنند و الله علم و آن بعضی
 از مردمان ولایت بهما را میزند که قول آنها نوعی رسوخ و اشت خصوصاً
 که از چند کس باز من مختلف شنیده ام که در آن دیار نوعی از حیات بزرگ
 می شود که آنرا کریمیا گویند که بعد از دوازده سال از تولید خود دو بال
 در آن آفریده می شود که پس بلبه آنها می پرد و از پریدن بر مردم حمله می
 می کند و کسی را که گزند نزدیک و هلاک شود پس اگر این ما خلقت اول الطین
 ما در خلقت ثانی و بعضی یافته باشد پس پر بر آوردنش بقوام ثالث خواهد بود
 و اگر از غایت چنانکه در کتاب غرائب الاثنا گفته شده است تولید می یابد
 پس این قوام ثانی خواهد بود و الله تعالی علم و این ما را از می بلند سیدار که
 از دور بهما می آید و رنگ آنرا بعضی سفید و بعضی سیاه میگویند خداوند

که کدام از آن حق و سواب است یا بهر دو رنگ میشود یا خود اقبال
 یعنی قوله بال رمار و پریدن آن بی اصل باشد چنانچه بعضی دیگر از مردم
 بهمار انگار وجود آن کرده و در کتاب حیوانات مصداق آن گزیده است
 نوعی از حرام و دیده ام که بدو پهلای آن از گردن تا کمر گاه و پرده چون
 بال ناقص دارد که از آن کوسینه هوا از دشتی بدشتی چون تیر می هبند
 و الله تعالی علیه خلقه و رفقه حیوانات بری یعنی ما بعدش فی البر را
 بسته نوع مذکور کرده اند از آنچه که اصلا خون ندارد و از آنچه که خون ساکنند
 و از آنچه که خون ساکنند پس آنچه که اصلا خون ندارد مثل حرام یعنی ملخ
 و زنبور و گس با و تکبوت و خنفسا و عقرب و البغاد و نحو ما که اینجا مراد
 هسته ملال نیست همه آنها الا الجراد ذی خاصه کما فی علمگیری
 من العتابة و آنچه در باره حرام یعنی ملخ در بلاد و دستان یعنی
 مردم مختلفا واقع است که این ملخ در بلاد ما میشود آن حرام نیست که
 ملال است پیوسته بلکه ملخ است که آنرا پنهان و پنهانی گویند نه و حرم
 است و احقر موت و نه و یا آنرا بر وجهیکه اعتماد شاید دیده تحقیق دانسته
 چه آن تصویر راه و مرغ خیزند و شان ایران بلکه کسی که در هندوستان نبایه
 باشد آن را در بلاد عرب و شام و مصر حایه کرده در دین که السالطت
 جزایر بلطینیست کاشته و صحت و خواص و تصد آن که ربی اسرائیل

آمده بود بیان کرده و ظهور آن در بلاد شام و عرب و مصر و جزآن صین قحط
و غلا چنانکه می شود گفته فرق اینقدر است که صین قحط و غلا در آن بلاد
بعثت فقدان نباتات از جبال و صحاری بکثرت تمام به عمارات و بسیار
هجوم می آرند و به یکبارگی هزاران هزار از صحاری و جبال باتفاق جمعیت
تمام فوج فوج و جوق جوق اوج گرفته در روی هوا تار یک کرده در میان
و علت زار با فرو می آیند و آنها را تباہ و تلف و فاسد می سازند
در دیار ما که همیشه بهرست و اکثر بارش بسیار دارد و جبال و صحرا گاهی از
نباتات و رستنی ها بکلی خالی نمی باشد آنحال نمی شود مگر بندرت که قسم بزرگ
آن هجوم می آرند فی الجمله از آنچه که تسیسان نصاری از طائفه فرنگ
و بطینی که در کربلای اربعه و بی تحقیق در کتب خود با آورده و تصویق آن کشیده
بعینه هر دو قسم صغیر و کبیر آن همین طبع است بلکه از آن اسامی دیگر
کرده اند اگر چه ایشان از قوم های هند اما درین امر بجانب داری حد
سخن نکرده اند بلکه حسب اب خود با تحقیق و شتند و اطمینان تحقیق و
گفتیش اینچنین اشیا بسیاری باشد و قریب پنجاه سال عمرم گذشت که
از بدو هوش خود عمری دراز در تحصیل و کتاب فنون حکمت و طبابت
صرف کرده ام گمانم آنست که بفضل الهی جمله ضایع نکرده باشم آخر خیزی
آسوخه باشم من این را بلخ میدانم که صفت هر دو قسم مشهور و تقریباً این

که سر آنها خورد و منفرطح و مستطیل بسوی تخت تیزتر گشته و دندانهای آن
 سیاه مشرف خمدار که سر آنها چون اثره و شانه ازد و جانب همان آن بدستور
 اکثر کرهها که از آن نباتات رامی برند و بخایند و گردن کوتاه که گویا آن
 باسینه آن پیوسته است و سینه هموار و املس و صاف و جانبین آن چهارست
 و پایی صفار و بار یک ناخن دار که بر هر چه نشیند اندک سر ناخن افرو برد که از آن
 بدستور می کشیدن توانند و بطن طویل و از جانبین مقدم بطن و منخر سینه
 از عقب پاهای صفارند کوره جز آن پاهای دور آن بسیار بزرگ و ساقین
 بسیار طویل و پرخار بسوی خلف که مفصل نه انو یعنی کمره میان آن بر خلاف
 جهت معروف بسوی جثی و خلف را آن ست و بزور آن بقوت تمام می
 و بر طرف آن هر دو ناخنهای گیرانی بدستور کرمان دیگر است و ظاهر بزرگ
 بدن آن غالباً سبز و زرد و تیره و منقوط و خالار و مخطط بخطوط تیره و در
 وزیر جناحین آن پرهای اجنه آن عریض و رفیق و سرخ و منقبض است و
 همچنین زیر جناحین آن رنگ بطن آن بسوی ظهر سرخ و منقبض و بسوی
 باطن سبز مع تفاوت اندک در اقسام آن و قسم بزرگ آن درین دیار
 بمقدار گشت و طی بطول عرض میشود و قسم خرد آن درین دیار بسیار
 بهم میرسد و کثیر الوجود است و رنگ آن غالباً سبز است و مینوع از آن سبز
 و خالی رنگ میشود فقط اگر جز ازین ملخ ها که صفت کردیم ملخی دیگر که آنرا

اهل عرب شام و مصر میخورند بوده باشد یا درند و بنمایند یا آنرا نهند
 و چند قسم غیر معروفه هستند مثلاً نوعی که گردن بسیار بلند و دراز و باریک
 دارد و اصل حیة آن بادامی و بسیار سبزه مائل بصفای وزر و می شود آنرا
 میخورند یا نه بلکه خود آن از قبیل ملخ است یا نه نمیدانم و در بعضی از اقسام
 غیر معروفه آن احتمال بودن سمیت هم هست و مینوع از اقسام ملخ که آنرا
 سر گر گویند در سوراخهای دیوار و بساطین و خنده های زمین می باشد
 شب ها آوازهای باریک و طویل مرتعد میکنند و بفارسی آنرا چر و سبک
 و بهندی چنگیر گویند و آنرا بعضی از مطلق چرا و مراد دارند بلکه آن
 بنام خود مشهور است و جناب و جناب هم از اقسام ملخ هستند که
 قالوا و الله اعلم و اگر در بعضی از اخبار کلام تشبیهی دارند باشد چنانچه
 نقل می کنند مثل آنکه ملخ سری دارد چون سراسپ و گردنی دارد چون
 گردن شتر و جناحین چون جناحین شتر الی غیر ذلک آن همه را تخریفات
 ملخ از حیوان صفات تصور کرده این ملخ معروفه را ملخ نهالستان ^{تجرب} میگویند
 و ظاهر است که از سراسپ آن اذ نیست که در آن جمجمه مخفف با عظام و دماغ و گوشها
 بلند و نواری اشال آن باشد و اگر گردن چون شتر آن نخوسته اند که گردنی
 ذات نقار و قفا و طوق و قصبه الریه نمیدارد و داج و رباطات باشد و از
 جناحین چون شتر آن مقصود نیست که جناحین ذات عظام و شمشیر باشد که

آنرا بر سر تیر القبه کردند و توانند چنانکه بر پای اسرار پس اگر تحقیقت ملخ
 چنین صفات بعینها دارد پس خود آن ملخ در جهان نیست و گاهی نبود
 اگر بر بنی اسرائیل در زمانه خالیه آمده بود زانی قلیل بوده باز کم شده و باقی
 نماند اکنون صرف نامی از آن در میان است و حلت آن حلت و ہیست
 که اگر گاهی بدان صفت بکرم خالق آفریده شود حلال خواهد بود و معاود
 من سوء الاوامر و ردات الافکار و غایت الباب آنکه سیکه این ملخ را
 غیر جراد حلال نموده است میگوید که او در دیار عرب که دیده است
 صوت آن چنین نبود در صورت صدق قولش مگر در بازار که باید نه ^{باشد} نه
 تعالی خشک و قدید آنرا دیده باشد که رنگ و شکل اصلی آن تغییر فاش
 یافته بود و رنگی تیره و لکلسرخی بهم رسانیده تا این ملخ را غیر آن گمان کرد
 پس اگر قول ایشان به نبودن این ملخ معروف ملخ طلال شرعی از رو
 نصب یا حلیت تخذیر از خوردن ملخ بکراهیت و استقذار طبیعت ایشانست
 آن از شیوه دینداری بعیدست بدانکه خوردن ملخ از واجبات نیست
 که برای آن این قدر کلام باید نهایت کلام است که آن مباحست
 اما کشف و تحقیق آن ضرور بود که آن میست و نیز این کتاب در لغت
 و تقسیم و صفت اقسام جانوران است پس در اینجا ذکر تحقیق آن
 مناسب مقام بود که کرده شد و همچنین است حال آنکسان بلکه

اقیح و فحش و افش از آن که از روی جبل و نادانی در آنکه بند
 گوی گویند و سرخورد و بناله بلند و دراز و پیره و خاکستری و بزرگتر از نسبت
 ضب گمان کرده بجلت و خوردن آن حکم کرده اند حال آنکه ضب غیر
 ست و آن بندهب مانکرده تحویلی ست چنانچه در بیان هوام گفته شد
 غرض این هر دو فریق در بلخ و ضب بطریق افراط و تفریط سپرده غرق
 لجه حیرت شده اند و اسد اعلم اکنون ایراد سخن دیگر درباره
 حلت و حرمت و دوزخ و قبل نفخ روح در آن مناسب
 مقام نمود پس گویم چون معلوم شد که جمیع حشرات که اصلاً خون
 ندارند غیر جراد حرامند کما مر پس آنکه در بعضی از کتب فقه است
 که اککل دود الزنبر و قبل ان ینفخ فیہ الحیوة الامی الروح
 کلاباس به چنانکه در عالمگیری از ظهیریه و در جامع الزموز از غایب
 آورده اند پس آن امری عجب است چرا که از روی تحقیق و تجربه که در آن
 شک را راه نیست دیده و دانسته شده است که همین که آن دود از
 تخم بیرون شود حیات در آن دمیده گردد و بلکه دیده ام که در خانهای
 آشیانه آن که کرمهای سفید ضعیف بغایت نرم و نازک بیدست و پا
 با سر و دمانی تیره رنگ درشت می باشند آنهمه بچه های آنها هستند که
 به تخمیه و احاله توأم ثانی چنانکه در تقسیم اول در آغاز این رساله گفته شده است

بران حالت می باشند و دیده ام که بزرگان آنها چیزی مثل خمیر آورده
 آنرا در آید و دندان خود را که بوضع خاص کرم ها از دو جانب و طرف
 دهان آنها خراش می دهند میخائیند و نرم می کنند پس علی سبیل التقسیم
 بهر خانه که بچه های آنها در آن می باشند پاره های آن چیز را بقد خودی
 و زرگی بچکان پیدان آنها می دهند و آنها بهیجان و حرکت آمده دهان
 خود را کثرت می گیرند و میخائیند و بلع می سازند اما منتهی است که آن چه چیز بود و دیگر
 بعضی از صمغ یا رطوبت منجمده درختی یا چیزی دیگر بوده باشد و الله اعلم
 اما آن بچه با تخمیر و حال آن که ثلث حین آنرا و اعتکاف که مادران
 آنها در پاره های خانه های آنها را بند ساخته ایامی برای تکمیل میگذازند چنانکه
 و تقسیم اول بمقام آن یاد کرده ام تا آنکه کامل الخلق نشویند و پس و کثرت
 معطل می مانند و همچنین است حال اکثر کرمها با مال و قوام ثلث پس بجا
 آنحال گمان کرده باشند که در آن نفخ روح و حیات نمی شود حال آنکه
 قبل از آنحال نفخ روح و حیات در آن می شود و اگر احدی از خوانندگان
 این مضمون را برین قول شبهتی و ریبی بخاطر رسد به تجربه و تحقیق حال آنها
 که احقر دیده و دانسته است یا با شکاف آن از محققین و متجربین رفع
 می تواند شد و الله اعلم با وصف آن بر خلاف قاعده کلی است چه اگر غمکی
 حرام است بیندیش نیز حرام است و آنکه که حرام باشد بچه اش نیز حرام

باشد بلکه آب و هین و شیر و عرق و جمیع اجزای آن حرام باشد مگر هبوطاً
 بهم در عالمگیری از ملقط منقول است یکره اکل بیوت الزنا بدو پس هرگاه که
 خوردن خانه زنی بر مکروه است خوردن عین دود آن چگونه مباح باشد در آن جا
 نظر است و گانه لذلک شارفی عالمگیری و اکل دود الزنا بر قبل آن
 ینفخ فیہ الحیوة لا باس به کذا فی الظہیریۃ عن خلف یکره
 اکل بیوت الزنا بدو کذا فی الملقط **کتاب الکراهۃ**
 پس بر لفظ عن خلف که در عالمگیری است لحاظ باید کرد که مراد از آن چیست
 اگر عن خلف متعلق بکلام سابق است پس از دو حال خالی نیست یعنی اگر
 منقول از خلف مقصود است یا مراد از آن مع خلاف بوده است و مراد
 در صورت بودن معنی اخیر است و الله اعلم و اما آنچه از حیوانات در آب تنگ
 می شود و میشت در آب و در مثل انواع ماهیان یا کثیر معیشت آن و خل
 آب باشد اگر چه تخم پر خشکی نمیشد سلخفاة که سنگ آبست و باخه و کشت
 یا پر خشکی هم باید مثل سلطان بنی خریج که پس از آنکه به شتم اندکی تواند
 خلقت و معیشت آن در آب است و تخم نه در صورتی خاص از دم و پر که
 خار دار که عبارت از استخوانهای گشت که بر آن پرده ای شالی فرو گرفته و

بعزت آنرا پیرایه گویند

سرخوش گوید شمشیر

بسکس میرزد سرشکانه دیده گریان ما بسته از بزم چون پیرهای بهیم مکران ما

شیرا گوید

حرفی از شیرینی بهای واهی است چون پیرهای بهیم پید انگشتان ما

و غامکای بجای گوشه‌ای چینی مانند شانه ملالی شکل آله بختن آب و امثال آن
از علامات و خواص میگردارد و ماکول اللحم است آنرا سمک و حوت یعنی ماهی
گویند و ماهی از بهیان که صورت نهضیه ندارد و بقول اصحاب شرع و بعرف
عامة ناس از جمله ماهیان و ماکول اللحم است کمافی کتب الفقه و بعضی
از ماهیان خون گرم دارد و بچه دهد و شیر دارد و بچه خود را شیر دهد
مثل دلفین و خنزیر البحر که بصورت ماهی است از آن دلفین و خنزیر
باشد اگر از اقسام ماهی است چنانکه صاحب منتخب و صاحب تحفه و صاحب مخزن
گفته اند که نوعی از سمک است مگر صاحب صراح و صاحب منتی الارب بر آن
آنرا جانوری دریائی نوشته اند و صاحب مخزن و صاحب تحفه آنرا بفکار
خوک ماهی و ماهی بینی در آن خوانده اند و در خنزیر البحر یعنی خوک دریائی
مرا شبهت بظاهر قول اصحاب فتوی و بحسب عرف بلد آنیکه در آنین
ماهی بهیم میرسد از انواع ماهی نبود و حلال نباشد اما بدایا یعنی نمکاله
آنرا از اقسام دلفین بلکه خود دلفین میدانند و بنام سوسم ماهی میخوانند
غرض اگر بعرف اکثر دایرا سلامیه و معظم بلاد آن مثل عرب و شام و مصر

و ایران آنرا مایه میگویند طلال نخواهد بود و این هر دو حیوان یعنی لفظین
 و خشریر هیچی که گوشتها چون عام مایهیان آن جنین آب ندارند بخت آن
 میتواند بود که بر روی سطح آب آید نفس از هوا می کشند و اندک اندک این
 نوع مایه بیشتر در بکار فرنگ و بریطینیه بهم میرسد خصوصاً در بحر مدیترانه
 و ایرانند و در رودخانهها و بکار نرگاله هم کثیر الوجود هستند و کینوع مایه
 دیگر که از آن ششیم حاصل می شود هم در نام ششیه به خشریر البحر است
 چنانچه در کتاب غرائب الالها نرق آن از خشریر البحر باز نموده شده است
 و بیانی کافی از این نوع و چند دیگر حیوانات عجائب بحری در کتاب غرائب الالها
 پر و خشت امم اگر شوق درایت آن باشد بدان جموع آید و چنان
 می نماید که مایهیان سفاد یعنی نر و ماده آن نزدیکی چون حیوانات بر
 منی کنند مگر بعضی و اندک اندک و در انواع آن بعضی نر بهم می شود اما نزدیکی
 کردن آن از کسی که دیده یا دانسته نشنیده ام مگر از قریب مکانی با آن
 مادی آن حکیم خالق بارور می شوند چون بعضی از اشجار مثل خرما چنانچه
 در اسلام آباد نوعی مایه که بوالی میگویند در آخر موسم بهار و اوایل
 تابستان که آنرا برشکال گویند و دیده می شود که نر و ماده آن یکجا بر یکدیگر
 بهم پیوسته می باشند مگر با هم نزدیکی میکنند یا نه معلوم نیست اینقدر معلوم
 است که اکثر مایهیان بحکم خداوند تعالی از هوا می فصلی خارج حسب طبیعت آن
 نوع

انواع آن باربری شوند و در حیاض و تالاب های نوکنده بسیار دیده شود
 که چند نوع از ماهیان بحکم خداوند تعالی در آن بی نروده یعنی بغیر بار
 و پدر مخلوق می شوند و چند نوع ماهی بزرگ را که بدیاری آنرا می خورند دید
 می شود که در آب های عمیق شیرین دورتر از بخر می باشند و در اوایل
 تابستان که موسم برشکال آیند یارست تخم ها می گذارند و سیلاب بارش
 آن تخم ها را تا به بحر شور می رساند و از اثر آب بحر شور در آن بچه های صغیر
 متکون می شوند و از تخم ها برآمده راه آب شیرین می گیرند و بی آب شور
 آن تخم ها آنچه در آب شیرین ماند فاسد می شود پس گویا که آب بحر شور بر
 آن تخم ها بجای آب لطفه مرست که بحکم خالق با اثر آن زنده می شوند و
 عام ماهیان معروفه دو قسم هستند یک قسم که فلس دارند و احوال
 آن در کتاب غرائب الانها گفته شد و قسم دیگر که بی فلسند و بر بدن
 هر دو نوع رطوبتی مزلقه می باشد که از مسامات بدن شان بر می آید
 تا بسبب آن بسط و انقباض و آسانی از زحمت آب و چیزهای دیگر بگذرند
 و اندک و چند قسم از ماهیان دست و پا هم می دارند مثل سمیکه
 الصید که قریب بصیدای شام در قریه تبوک در چشمه ثول بهم می رسد که
 دست و پای کوتاه مع انگشتان و چنگ و سر گردن چون وزغ می آید
 و پاهایش بسوی دوشی ران مگر چون منفع بوده باشد براسه

شناوری و شیخ رئیس سکه التوبک نامیده و آن بسیار سریع حرکت
می شود لهذا آنرا صید کردن نتوانند مگر در موسم هجیان و سفاد
بران دست می یابند که نزد او آنرا با هر جفت شده میگیرند که در سفاد
خود با هجیان جفت شده بهمان بهیئت و کما پیش از یکماه می یابند و آنرا
نمک سود میکنند و بسیار مقوی باد بهشت کما تا آنجا و در همین نوع میان
برای شناوری طولیل عریض و دقیق الطرشت و دقیق الجوانب جنوب
و دم بعضی پر دار هم فی الجمله چون در منگ می شود اما بمقدار خوردی
آنها بلکه از بدن آنها دم آنها دراز تر و پهن تر و بدن آنها اکثر منقوط
و خالدار به نقطهای خورد و بزرگ می شود و اسد علم و چند ماهی
ازین قسم در بحر فرنگ و بریطینیه و دجال آن بهم می رسد که آنرا از
اقسام ماهی میدانند و آنرا میخورند پس اگر این قسم ماهیان که سبب
دارند اگر خشکی نیایند و در آن نیایند بهر سبب ماطلال باشند اگر چه
بصورت عام ماهیان نیستند چون ماهی رومیان که بصورت عام ماهیان
نیست و ماطلال باشد چرا که در عرف لغت آنرا ماهی میگویند کما فی کتب اللغة
والفقه و نوعی جانوری بحری است که آنرا ماهی سان البحر گویند
و بیونانی و فرنگی سبیه که معرب آن سیبیاست بمعنی سر و پا یکجا شده چرا که
پایهای آن بر سر آنست و با نگر نری آنرا اسقاطل میگویند و آن در بحر

بحر فلزم یعنی بحر احمرا فصل ما بین عرب و ما بین مصر و قریه و شش و در سیر
 طبری که از بحیرات شام است و در بجا رنگ هم بسیار بهم میرسد و آنرا
 بعرف قوم و بلاد اسلامی و فرنگ نیز از جمله ماهیان داشته اند اما
 هیچ مشابهت با ماهیان معروفه نمیدارد و صاحب تحفه المونین و صاحب
 مخزن الماد و گفته اند شبیه سلطان ظاهر آن مدنی و باطن آن حری
 و در جوف آن رطوبتی است سیاه که از آن کتابت توان کرد و طفل
 عرب بدان کتابت و شوق می نمایند و آنچه است از انبار سیاهی که
 می نامند و صاحب تحفه آنرا تصحیف سیسبا خوانده یعنی بسین ثانی بعد از
 شذاته تخنامه و صاحب مخزن بجای دیگر آنرا جام سپید یعنی بجای فارس
 بعدین اول آورده می نویسد که استخوان آن بسیار صلب و در گران
 بران نقش علی و زیور کننده در آن نقره و طلا گذاشته می ریزند و الطفال
 بد لوج آن می نویسند و لحم و مخزن سفید و نرم و پر سوراخ مانند اینجی
 و در جوف آن بجای خون آب بسیار سیاهی می باشد هر گاه ماهی دیگر یا
 میادی قصد آن می کنند از آن آب سیاه قدری در آب میریزند و آب سیاه
 میگیرد و بعد یک هفت روز آن نمی نماید و آن ماهی خود میگیرد و تصور انگیزند
 نوشته که بر سر آن سوراخی است که در آن حرکت القضا و انقباض است
 که از آن سیاهی میریزد و صاحب مخزن از حکیم علی حاشیه تحفه آورده

که او از کتاب مصور فرنگی نقل کرده که چون سیاهی به دست آنرا در چراغ
 خانه افروزند مانند روغن مشتعل کرده و آن خانه پر از نور گردد و بنظر می آید
 احقر از دو کتاب مصور فرنگی مع بیان آن که برای تحقیق چنین امور
 طلبانیده و همین تحریر پیش من بود این حال نداشتند یا تر جان آنرا
 نگفته یا نیافته و اندک علم و نوشتن اطفال بر لوح آن امر محده از کتاب
 سیاهی آن است که از آن و همها کرده باشند گاهی بر لوح استخوان آن
 کرده و گاهی از سیاهی رطوبت آن دانسته اگر بر دو امر علمی و علمی در آن
 بوده باشد پس آن چیزی خوبی است که از استخوان و پوست آن لوح شود
 از خون و رطوبت آن کار بداد حاصل آید با جمله آنچه احقر در کتاب مصور
 انگریز دیده آن بصورت خمر چنگ نیست بلکه جسم آن است طویل بسو
 خلف و قدام و منظم جبهه و منخران مستدیر با دمی بی بطنی شکل محدب
 چون سنگ پشت اما از آن دراز تر و کوز پشت تیره و بد رازی جبهه آن
 یکدم یعنی ریاضه از یک شتر تا قریب یک ذرع می شود و از مقدم آن که سر
 و گردن رسیدن آن است نسبت به بطن آن این هر سه عضو محض خورد
 و چشمان آن از جانبین سر آن است و از پیش سر آن شاخهای رقیق
 و دقیق الاطراف برآمده که آنها بمنزله دست و پاهای آن هستند ^{میل} گنبد
 چون پاهای سرطان مرئی نشد و دو شارب از دو جانب سر آن بسایه ^{میل}

برآید که در تصویر آنرا برگردانیده تا بمخبر آن رسانیده اند و اطراف آن
 هر دو عرض تر از پنج آنها چون مهاد و غا و و ت یعنی بیل کشتی که آنها
 بنظر آید بر آن است که تخریک آن سیاحت یعنی شنا میکند و استخوان آنرا
 بدان سختی که مذکور شد نوشته اند و شکل استخوان آنرا البهوت برای شست
 و لطن و عبق یعنی پهلونموده و تصویر آن کشیده اند و آن اشعیر بزرگ
 بکایعینه چنان است و نوشته اند که کلبس آن سنون دندان می شود و
 ظاهر است که زبد البحر برای جلای دندان و از الچرک و غیره بکار دارند و این
 ظاهر می شود که آن زبد البحر است خصوصاً در ترجمه لغت ایشان که تحقیق
 بسیار می کنند معنی کف دریا استخوان اسقاطل نوشته اند و الله اعلم
 و همچنین است چیزی بحری که آنرا زبد البحر و بغاری کف دریا گویند
 جسمی سفید استخوان مانند است و رخ و نازک که موج بحر آنرا آورده
 بر ساحل می اندازد و قطعات آن دراز و خورد و بزرگ می شود و بزرگ
 آن زیاده از شبری ظاهر آن ناصاف اندک ملب و صد فی است
 و اندک ناهموار چون چیزی سوبان ده و سست یعنی نازک و تنک یعنی
 شکنده و باطن آن بسیار نرم و رخ و بغایت سفید و داخل آن پراز
 اجزای بسیار سفید و رخ و تغافل بر سوراخها صغار و پرده پرده مخانه
 خانه است و باندک زور کف انگشتان سفوف می شود و زرد و صاف

آن استخوان جانوری محقق شده تحقیق خود حیوان آنرا بنوعی صفت
کرده که سیمیه سابق الذکر میماند مگر آنکه پوست سیمیه را بسیار صلب
گفته و این چیز زخوت دارد چون استخوان بوسیده و با وصف ذکر
سیمیه و سیمیا بوسیده بدو جاور کتابش در بیان زبد البحر حسب و آ
خویش در شمای دیگر این حیوان را نامزد کرده از آن غافل مانده
بلکه در ترجمه سیمیه و سیمیا هم از یکدیگر غفلت داشت و از تصاویر عظام
سیمیه چنانکه مذکور شد و از ترجمه لغت انگریزی زبد البحر استخوان سیمیه
می نماید چنانکه گذشت لیکن در بیان صلابت استخوان سیمیه مبالغه کرد
باشند و صلابت آن در کتاب مکرر مذکور نیست و آنکه صاحب مخزن
و غیره گفته اند که از غایت صلابت زرد گران بر آن نقش طلی کنده زرد
نقره و قالب آن می ریزند مگر سفت آن را زرد گران در ملاحظه
زرد و نقره بکار می برند و صلابت صفت و تیزی آن در اذابت زرد و نقره
محمول پیدا کند که از آن چنان بهم گم کرده باشند و اسد علم و سواط
اصطلاح آباد موج بحر آنرا بسیار می آرد و می اندازد و تری تازه و حیوان آنرا
درین دیار کسی ندیده و دیدن کسی نشنیده اهم همیشه چمنین جسم نخی شک
یافته می شوند از آن بقیاس می آید که سیمیه در بحر خضر یعنی بحر مندر و
بنگال یعنی زاویه بحر بنگال هم بوده است و زبد البحر بسیار عاود و تیزی

و در جلا و امراض جلدی از کلفت و مهی و قویا و امثال آن مستعمل است
 و از آن سنون و دندان برای از آن که چرک و کلس منجمین و دندان بسیارند
 و طلای آن بر بدن برای لاغر کردن آن و از آن به هم حرب گفته اند
 و اسد علم اما آنچه از حیوانات آبی از اقسام میثاق نیست
 پس هر نوع از آن نامی خاص دارد مثل سلخفاة یعنی سنگ پشت و
 سرطان و نوعی سرطان ببری هم می شود و انواع حلزونات و اسد
 از گوش ماهی و صدف مروارید و سفید صهره و ذوق و خر صهره و اظفار ^{الطیب}
 که ناخن پریان یعنی ناخن بویاست و امثال آن و نوعی چند حلزون
 ببری هم می شود بعضی مفرغ و عریض و بعضی بسوی پشت دراز و پیچیده
 و بعضی شکل دیگر و نوعی حیوان که مقدم او مشابست به حیوان ببری دارد
 و منقرض و چون ماهی است و در بحر فرنگ به هم می رسد که آنرا سیل گویند
 و کمینوع از آن که بزرگتر می شود و صاحب دو ناب بلند است آنرا
 اسب آبی گویند و تصویر شیر آبی هم بیان آن در کتاب تصویر
 فرنگ دیده ام که مشابست به شیر دارد اما پاهای آن اندک کوتاه
 و پنجه و چنگ آن برای شناوری مناسب تر و اندک مشابست با
 سلخفاة و از آن عریض تر و کشاده تر و پرده دار که در آن قوت
 القیاض ^{یعنی} ایضا باشد و نیز تصویر نوعی از دواب الماء یعنی حشرات

خداوند ششم باری بلند و دراز شبیه بحر بری اما سفید و بسیار بزرگتر از آب
 دیده ام و بیان چندی ازین نوع حیوانات بتفصیل و شرح و بسط و آخر
 کتاب مذکور ذکر کرده شده است و سوائی انواع ماهیان که بهر شکلی نیاید
 بران زندگانی نکنند جمیع حیوانات آبی بهر باب مباحرام اند و در آب
 چه قدر خلقت هستند جز خداوند تعالی عشر عشر و اندکی از کثیر آن هم کس
 نداند و در خوردی و بزرگی آنقدر تفاوت هستند که بعضی در بزرگی
 صد ذراع بلکه زیاده تر از آن هم دراز و عریض می شوند مثل شمشیر کوهی
 که جز به بحر شنا نتواند کرد و بعضی در خوردی آنقدر صغیر است که گفته اند آنچه
 از کلان بین مرئی شده است چنان قیاس کرده شده که پیل هزاران
 و یک قطره آب سیاحت میدهند و طاهر اریزه های تخم بعضی ماهیان
 آنقدر صغیر اند که اجزاء افراد آن بظاهر مرئی نمی شوند سبحان بی‌العلم
 که در پرورش و تربیت کرمی او این و آن همه کیسان است نه پیل از بزرگی
 شکم او کمر نه مانند پشه در صغر خود از خو نخواستنی تشنه چون در غذای
 حیوانات بری و آبی و هوای صرف خرج انواع ماهی بسیار است خداوند باری
 بقدرت کامله حکمت بالغه خویش برای تربیت و رزق عباد خود و حفظ
 نوع و نسل آنرا کثیر التوالد ساخته است و کرم خلقت آتشی و آتش باد
 که درین رساله کلمه چند بر طریق اجمال از اجناس و انواع و اقسام حیوانات

بقلم حواله شد سخن از جانوران خاکی و آبی و هوایی کرده شد پس من
از خلقت عناصر اربع حیوانی که منسوب بآتش باشد باقی مانده و حیثیت
را که آتشی هستند در عرف عام از حیوانات نمی شمردند اما سمندر را
مردم از حیوانات آتشی گمان می کنند و گفته اند که در آتش که باری
مجویس که از سالهای دراز آتش افروخته می شد این حیوان حکم
خالق تعالی مخلوق می گردید و در آن بهم می رسید و صورت آنرا بعضی
چون موش و بعضی چون کج شک و چنین سخنان دیگر بعد القیاس
غیر ثابت در آن پدید آورده اند که اکثر آنها او را باطله و ظنون
نامیده است و حقیقت حال آن این است که آن حیوانی است از هوام
نوعی از عطا یا خود غنای است که در صفت آن گفته اند که از آتش
نسوزد و سبز رنگ و بی حرکت می شود و در شبانه روز رنگ آن
متلون بالوان مختلف می گردد و اسد اعلم می نامند از قبیل سام ارباب
وزنه و حردون بادست و پاهای مثل آنهاست و ابلق رنگ زرد
و متلون بالوان مختلف بانیزگیها و منقوطة بنقطه با و اغهای بزرگ
سفید غیر مستوی می شود که گویا چشمش اغهای مختلف الهیست دارد
و آنرا بیونانی و لاطینی سالامندرا نامیده اند و با نگریزی از آن تخفیف
کرده سلندر میخوانند و تصور آن کشیده اند و زبان با کثرت استعمال

از آن مخفف تر گشته بجز لام هم ندر گفته شد و این حیوان بسیاری
 و قاتل است گزیدن آن سخت خطرناک است مثل امثال خود بعضی
 نه نهد بلکه بچه پزاید و خشنین در آب متولد و زامیده می شود و در آن نشو و
 یابد چون بیاله و بزرگ شود و بزشتی آید قاتل آفتاب و قاتل ماه و نهنگام
 شب یار و زار و غبار از سوراخها و زوایای ما و ای خویش برون این
 و از مسامات بدنش نوعی رطوبتی سفید برون می شود که سخت سمی است
 و هر که رسد ضرر رساند و خطر دارد و چون آلوده و خشکین گردد و آن
 رطوبت بیشتر از بدنش خارج شدن گیرد و هر که قریب او رود از زشتی
 آن تضرر شود بلکه هلاک گردد و بعضی از اصحاب تجربه دیده اند که سگی از
 قریب این حیوان هلاک شد مگر بدن خود را می افشانند یا بوی در آن
 آن هم قاتل است و اسد علم و چند سام بر ص ایا چند از نوع بزرگ
 آنرا که در اطراف فرنگ می شود و تجربه بر و انداخته بودند چون او را گزیدند
 همین که آن رطوبت بد آن آنها رسید می برونند و متعجبین یونانیان
 و رومیان و فرنگیان آنرا سخت زهرناک و بغایت سمی دانسته اند و باره
 آن مبالغه می کنند و می گویند که آن هر که را گزند و بس کند او هلاک شود و بجا
 نیاید بنا بر علیه سالقین آنها آنرا بگذرانیدن نیازهای پرستیدند و چیزی
 برای آن می نهادند و در آن ضرر و سمیت و زهر و الخطره الهیه پیشینان

آنها هم میگردند که قطره از طوبت آن سیاب را زرمی سازد و مگر زعم ایشان
 اینهم بود که هر که او اینکار میکردی مرد و هلاک می شد بنابر علییه زرمی خستند
 و گفته اند که حرارت و حرقت آتش در آن اثر نمی کند بلکه آتش را افسرده
 میگرداند الی غیر ذلک بن الاوامر الباطلة و ظنون الفاسدة و دود و دود
 پوشتین آن که مثل زرمی خرد میگردند یا نیزگی و شهند و خزان و دوس از
 مالک آنها بودند که آنرا از جامه های زرین و ثیاب قیمتی و ملبوسات بی بها
 نقد و میگردند و زربافت یا نسوج از بعضی از فلزات نفیسه میگردانند
 که آن خود پوست های همین سمنه بودند و بعضی از اوامر آنها از یونان
 و روم و فرنگ دریا و اسلامیه زشام و عرب و ایران و توران و هند
 رسیده تا نادیده در شان او و هم ماکر ده اند که گفته اند مصرع سمنه
 چه داند عذاب المحرق به غایت الباب باشد که در طوبت آن ^{سمنه} خاسته
 بوده باشد که از آن آتش متضرر نشود و چنانچه چند از حکما و اطبا
 قوم این خاصیت در آن بیان کرده اند و بعضی از انبیا و اولیای
 تصور کرده اند آنرا بجملة قول حکیم از انبیاء رح اقر بلبیب است
 که آنچه راست دانسته آنرا نوشته و بر باقی افغان نگذرد و بلفظ گویند
 آورده حیث قال که سالامند را جانور نیست مشابه بکر یا شمشیر یا
 دارد و دوم کوتاه و شروش سیاه و گردن باریک باشد و آن بزرگتر

وین تر از سامان بر سر بود و لون وی ابلق زرد و سپاه باشد و درگاه
نوشاد و رب میار بود و گویند که در آتش نشوز و سنگ بدان کارگر نشود
و از جمله سموم قتل است و اسد اعلم و آژین قلیل او با هم می نماید
انچه در باب همار سعادت و استخوان خوردن آن اعاج از ایران و
توران و فرنگ و غیره بازشینیان خود باز عم کرده اند چنانکه گفته اند

شعر

همای ببر مرغان آن تن و آن که استخوان خورد و طایر نمی یازد

اما سعادت آن پس محض در هم باطله است اما استخوان خوردن آن
بی آزدن مرغی از آن زعم کرده باشند که آن مرغی است جاعله عظمه
و قوی المنقار که از آن استخوانهای مرغان و جانوران را می شکند
و میخورد که از آن گمان کرده باشند که صرف استخوان خوار است و گوشت
جانوران را نمی خورد و یا آنکه او صید خود را در آشیانه و ماوای خود می برد
و میخورد و چنانچه طفالکی را در جزیره ارکینیه از جزایر بریطینیه با شیان خود
برده بود و ذکر آن در کتاب غرائب الانها کرده شده است پس همچنین
تجاری ایام استخوانهای جانوران در آشیانه یا گرد ماوای او یافته باشند
و از آن گمان کرده که او آن استخوانها را برای خوردن ذخیره می کند
بیشینیان روم و یونان قبل از ظهور فلاسفه و فتح اسلام که بقایت

و باطل پرست بودند درباره آن او را مباحطه میداشتند اکنون بعضی از
 قوم نصاری تهمت آن بر مندیان بسته اند حال آنکه از حکایات قدیمه
 هند بیان ذکر آن مسموع نشده است بلکه شنیده ام که گفته اند که بعضی
 از ملوک روم قدیم از نطل بهما بخت سلطنت نشست چنانچه هند و انرا
 اعتقاد است که از سایه چتر سر مار روم پادشاه می شود که گویند در بعضی
 از اطفال که پادشاه شده بودند انحال دیره اند پس چه عجب که بعضی
 از انواع عقاب که بهما را از جنس آن می پندارند همچنان مارهای بزرگ
 کفچه دار بخوردن بعضی از اطفال آمده باشند و آن اطفال از فیروزی
 بخت خود با ازان بلا می جانگزا خلاصی یافته و بوقت خود با پادشاه
 شده اند و کسان را ازان گمان شده که از نطل بهما و سایه کفچه مار باز
 می شوند و در حقیقت آن از نطل بهما سعادت بخت خدا و اد بود که از
 چنگ آچنان دشمنان پد نها درهای یافته بودند که از ابتدای حالشان
 دلالت بر فیروزی بخت شان میداونه از اسعاد آن پادشاهان
 گزندگان بروج خاصیت و اعتیاد بود و اینچنین واقعات نادره و
 حوادث شاده سخن بد را می شنیده و بهما بران افزوده شده تا آنکه
 مروج آنرا از طيور آسمانی گمان کرده اند که گاهی به روی زمین فرود
 نمی آید و نمی نشینند همیشه در پرواز می باشد و همچنان بر هوا نرا آن پادشاه

آن جنت شده ماده آن بارور و آبسته شده جفتی بیضه از هوای گداز
و آن بیضه با هم در هوا شگافته و دریده جفتی خوزه از آن برآمده
و همچنان در هوا به پرواز آیند و از هر دو بازوی آن مرغ بهر چند پال
دو استخوان می برآیند که آنرا غذای خود می سازند و در عین پرواز بسیار
اواز هوا بهر هر که افتد پادشاه شود و جمعی دیگر را و هم هست که بر زمین
می آید و می نشینند و استخوانهای بوسیده جانوران را میخورد و بر هر که
سایه اش افتد بگه هر که آنرا ببیند پادشاه شود چنانچه متون کتب نجوم
و اشعار ایشان بر آن دلالت دارند در روم و توران و روس و ترک
و هند و ایران و توران سلاطین و امرا پرهای آنرا بر سر تاجهای خود
میگذارند و از آن بهشت و سعادت مقصود میدارند و نشان دولت
می پندارند یا صوفی بر رسم درواج آنرا العجل می آرند و حقیقت اصلی ندارد و الله اعلم

شعر
للمصنف

دختری کو که ز خورشید از غم شاد و شینم	و آن اندیشه نخل بها آزاد و شینم
و لغز را قبل شعر	
انی که اندرین واد شروه بها واری	بر سرم زان دایه یا به راگرانی هست
و للمصنف مطلع	
از اویم که با نخل بها نسا به	منت ز خضر به آب بها نسا به

و للمصنف رباعیه

که دولت و کبر سلطنت از نعل پادشاه	و عمر ابد بنبت آب بقا است
گو مرغ قناعت که در سایه فقر	محو تشنگی ز ورق شهادت ز بلاست

خاتمه رساله

الحمد لله الحکیم القدر العلام الموفق للاتمام علی خیر الاختتام و صلوات
 و السلام علی رسول خیر الانام خاتمه الانبیاء العظام و علیهم و علی آله
 اصحاب الکرام الی یوم القیام بدانکه آنچه درین رساله ایراد یافته
 اکثر آن به متبع کتب قوم و اقوال شان نیست خصوصاً اکثر آنچه از
 کلمات ضوابط و تقسیم و اسرار و منافع حیوانات و احوال غریب
 و خصال عجیبه آنها درین رساله و در کتاب غرائب الانهار که عجایبها
 به تمام دارد آورده شد باهام تعلیم دانای راز و توانای کار ساز بود
 که از لطف و کرم خویش نسبت بدین خاکسار چندان گنهگار غفره
 و رحمه رب الغفار فرموده و آنچه از اقوال و کتب قوم و طوائف دیگر آورده
 شده اشعاری بدان رفته است که دال باشد بر نقل مکرر به و قدرت
 سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

رباعیه مصنف

این چند ورق که کاغذش می بینی	به از ورق زهر است مگر بکبریتی
------------------------------	-------------------------------

یک بحر کبوزه گنجانده ام | از آب حکم و حکمهای دینے
 این است خاتمه رساله تعریف الحیوانات که جزوی از مقدمه کتاب
 غرائب الانهار و عجائب المخلوقات قرار داده شد اکنون آغاز مقالات
 کرده می شود و اللہ ولی التوفیق

مقاله اولی در باب تصریح و تفسیر معنی عنقا و بیان باهیت آن

بدانکه عنقا در لغت بمعنی طایری است معروف الاسم مجهول الجسم
 کذا فی الصراح و القاموس و در بعضی از لغات آنرا بسمرغ مترجم
 ساخته اند چنانچه در منتخب و برهان است و در اصل عنقا بمعنی گرد
 و راست و گفته اند که آن مرغ دراز گردن بود بنا بر آن بدین اسم
 خوانده شده اما آنچه بالفعل درین قرب زبان مشهود شده است گردن
 آن بسیار خمی و ساده از پر و غلیظ و خشن و پر چین و شکل عجیب
 و رنگ غریب است چنانچه در میان صورت و شکل آن مذکور شود
 انشاء اللہ تعالی باشد که ازین جهت عنقا نامیده باشند و اللہ اعلم
 و در مخزن الادویه تصنیف محمد حسین خان و معنی خستو خجای معجمه
 و ثامی شلش می نویسد که مخفف لفظ ترکی خاتون است و آن مرغی
 بسیار بزرگ که بفارسی آنرا رخ گویند بتمه چشمه گر گردن که اکثر شکا
 آن پیل است و در اطراف چین و ترک و زنج بهم میرسد و صاحبان

نوشته که رخ مرغی هست که مثل عنقا مهول هست و یکی از مهرهای شطرنج
 بدان نام مشهور است و آنکه گویند که فیل و کرگدن شکار می کند غلط
 است و صاحب مخزن و صاحب برهان میگویند که از استخوان پیشانی
 آن برای ملوک قدح می سازند که گویند از طعام سموم عرق می کند
 و بعضی دیگر گفته اند که در سر اندیب به هم می رسد و اسد اعلم آما در میند
 و بنگاله که مرغی را به بزرگی جثه بمبالغه تمام یاد می کنند و نام آن بهینگه
 می نهند و از نظر ما غائب است مگر این بهینگه ترجمه عنقا و سیمرغ
 بوده باشد و اسد اعلم آما قوم انگلیش یعنی انگلیز آن را بزبان متون
 قدیم بنام رخ خوانده بزبان حال بلفظ قوم انگلیس بنام کند گفته اند
 و کند بزبان ایشان معنی نظر کردن است بالجملة آنرا اکنون به تحقیق
 پیوسته این است که عنقا مرغی است عظیم الجثه شکلهای از قبیل نسور
 و عقاب که شاه گرسن باشد و عقاب البغاری الیخوند بفتح اله
 و ضم لام و ظهورها و عنقا از عقاب و نسور یعنی شاه گرس و کرکس
 بسیار بزرگتر چنانکه بیان قدح جثه آن در فصل دوم از مقاله سموم
 آید انشاء الله تعالی فی الجمله عرب آنرا عنقا گویند و فارسی آن را
 سیمرغ خوانند و رخ هم گفته اند و انگلیز هم آنرا بلفظ قدیم بنام رخ
 خوانده و بلفظ حال بزبان قوم انگلیس که بهنگه است آن

اول آنها یافته اند بنام کس در خوانده اند و السلام
 مقاله ثانیه در بیان اقوال اخبار و زعم شینیان حال
 و آیر او بعضی حدیث درباره عنقا و بعضی احتمالات و اقوال دیگر بیان
 حال لبنی از مرغان عظیم الحثه و کبار جوارح طیور و در آن سه فصل است
 فصل اول در بیان اقوال اخبار و زعم شینیان حال
 عنقا قصه سیمغ اینچو جوس درباره پرو و ن عنقا زال زرا بن سام
 ابن زریان را که پدر رستم است و آشیانه خود و با چکان خود و او
 سیمغ پنجه در ابدال زرد غایب شدن سیمغ از نظر های مردم و ن
 او بکوه قاف بخوف اسفندیار و شکار کردن اسپندیار سیمغ را و
 خوردن دل و جگر سیمغ و رستن فی نیزه بدعای سیمغ و تیر ساختن
 رستم از آن فی و دودن بدن چشم اسپندیار و رستن تن را الی غیره
 گویند معروف و مشهور است و اکثر از آن بی اهل و افسانه است
 غایت الباب این قدر قریب قیاس است که آن مرغ در آن چین که
 ابتدای انتشار و افترا و نسل مردم بود و معموره بلاد بوده باشد
 و زال زرا این مرغ صین طفلی بروه و از آن ربای یافته باشد و اول
 کسی که بکشتن و شکار کردن و دفع آن مشغولی و هشت سعت را
 بخور چون کثرت کشتن و شکار کردن به تیر در میان مردم رواج گرفت

عنقا تو حس شده از معموره بلاد که اثر آبادانی دارد گر سخت پناه
 با طراف دنیا و مقصای من و شوایق جبال از بلاد غیر معموره که
 آن را کوه قاف گویند برده باشد چنانچه غیبت آن از معظم معموره
 و ظهور آن از امر کما و ما و دشمن آن بر کوه های بسیار بلند و شلوغ
 جهال رفیع و عوائق قبال تبعه دلت بر آن میدید و ممکن که در انحصار
 ترک در پنج که بلاد غیر معموره از آبادانی و صنعت و کسب پاره باشد

والله اعلم بحرر اهل الجبل

زاشکم شسته الفت وی سوا
 زاشکم شسته الفت وی سوا

بگو او گوید

ز وشت باج سیکر و گاهت
 ز وشت باج سیکر و گاهت

پیرزا ابو طالب فایم گوید

نام خود را ز وشت پیر جان
 نام خود را ز وشت پیر جان

بگویم گوید

زان بون حسن کافت هر گوشه گیر شد
 زان بون حسن کافت هر گوشه گیر شد

پیرزا صاب گوید

مدار چشم از بون رابطنان انصا
 مدار چشم از بون رابطنان انصا

غرض این شعر اولالت بروشت غنیت عنقا دارند اما این صاحب خزان دیو

و صاحب تحفة المؤمنین از بعضی سیاحان نقل کرده و نوشته اند که
 در حدود چین و انحصای ترک و پنج مرغی دین می شود بسیار بزرگ
 مانند قطعه ابر بزرگ که روی آفتاب تیره می سازد و فیل و کرگدن
 را شکار می کند و مردم بعضی از آن دیار بدین آن بسجده می آیند
 و آنرا می پرستند اکثر آن مبالغه و افسانه می نماید و اسد اعلم آما پرستین
 قوم چینی خصال آن حدود خطا و ترک آن را بعید از عقل نیست
 و آنکه نیز گوید که تقدیرین زعم می کردند که این مرغ از خونخواران
 جانوران و درغارهای جبال محافظ معادن جواهر نفیسه و فلزات
 نمین بود و چین پرده از روی خورشید مثل پر پوشید و از شور و آواز بالها
 آن گوشها گرم می شدند اما آنچه در عدم آن از اول و یا بعد و
 شدن آن بعد از وجود بعضی از حکما و جمعی از عقلا گمان کرده
 و اقوال پیشینیان را افسانه کاذب محض زعم کرده اند در آن
 هم زیادتی کرده اند و از افراط براه تفریط رفت و بعلت ندیدن
 آن از عرصه دراز و نیافتن اثر آن و نشیندن حال و احوال
 آن از زبان ثقات چنان قیاس کرده باشند تا آنکه معروف
 الاسم و مجهول الحسم گفتند و هر چیزی را که غائب شود بدان
 مثل زده اند چنانچه عرب گوید **شکل طارت به الغنقا**

و در فارسی شعری بسیار از متقدمین و متأخرین بر این شکل زده اند

چنانچه ظهیر قاری بانی گوید

فتنه در عهد باز ایوانست	از آتشیان جنگل عنقا است
-------------------------	-------------------------

و میرزا ابوطالب علمیر گوید

و لم گرفت ازین خلق خضراهی	کنوز نشان طالع شیان عنقارا
---------------------------	----------------------------

و میرزا صایب گوید

در محیط بی نشانی خوش چون دریا	گوشه گیر بام چو باینده چو عنقا است
-------------------------------	------------------------------------

فصل دوم در ایراد بعضی از احادیث که در باره عنقا آورده

لما انچه در کتب اخبار و حدیث از بعضی روایات نقل کرده اند آن صواب

ست و در آن افراط و تفریط نیست و بی شائبه مبالغه و افسانه است

چنانچه شیخ ابن حجر عسقلانی رح شارح صحیح بخاری که از اعلام متقدمین

و مشاییر تفسیرین و افضل و اعلم محدثین و در کتاب الاصابه

فی تمییز الصحابه در ترجمه خالد ابن کنان آورده و ذکر الاستود

فی مروج الذهب من طریق سعید بن کثیر بن عمرو

المصری عن ابیه عن جده عن عکرمه عن ابن عباس

رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان

الله خلق طائرا فی الزمن الاول یقال له العنقا

فكثير نسله ببلاذالحج از فكانت تخطف الصبيان فشكوا
ذلك لخالد ابن سنان وهو بنى ظمهر بعد عيسى بن
بنى عيس فدعا عليها ان يقطع نسلها فبقيت صورتها
في البسند الى آخر الحديث فقط فان صح هذا الحديث
فلله در قائله الخبر الصادق صلى الله عليه وآله و
اصحابه وسلاحه وهر آينه اين خبر اعجاز نبوى است كه نادیده
بوجى الطم مطابق واقع وحق گفته است چرا كه حال عنقا
فى الواقع چنین است كه برامى العين سياحان متجرب مشاهده
شده و نمى شود و اما اينكه درين حديث لفظ قطع نسل آن است
و اين مرغ كه مشهور مى شود موجود است پس ممكن است كه از بلاد
حجاز نسل آن منقطع شده باشد و در نواحى و اطراف بلدان بگير
موجود بوده باشد كما يشاهد و نها تاثير اين معنى مى كند
انچه صاحب شكوته از حديث مسلم و ترمذى از روايت تواس
ابن سمعان در ضمن حديث طويل در طرح اموات يا جوج ما جوج
آورده فيرسل الله طيرا كما عناق البخت فتجلبهم فتطرحهم
حديث شاء الله و فى رواية الترمذى فتطرحهم فى النهيل
وصححه صاحب القاموس فى المهيل بالميم كه شكاف كوه است

و الله اعلم و اگر چه درین حدیث لفظ عنقا نیست اما طیرا که عنقا است
 را لفظ معنوی تطابق بر آن وارد چه عنقا بمعنی دراز گردن است
 و الله اعلم اما خالد بن سنان که در حدیث سابق مذکور است از
 قبیل بنی عبس بود و احادیث در موت او قبل سبب بنی صلی
 علیه و آله و اصحابه و سلم آورده اند و بعضی از اخبار آمده است
 که قبل سبب بنی صلی علیه و آله و سلم در بنی اسمعیل غریز و
 علیه السلام بمصر میسر شده و الله اعلم و انظفای نازحه که بیلا و
 بنی عبس بود بدعای وی میگفته اند و در آن باب قصه آورده اند و در ضمن
 شاء الاطلاع علی حاله فلیجمع الکتب الاخبار
 و الاحادیث و شیخ ابن حجر عسقلانی رح رجال بعضی از این احادیث را
 بعد از ایراد سنن ثقات فرموده و نیز گفته است خالد بن سنان
 العیسى ذکره ابو موسی عن عبدان و قال لیست له حجة
 ولا ادراك البنی صلی الله علیه و سلم و آله و اصحابه و سلم
 ذکره البنی صلی الله علیه و آله و سلم فقال بنی ضیعه هو
 و وفدت ابنته علی البنی صلی الله علیه و آله و سلم فقالت قد
 سمعت یقرء قل هو الله احد کان ابی یقول الی غیر ذلك من
 الاحادیث و الله اعلم فصل سیوم و در بیان

بعضی از مرغان عظیم الجثه و کبیر خلقت و کبار جوارح طیور و دران چهار
 قول است **قول اول** در ذکر بعضی از احتمالات و بیان حال یافته
 شدن استخوان بعضی از مرغان عظیم الجثه **قول ثانی** در ذکر حال
 زرین عقاب که همان باشد **قول ثالث** در ذکر حال بارپی عقاب
قول اربع در ذکر شاه عقاب یعنی سفید عقاب و غیره

قول اول در ذکر بعضی از احتمالات و بیان حال یافته
 شدن استخوان بعضی از مرغان عظیم الجثه
 مخفی مباد اگر چه وجود مرغی بصفت کذائی بنام کندر مرغ در بعضی
 از اطراف و اکناف عالم باخبار سیاحان متجرب و ثقات متعصب
 که در فصل اول از مقاله ثالثه گفته آید انشاء الله تعالی ثابت و تحقق
 گشته است اما اذعان کامل و یقین تام برین حاصل نیست که این مرغ
 مذکور بعینه سمرغ است جز این نیست که از آثار و علامات عنقاظنی
 غالب و گمانی قوی کرده می شود که این مرغ سمرغ یعنی عنقا بوده است
 این همه ممکن است که این مرغ دیگر عظیم الجثه غیر سمرغ یعنی عنقا
 بوده باشد و عنقا مرغی دیگر کاسیما یکی از معلم ایشان دین نامی
 مدرس فن طب و تشریح و کمیا از بعضی از رواة و سیاحان جزیره عظیمه
 سماة نیوزی کند که از جزایر شرقی و جنوبی خارج از حدود بر اعظم دریا

یعنی ربع مسکون است و آنرا با جزیره عظیم تر از آن که بری عظیمی می گویند گفت
و با جزایر قریبه و حوالی آن یکی از اقسام سبعة یا سته یا خمسة عالم می شمارند
و بزبان خود با ایسطرالیه یعنی ارض شرقی میگویند در ۱۳۹۹ عیسوی قدر
از استخوان مجوف که در آن مخ می باشد از عظام مرغی یافته بود که
آن استخوان بطول شش اینچ یعنی هشت انگشت و بسطبری یعنی
دو اینچ یعنی دو و نیم انگشت و هر دو طرف شکسته بود و او در تحقیق و
تفتیش درآمده کسانرا در جزیره نیوزی لنز گماشته بدقی سه سال
در سندی و قی عظیم استخوانهای مرغی عظیم الحبه با سه سال بگذرد نامی انگریز
حاصل ساخته در عجایب خانه تشریح لندن باید کار نگاه داشته است که
از آن استخوانی از پایش یا رانش بدرازی سکه فبط یعنی دو ذرع است
و سوای استخوانهای سر و گردن اکثر معظم استخوانهای این مرغ یافته
شده است و با نظام و قیاس استخوانها نمیکه یافته شده است چنان می نماید
که این مرغ به بلندی یازده فط یعنی هفت و ربع ذرع بوده باشد این
مرغ مرغی چون شتر مرغ اما به بلندی و بزرگی از آن زیاده از دو چند
زعم کرده و پرنده یا چون شتر مرغ صرف جوده بود معلوم نکرده اما آن
مرغ زنده هیچ جا دیده یا شنیده نشده است او گمان کرده است که در
نیوزیلند در بعضی از ازمنه سابقه این مرغ بود با جزایر عالم ایشان وین مذکور

نشان این مرغ کسی دیگر نداده و اسرار علم و احقر مستحق آن
 و گیر شنیده بودم که بعضی از سیاحان قوم نصاری و اقصای ملک
 باره برون نشین مرغی مرده بسیار عظیم الجثه دیده بود که انبیا نبت
 ظاهر شده و مدتی بخوردن سباج و حوش در آنده غذای نهان شده بود
 اعلم و خاصیت برون است که هر چه زیر آن بماند از تشنه و بسیدن
 محفوظ ماند اگر چه مدتی دراز و زمانی طول بران بگذرد و الله اعلم
 قول ثانی در بیان حال زرین عقاب که همانا
 از قول ثقات اصحاب تجربه و سیاحت تحقیق پیوسته است
 عقاب زرین از بازب بسیار بزرگتر است و در بلاد روم و فرنگ
 و ترک و نواحی آن هم میرند در بلاد دیگر هم بودن احتمال دارد
 و این مرغ بزرگ زرین بسیار قوی و سیکل و مهیب صوت
 و شجاعت نما و بغایت سخت منقار و گنج منقار چون آلا آهنی و
 بسیار تر خیاک و تیر بال و بلند پرواز و از خونخواران و درندگان
 و جنس طیر است و چنان در خوششند چون جبهه پاره یعنی اخگر نمی خورد
 می شود و جبهه زران بقدر دوزخ یعنی همه فظ انگریزی که در کتب
 هند سین قوم با اقدام تصریح یافته و کتب انگریزی هم فظ بمعنی قدم
 یعنی پا است و جبهه مار که آن تاس و نیمه یا یعنی زیاده از دو دوزخ باشد

و طول کشتادگی جناحین نر آن جنین انبساط چهار دوع یعنی شش فطری و طول
 سعت کشتادگی بالهای ماده آن بقدر شش دوع یعنی نیا بود و نزدیک
 به آبادی بخیر آبادی هم با وی میدارد و آن هو و محل مبره جانوران و سنگ
 و گربه و خرگوش و اشغال آن شکار می کند و سنگ گریه برده را بسیار دوست
 میدارد و بنحو امش تمام می خورد و ازین سبب بوسیله آنها آنرا شکار می کنند
 و اسیر می سازند و این مرغ اختطاط صبیان می کند و اطفال را می بازی
 و به تشیان خود می برد چنانچه مادر طین و سر را برط سبیلد هر دو میگویند
 که در جزیره اسکامی از جزائر بریطینیه طفلی را از صحن خانه که مادرش
 بران داشته بود درین عقابی ربوده بفاصله سیری تا بدی می گیرد و بپوش
 بشور و غوغای کله بانان که شنیدند گریه طفل بر اثر آن کرده بودند
 بمیدانی بزمین دشت و فرو گذاشت و رفت و طفل در میان انگلستان
 چنگلش بوده و بحفظ آبی زخمی بدو نرسیده بود و هو الحفیظ الرقیب
 و ازینجا قیاس می توان کرد که احاطه محیط حلقه چنگلش حقد باشد و نام
 آن طفل که نمل بود بلفت آنجا اورا نمل انگل خوانند یعنی نمل عقابی چه انگل
 بزبان ایشان عقاب را گویند و ایضا رسی نامی انگریز میگوید که در
 جزیره ارکینیه طفلی یک ساله را درین عقابی ربوده بفاصله چهار میل آشیانه
 خود که بکوهر ساری بود و از هریم و نیمه و فی و اشغال آن بر شاخهای درخت

می سازد برده بود و ما و طفل که در سر راه آتش گاه می داشت بر اثر آوخته
آن طفل صحیح و سالم آورد و ترک آن ایامی همید که کون و کون و اشال
آن معلم می سازند و این مرغ حمله بر سر کون برده شد و ترک سرش نمی
و محال بود که بر سرش فرو می بود و بخاند و باخفاقی ایها یعنی باز و
زدن جگرش و این مرغ و اندکین تعب ساخته و زخار است جبال آنگاه
می کشد و این مرغ بسیار سخت جان و طولانی عمر می شود و در شهر و روستا
از شهرهای بزرگ و دارالسلطنت پادشاهان و امیران این سلطنت را
سابق و پیش تقدیم یاب و اکنون اسطرگ گویند یکی را پرورده بودند باوصف
رحمت اسیری و شد این قید صد و چهار سال زندگانی کرده بود و چند آنکه
سال خورده شود بتدریج رنگ آن به تیرگی گراید و پیرهای این مرغ را
افسران سپاه بالایی تاج خود را به تیرک و سعادت و مینت لقبی می سازند
و به سپاه بدل می کنند و عزیز میدانند سلاطین آن را به سرتاج
می گذارند و پیش بها خریداری می کنند مگر جاتا همین مرغ است
که ما قوال و الا اصل سعادت و عین و برکت و اسلام
و آنکه گویند شعر

همای بر مرغان از آن نرنگه دار
که استخوان خور و طایر می نیازد
آن همه فسانه است از اساطیر الاولین
که قصه باطله اثری از انچه نیست علم

درین ایام چه بجا طر گذشت نوشته می آید میر غلام علی زاد و خزان
 و امیر خود از میر رضی اقدس شوستری نقل میکنند که در لایستی یکی از طرفا
 که در مسیری بستی داشت این طماع شوکت بخاری را که

غم عشقش در بطن خست چنانم تو خرم را | هماغینک اندو تا به بیند استخوانم را

از سر فحکه بر سر دخی نوشت و تصویر کرد یعنی در وقت شوکت و کمال
 خفاقت و بالای آن صورت چهار پیش چشم هماغینک کشید چون این تصویر
 غایتی داشت در مجامع میگردید و طبایع را در شکفتگی می آورد
 و یکی می گوید بر سیل غلبه و اخسار آن

شوش لعل بزدان پر بجای زهوا | اگر بخور زرشنه لاله لب تو آنچون

و ازین تخیل است این شعر مصنف رساله شعر حمید

چو شمع از یک کسیران ز غم جانانکند | اگر دستخوان من چهار و ده میگردد

درین شعر و زنی شلف بالایات خود تشبیه به ختن و سفیدی چشم و لاله او را
 یافته کی شمع و درش آن پروانه دیگر استخوان و سفیدی آن چنان شمع در آن

قول ثالث در ذکر حال هارپی عقاب عقاب هارپی میباید

اینهاست که در سبب به هارپید از بلاد امرکای جنوبی است که به بلخ نزدیک
 عقاب بزرگتر و کوتاه تر و از قوی تر و بجهت بقدر تحقاری بزرگ بینی
 بیش و ایستی است و برنگ لایق مایل سیاهی و تیرگی و سینا اش سفید و برنگ

تاجی از پرهای می باشد که وقت شکار و قمر غضب استاده می سازد و بلند می
 همچنین پرهای خود را بر بدن استاده کرده خود را منتفخ ساخته صین غضب
 بزرگتر و عیب ترمی نماید و با مالیش از عقاب زمین کوتاه تر و ایستاده
 است از حیث بسیار تیر پر و باند پر را زنی شود و پرندگان را کمتر شکار
 می کند مگر برای خوش و چرندگان سخت آفت و خوشخوار پر نفانت است منتفا
 و خالیب او کج و بسیار صلب تیر سخت بمشابه که یک منتفا زدن کله
 مردمی ای می شکنند و پرهای جانوران را می ربایند و باختلاف آن جنگ
 گرفته می پرد و می برد و اقرار یعنی بوزنگان را صید می کند بدینصورت
 که از صوت و سیح آن چون بوزنه استاده بسپوشش نگر و او خود ازین سو
 حمله آورده بمنحون را بدرد و از مردم نمی گزیرد و از حسابی نمی گیرد
 و نمی ترسد بلکه بی باکانه بجای خود باشد و انسته شده است که بر مردم
 حمله می آرد و سر و کله های مردمان را منتفا و خلب خود می شکنند و خورد
 می سازد و می کشد و بعضی جهازیان چو زره را از آشیان این مرغ گرفته
 پرورده بودند انفس گرفته بود و با مردم الفت پذیرفته که اگر شش منجاریند
 خوشوقت میشد اما چون بوزنگان جهازیان را برورید جهازیان او را کشتند
 و این مرغ دورتر از همواره بجای اسلحه و صخاری چنگیل می باشد و کثرت
 و وفور ندارد و بندرت یافته می شود و الحمد لله علی ذالک

کثرتی در نسل خود گرداشتی	نسل مردم از جهان برداشتی
--------------------------	--------------------------

قول چهارم در ذکر شاه عقاب یعنی سفید عقاب است و امثال

شاه عقاب شکل از صوت و سیرت چون زرین عقاب است مگر بزرگ

سفید و بالهایش از ان دراز تر پس پرواز هم تیر تر و بلند پرواز تر

بوده باشد و گبان من همین مرغ را بزبان فارسی شاه بلذ می گویند

که تبرکی آن را طایغان نامند و مکن که غیر از ان و بزرگتر از ان بوده باشد

و ترکان آن را به تعلیم بر آهو و گوزن بلکه بر گرگ هم می پرانند و صید

می کنند و گویند که اول چنگ بر سر و چشم آنها می زند و برایش خود را و سر

و چشم آنها می خلاند و صیدی اختیار باضطراب و وحشت هر سومی و دود

تا آنرا در می خاک با و امثال آن افکنده می کشد و احقر صوت اصطیا و او

گرگی را در کتاب صوفی فرنگی دیده ام و الله تعالی اعلم و احتمال دارد که هما

همین مرغ را هم می گفته اند و الله اعلم و جز این بعضی از عقاب ها و بازها

بزرگ جثه انواع دیگر بوده اند اما آنچه بزرگتر و قوی تر و درنده تر و خطرناک

تر و خونخوار تر یافته شده است مرقوم شد و الله اعلم اما عقاب یا

با وجود اختطاف بره های اغنام و صبیان و امثال آن گردن آن

یا گردنی بصورت عجیب و شکل غریب یا حکم تر و غلیظ تر چون کندر می یارند

و از نظر باغانیست که تا کمان کرده شود که بعضی ازین عقاب ها همان
 مرغ عقاب باشد که انقضاات صبیان میکرد بلکه این مرغان مثل باز و کتر
 و قوی تر از آن هستند و نزدیک اصحاب خبرت معلوم و معروف میشوند
 و آنکه حال سخوان مرغی عظیم الحثه از معلم آنها دین نامی نقل کرده شده
 از روی ظن و قیاس از جوارح طلیو بودن نمی نماید بکجه پن شتر مرغ مرغ
 بزرگتر از آن بود باشد با این باب احتمالات مسدود نیست و الله تعالی اعلم

مقاله ثالثه آنچه درین قریب مان سیاحان اصحاب بحره متقا
 کرده از حال غنقا از روی تو اتر اخبار خبر داده اند در آن چارصل

فصل اول در بیان بعضی از حال جمع از متاخرین حکما از اصحاب
 سیاحت که آنرا برای العین دیدند و در ماضع و بلدیا

یافته اند آنکه آنکه از سیاحین متجربین از قوم نصاری درین قریب مان
 آنرا دیدن و بیان کرده اند یکی پیرن و لخصب لاط نامی امیری از
 قوم آنها دیگری بنفند بتقدیم بابر نون سیوم لفظنظ هو
 چهارم داروین پنجم سرفر اسپس است که در ارض جدید بر جبال
 اندیس نام از امریکای جنوبی واد دیه جبال مکه لندی از امریکای جنوبی
 و باطاکونیه و حتی در نیلیا و کرد لرا و جزیره سندط کردس و کوکویطو
 از بلاد امریکای جنوبی و کلیفورنیه از امریکای شمالی چین مهبوط

و وقوع و عروج و پروانه و باحوال دیگر بسیار دیده اند و ایشان کسان
 هستند که بعد در یافت شدن ارض بدین سیاحت و تجربه بجا و بلاد
 و جزایر بعید سفرها کرده آنچه تجربه و معاینه از عجایب بلاد و خیال آنها
 و غرائب احوال مخلوقات از انسان و حیوان و اشجار و احوال دیده
 در سیر و تواریخ و سفرنامه های خود یاد آورده اند و آن همه در مصطلحات
 کتب سیر و تواریخ و جغرافیه مرقوم و مستطرد و بالفعل بهر التماس اول
 مذکور در نزدیک اصحاب فن معروف و مشهور است و در آن
 و دروغ زنی را کمتر احتمال می رود که یکی بود دیگری دراز من و اکنون
 جدا گانه در کتب و سیرهای علاحد خبر داده اند و این سیرها و
 مدینه این بوده اند و اگر چه از قوم نصاری بوده اند و لیکن در حکمت
 و تجربه امور ظاهری از اساتذ و ثقات و سید علمیه و سید افاض
 شنون حکمت هستند و حکمای ایشان الله و ثقت می خود را می شناسند
 چنانچه برگرفته های ایشان آن قدر ستواری پیدا کند که ستایش
 و مرکب بحری را در سجایر عظیمه و خازنای پیدکناری بریند و سر می بیند و بدست
 علامات ایشان از مواقع نجوم و مواضع در حاکم هندسی از عرض معلوم
 و طول از قوس بلاخر نقصان و سیر این سیر حاصل مقصود و رسیدن ایشان را که تعالی
 پس بر دروغی ایشان چگونه گمان کرده شود و سیر این سیر حاکم ظاهر

که رسم فلاسفه و حکماست بطریق مضمینه خود با مذهب و مذهب بودند
و با عدم درستگی عقیدت و ایمان بر عقاید اسلام که اصل اول راه
نجات است از افعال ذریه و اخلاق تبعیه مثل کذب و بخل و ایزاد دیگر
زیایم شنیدیم که عقل فیلسوفی ایشان را از ان مانع بود از مصالح معیشت
و معاشرت بعید دانسته از ان اجتناب و احتراز حتی الواسع میداشتند
اگر چه عاقبت ایشان چون ایمان نداشتند معلوم است معذرا در امور
دنیاوی ایشان را دروغ زدن نتوان گفت و بدروغی نسبت به ان کرد
و الله اعلم بدانکه وجود عنقا عجیب نیست بآنکه عجب آنست که چنان از مردم
که نخبه است که اثر آن کمتر بهم میرسد و گرنه از قدرت الهی وجود مرغی
مشکل نباشد آنکه عنقای جان را در زاویه تن با غایت قرب نزدیکی
از نظر برای ظاهر بدن ان مخفی داشته است چه عجب که مرغی را که مشتکی پری
بیش نیست در گوشه از کائنات عالم از نظر ما دور و از چشم ما محبوب
و مستور نگه دارد و کذاک الله تعالی ما یشاء اذا قضی امرنا انما یقول له ان یموت

شعشع

<p>اگر میگفتند که عنقا از جهان منفقود است یا فتر عنقاوی مرغی که او را خود پدید آید زیرا که گشته عنقا به نزد یک خرد</p>	<p>بلکه خود مرغی بد انسان جهان موجود است در نظر با غایت آن کس جهان شنیده است گر ز تو نفس روح اخلق خدا را سود نیست</p>
--	---

آنکه غنقا روان از تو نهان است	با همه نزدیک و قریب بنو مشهور است
خلق مرغی همچو غنقا که آن شنی پی	پیش و انایان شگفت از قدرت بود
یک میدارم عجب بانگس او را عجب	خلق مرغی را ز حق چون پش پی بود
کارا مرغی نداری مرغ پرور طلب	ای حمید از مرغ غیر از غیرتی معصود

فصل دوم در بیان مقدار حبه و صورت شکل جان و ازان

همی دلم می گوید که در گذشته که او کندری که مرغی بسیار بزرگ غنقا
 منجم الحبه و پیکر و برشش تا می مثل خروس بسیار بزرگ بر می نمود
 دیده بود اما از شهر می کنند و شک می آرد و می گوید که او مرغی مرده دیده بود
 که متعین شده اما مرده و صدق چنان میسب بهمرسانیده بود اما اهل سیر از
 ایشان تحقیق سیاحان متحرین آنها نوشته اند که آنچ در کوه اندس دیده
 شده است بر فرت و پشانی آن وزیر نقار آن چیزی خشنده و خشان
 از چرخ گشت است و بوال آن صفت سیوم از پر ها که بزرگتر و آختر
 پر است بسیار بلند و درازی شود و میگویند این نوع مرغ صرف در
 ارض جدید یافته می شود و هکن اقاوالا اما چمکت در اقصای ترک
 و بیخ و اشال آن از بلاد غیر معمول بوده باشند و نیز در این سید جز این
 مرغ شاه عقاب و در کلیفوریه از امپکای شمالی نوع دیگر از عقاب
 و دیگران یافته می شود و مرغ باصین پر و زرب هوا از که در حکمت و دریا

اوج می گیرند و بالها را منبسط میدارند و منقبض نمی سازند مگر صرفین
 بهیچین اول پریدن و برخاستن از زمین شستگاه خود برای دفع تعارض
 چندین زمین چنانچه تصریح آن در خاتمه کرده شود انشاء الله تعالی و در
 می گوید که او گاهی آنها را در انقباض باز و بر روی هوا ندیده است
 و می گوید مقدار نیم ساعت نجومی که نزدیک بر سرش رسیده بر حرکت
 دوری می پریدند نظر بر آنها میداشت اما جز انساب بال ندید بجز یک یا
 چندین بهبوط و عکس سد بها از بالهای آن مرغی نگردیده همچنان
 مسافات می پریدند که ما قال الله تعالی ولعبروا الى الطير فهم
 صافات و یقبضن مما میسکهن الا الرحمن طانه بكل شی
 بصیر و راوی می گوید که اگر چه بال نمی جنبانیدند لیکن سر حرکت
 میدادند گمان می کند که مگر علت دفع تعارض هوا سرگردن حرکت
 میدادند و چنانکه این مریخ بهبوط خواهد بالها منقبض ساخته و فراهم آورده
 بحرکت سریع فرو می آید باز چون عروج خواهد بالها را منبسط ساخته اوج
 بگیرد و چون کاغذ باد زیر و بالا حرکت می کند و پرواز آن بسیار تیز
 و سریع است از ثقات جسم آن که بیان آن انشاء الله تعالی در خاتمه کرده
 خواهد شد و راوی می گوید که این نوع مرغان عظیم الخشب چین پرواز و بهبوط
 و عروج و اوج گرفتن بصورت عجیب و غریب و خوشنمایی نماید و این مرغ

بسیار قوی و گرانجان سخت میشود و صفوف پیرهای بال و ته بمطابق
 و متنظم متلاصق و متلائم و صلب می باشند که غلظت و بند و ق راتا آنکه
 بعضوی نرم خالی از پرش پست درست نرسد برگردانند و در سازند
 و رنگ نر جوان یعنی بزرگ کمریج و توکک کرده آن سیاه برافش و در شده
 بزرگ اغبر و خاکستری آمیخته می شود و غیر از پیرهای پنج و جز از پیرهای هفت
 دویم رنگ سیاهی بزرگ آن سفید می باشد و پیرهای دیگر تیره و سیاه
 می باشند و بر تن کردن آن پیرها نرم و سفید و در پیرها و ششم و ای
 محیط می باشند و سرگردن آن بی پرو ساده می باشد و چرم و پوست
 آن خلیط و کنده و چین بزرگ و رغوانی و نفیسی یعنی سرخ مایل تیرگی
 می باشد و بر فرق یعنی پسپایان تاجی سخت و صلب باند ترازش و چرم
 و پوست سرش ته به چین و نا هموار و بسیار غلیظ می شود و در زیر
 منقار آن نتومی چون مرغ پیر و برآمده می باشد و دم آن عریض و پهن
 مثل نفاش می شود و طول آن قریب سه ذرع و انبساط و کشادگی بال
 آن تقریباً شش ذرع باشد و مرغ انگریز چنین نوشته اما از آن معلوم
 نمی شود که طول و دنبال آن چهار فیط یعنی چهار قدم که ربع کم سه ذرع است
 همین قدر است یا طول یکی جسم آن و چنین طول است باین هر دو بال
 آن چین انبساط تقریباً نه فیط یعنی نه پاست که شش ذرع است یا طول

انبساط صرف یک بال آن نقطه چرا که صرف علامت جمع به قاعده زبان
 انگریزی در بال نیست لفظ واحد است اما تصویرها یکجمله در کتاب خود کرده است
 از جمله تصویر می است که در کدند با اتفاق پیوسته نام جمع می باشد و در
 شکار می کنند و در ترجمه پیوسته بجای خود نوشته که بزبان افرنجیان
 آنرا انگلیس می نامند و آن بدین امر که یعنی ارض جدید و بلاد افرنجیه
 یا قسطنطنیه و آن در زده است بسیار مهذب است و در هر یک شصت
 و هجده سال است که یک کلمه گفته اند و بنام خود یعنی او نیز هم خوانده اند و بنام
 از سیر یعنی تا بن هم سوار می نمایند چهار فیصله یعنی چهار بار در میان آن تقری
 نوشته پس نسبت به آن با جثه این مرغ چنان می نماید که طول جثه
 آن نسبت به مجموعی چنانکه بطور خود باشد چهار فیصله خواهد بود و طول یک بال
 آن چنین انبساط و کشادگی نه فیصله بوده باشد نه طول هر دو بال آن از نیجا
 که علامت جمعیت بال در لفظ انگریزی نیست و عرض یعنی پهنائی جثه آن
 زیاده بر یک ذرع بلکه تقریباً یک نیم ذرع بقیاس می باشد پس چنانکه طول جثه آن
 یعنی هر دو بال مع عرض جثه آن بدین حساب زیاده بر سیزده ذرع می نماید
 و اعدا علم و از روی صورت و شکل تصویر نمایان است که نموده یعنی یک
 آن بحدت و تنیزی چنانکه باز نیست و گریه چنین مرغی عظیم جثه نیز بال
 همیشه کل نمی بکشد و پرزور و چوچ که با نور آن بزرگ توی الجثه باسانی

شکار کردی و حال صید و شکار و غذای آن انشاء الله در فصل
چهارم بیان کرده می شود و راوی گوید که ماده آنرا تاج نمی شود
و پیرهای بزرگ ماده جوان آن که به چوکی تبدیل و نوک کرده باشد
اغیر رنگ یعنی تیره مائل بجا کستری می شود و الله اعلم

فصل سیوم در بیان عیش و ماواهی عشاق و کیفیت مضیه

و محتاج و فرخ و گسری که آن این مرغ در بلاد سر و سیر بر جبال
هفت نشین دورتر از معسوره و آبادی بود و باس کا و این
مرغ بالایی شش هزار تا ده هزار ذرع از شواهن جبال منیع و خوا
قلال منیع و بر داسی اراضی که در پیر در آمده است ماوا و ملجا
می یابد و در آنجا محتاج و فرخ می پر آید و از جای بلند و قلعه های کوه
صوبه ای بستی بر شکار و غذای خود نظری کند از اینجا بوده باشد که
آنرا کنند که پند که معنی نظر کردن است و اکثر طاق و غنیمت دیده
می شود و جماعت و طاعت آن کمتر می میگردد و الا در جزیره سنگار و
از امریکای جنوبی که داروین گوید که او بر کوه آن جزیره طایفه های
بسیار ازین مرغان دید که آمد و شد میکردند پس او بالایی آن
کوه پر آمده دید که مرغان از جای نشست خود را پریدند و به پریدن
دوری گردش و او را گرفتند و راوی میگوید که در این صحنه دید که

چند مواضع چند بنام این مرغان خوانده می‌شوند و داروین میگوید و همسایه
 نیز موافق اوست که این مرغ هیچک آشپانه نمی‌سازد مگر در موسم
 اوائل گرمایی آن دیار که وقت سرمای بلاد شمالی خطا است و است
 بر کوه‌های پر سنگ و حجار بجای صاف خالی از اشجار بلده آن جفتی
 بیضه سفید بزرگ می‌نهد و در دیار پاتاگونیه از امریکای جنوبی بر سر کوه
 جاتیکه فرخ و چوزهای این مرغ استاده بودند همه اصطلاح چاک استیانه آن
 نند و تهم که یکسکه چوزهای آنقدر یکسال هم به پرواز نمی‌آیند و راوی
 گوید که در موسم بهار آن دیار چوز را دیده بود که جسته آن به بزرگی قریب
 بجسته بزرگ آن بود و از بزرگ آن در جسم چندان خورد نبود که فرقی
 معتدیه و صغری فاحش داشته باشد مگر هنوز پرهای بزرگ بر نیارزده
 بلکه مثل چوزهای قاز غیب یعنی پرهای نازک و لطیف واری تیره رنگ میشد
 و با وصف آنقدر بزرگی پر پرواز نداشت و چون چوزهای آن پر
 پرواز بر آوردند و پرواز کنند در حالت تمام والدین خود شب میگذرانند
 و روزانه با آنها شکار می‌کنند و قبل پرواز هم گاهی چون بر صید خود
 دست یابند شکار می‌کنند و داروین میگوید که کندر بدو سال پر
 چوز گے نمی‌ریزد و کرتیج و تولک یعنی تبدیل پر چوز گے
 نمی‌کند یعنی پرهای شان چون پرهای بزرگان شان سایه نمی‌شوند

واسم الله ان یعنی گندم گون و من لی زمانه نمی باشند و چوزده ماهه
تا مدت بیش از دو سال هم پرچودگی نمی آید و توکک نمی کنند بانه
بسیاری از سیاحان کند را بدو قسم گمان کرده اند در حقیقت همان
کینوع است که بعضی چوزده و بعضی کیچ و توکک کرده بزرگ است و اندک سالم

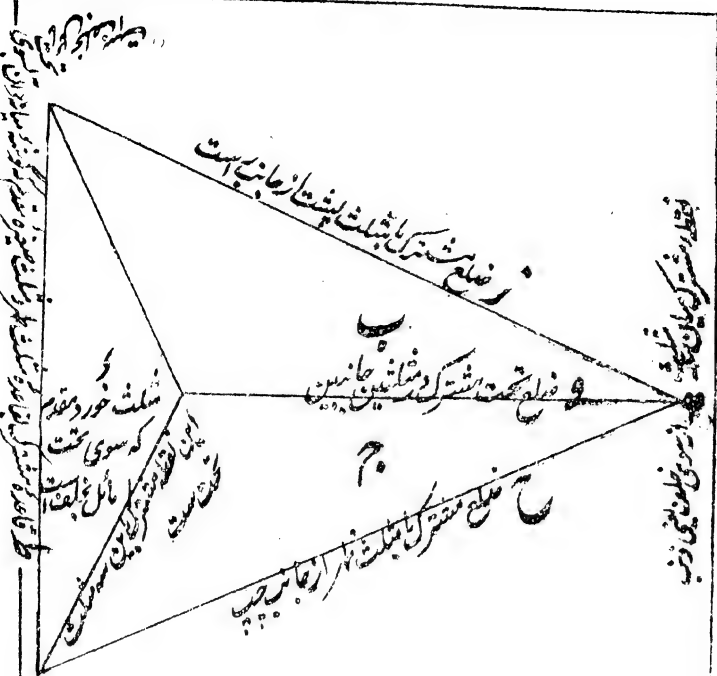
فصل چهارم در بیان غذا و شکار و طریق اصطیاد

واسیر کردن آفراتجیلست و وسیلت غذا و شکار رخ که آفرات
کندرمی گویند مثل سائر شسور و عقاب مردار و گوسفند بانه از این است
اما رخ گویند این زنده و عجایب یعنی گوساله یا و امثال آنهم شکار می کنند
پس هرگاه گویند و با گوساله را بر باد یا بکشتی و عجب که اختلاف است
اطفال و صبیان کند کما جاد فی الحدیث و بعد سیر شدن بر تله کوه
ساکت و غافل و کسل و خال خواب آلوده می نشینند و آرام می گیرند و
همبساط می گویند که رخ چون صیاد را به بیند بر یاز و پاره بر او حمله می آرد
مورخ راوی می گویند که همبساط هیچک بران قوی بران نیاورد و ده که
این مرغ بر مردم حمله میکند و یا اطفال و صبیان را می راند و هرگاه شود
همبساط می گویند که یک چند بار بر بعضی از کوه ها نزدیک یک مکان نشستند او
بقریب چند دوزخ از مقامش فته سحائنه کرده است و لیکن هیچک خوی
حمله در او بودن از و ظاهر نشده این اعتراضی است از شننده سینه

و از غائب بر شام و حال آنکه مشاهده پیری صالحی الغائب
 و نوشته شد که حسین شیع غافل و خامل می باشد پس چه عجب که بمسلطین
 شیع نزدیک بدوشده بود که حمله بر او نموده و اندک علم و سرخ گوید
 باشندگان دیار کو میطو از امریکای جنوبی راز علم نیست که ازین
 مرغان مردم را هیچ خون خطر و اندیشه ای نیست بلکه آنرا مثل
 دیگر مرغان میدانند و در این میگویند که لابد پیری و شیع از گشت
 مردمان و بزغالله حمله می کنند لهذا در آن دیار اصحاب غنام
 سگان را تعلیم کرده اند تا صین دیدن این مرغ شوره و فریاد و عوین
 می کنند و گاهی او کند را بهم متفق شده بر لاله و گینه که در نوع جا
 از اقسام شترلی کوهان هستند و در آن یار بهم میسرند حمله می آرند
 و آنرا بمنقار و منقلب خود را می کشند بلکه بر پیوایم حمله می آرند و تا آنکه
 نمیکند آرند و پیوایم نوعی زرباع بهایم است که بجهت نمید یعنی یوز بصورت
 و سیرت شیر در آن دیار می شود چنانکه گذشت و کند بسید قوی
 و سخت جان می شود و سرور آیس می نویسد که کان گنی در دیار کویا
 از امریکای جنوبی کندری را که خورده و کم میسر شده بحالت شیع بود
 ناگاه گلگ گرفته شکستن خوب بود و هر چند او بساعتی نخو می چید
 بساید و سعی و کوشش بیشتر که در دیار کندری و دیار کویا

پری چند که بعلامت آورده بود کاری پیش نبرد و کند را کشتن
 نتوانست بلکه از جنگ و منقار آن زخمها بر داشته بعد محنت و جنت
 نیم جانی از آن تملکه ببر برده و اسد علم بدر آنکه این مرغ بیدار
 و آلت و وسیلت مثلاً بذریعه دام بزرگ و گمنام امثال آن گرفتار
 و اسیر میشود و آروین می گوید که مردم حلی از بلاد امریکای جنوبی پنج
 شش کس می روند و بروختانیکه این مرغان می نشینند شب
 قرار بگیرند و زانه نشان کرده می آیند وقت شب بر آن برآمده
 بذریعه دام و گمنام این مرغان را می گیرند و هم او میگوید که خودش قضا
 کرده است که این مرغ بسیار خوانا که است و بقلیت بخواب می رود
 و حالت خواب آنرا گرفتن دشواری ندارد و آسان است
 و لفظ نط مومی گوید که مردم کرده را را دیده است از
 پر کندر کاک و خامه ساخته از آن می نوشتند و اسد علم
 خاتمه که از جلالت فواید و خجالت فراید و اطالت
 مقاصد آنرا مقاله را بجه میتوان شمرد و در آن دو تئمه است
 تئمه اولی در بیان کیفیت پریدن و دویدن طیر
 بدانکه اصل در پریدن طیر است و قدرت الهی است کما قال
 اولوهم و الی الطیر فوقهم صافات و یقبضن م ما یکسکن

ألا الرحمن انه بكل شيء بصير اما خداوند مسبب الاسباب
 که حکیم و نظر حکمت است برای این سبب ها انگیزه است و دریافتن
 آن موجب و شمر چیز ها و نفع های جزئی است از انجمله حصول حکمت
 است از انجمله پیداشدن محبت او تعالی در دل است و از انجمله
 معرفت اوست از نشانه های حکمت و قدرت او تعالی که
 قال الم یروا الی الطیر مستخرات فی جوا السماء ما یکساکن
 الا الله ط انه فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون
 و از انجمله از دیار شکر و حمد است در دل زبان که بمعاینه و ملاحظه
 قدرت او تعالی حاصل می شود و انه فی ذلک لآیات لقوم
 یتفکرون و در لفظ اولم یروا اشاره ایست خفی بلکه امریست
 جلی مردل غافل ترا بر ویت و تفکر و معاینه و نظر و آیات حکمت
 و علامات قدرت او تعالی تا دانی که این همه عبث و بازی و بی رویی
 نیست ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقناعنا
 النار فی الحما بدانکه اسد تعالی جسته مرغان را بشکل مثلث و منو بر می
 آفرین است که سوی مقدم او قاعده مثلث است و بطرف موخر
 سر مخروطی است بدین صورت که چهار مثلث ا ب ج د
 و یک فقط مشترک ه ه محیط جسد اوست پس مثلث ا سطح ق

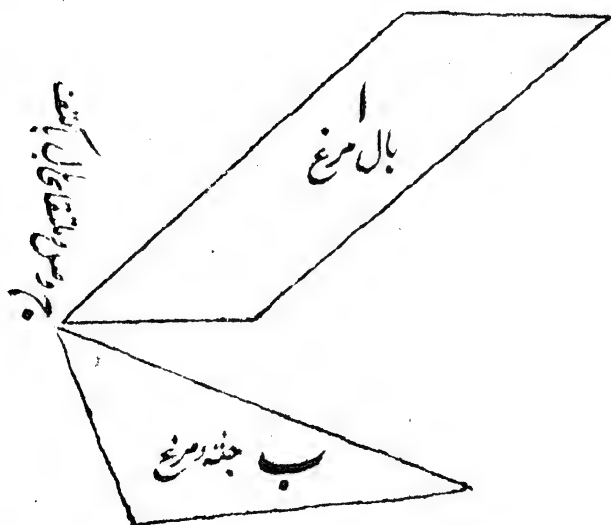


و باید صفت آنکه ظاهر برین تر از بطن آنست ظاهر آن گران زدن نیست چه که
 در ترکیب ظاهر آن تر از بطن آنست. باریکه را مصلع و فقرات متخاضه خفیفه و عضلات
 پرده ارسکه است تا که آن نشود و بخلاف سینه آن که بر و جانب استخوان
 آن و عضله بزرگ پر گوشت و غلیظ و قلیل آفریده شده بحدیکه آن دو عضله
 معادل بلکه گران تر از جمیع اجزای بدن آن گشته است پس لابد بسوی
 سینه آن گران تر باشد و سینه آن چون پشت آن برین مسطح آفریده نشده بلکه
 بسوی تخت تیر است تا از تراحت او عین پرواز و سرعت سیر باز آید

پس ازین تمهید ظاهری شود که سوی مقدم تحت گران تر باشد و ثقل
 مقدم آن مقتضی کشیدن آن سوی پیش و تمام شود و بطرف خلف
 آن نکشد و ثقل تحت باعث عدم انقلاب و سهولت بقیه بال خوبی
 پرواز است و اگر اعیان را منقلب بهم شود از ثقل تحت باز و در رجعت
 اصلی گراید و بر پهننده پوشیده نیست که زیاده تر گوشت طایر بر پهن
 و مقدم حبه است تا ثقل این طرف زیاده تر شود و از پای آفریده
 که پای را از انزان مانع یا باعث نقص می‌پزد و موجب ثقل است تعارض
 هوا گردد و لهذا پاهای آنرا باریک سبک بی پر و شمش آفریده است
 و نیز بر پندگان را چندان حاجت بدویدن نیست که پای آن قوی
 و سطر باید و گشتان باریک بنده و دراز داده تا چون طایر بالان
 چهار سوی بگیرد و از افتادن نگهدارد و از دو پا کار چهار پا حاصل آید
 فببارك الله احسن الخالقین و چون دوپایی برای آن آفریده
 حکمت او تعالی مقتضی آن شده که مثل تراز و در میان اجزای جسم
 علی السویه واقع شود تا سنگگون شدن و سربالا کردن آسان باشد
 پس چنان ساخته که باید اگر چه بمن ته ران که با استخوان ظریف پیوسته
 است از میان اندک یا بل بسوی خلف است اما میل ته ران که بسوی
 پیش است تلافی آن کرده و ته ران بالایی ران متعارض است و

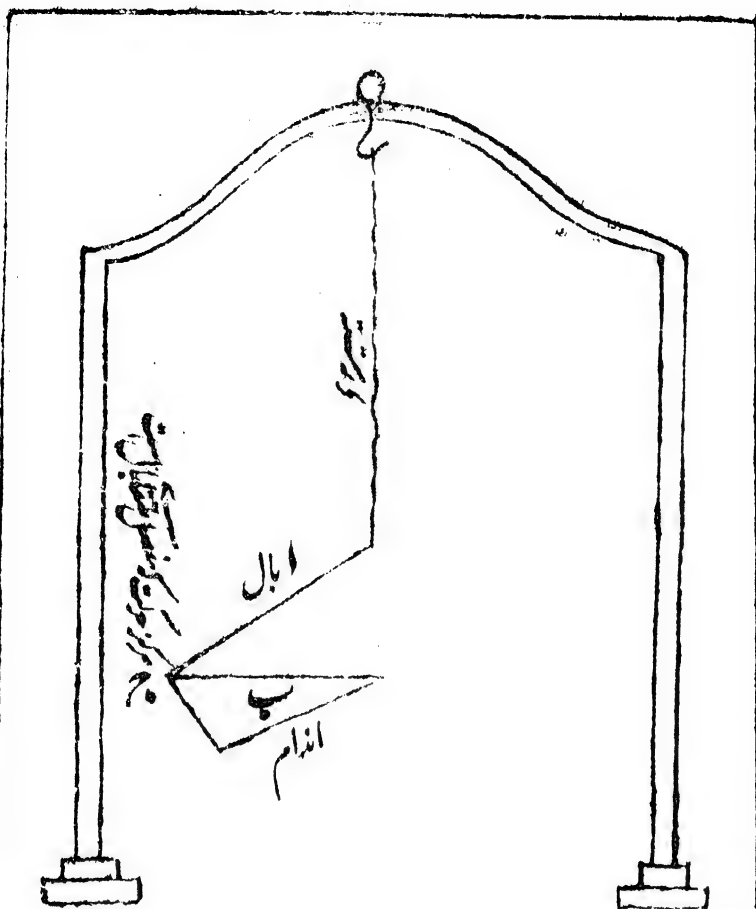
و سرگردن مرغ خورد و بار یک تر از جانوران دیگرست و سر منقاد و
 تیز و نوک دار تا هو انگیرد و التقاط غذا آسان باشد و پرهای آن مکی
 بسوی خلف آنست حتی که ریشهای پر هم بسوی پس است تا هو انگیرد
 و آب باران و غیره از آن فرو چکد و بر بدنش نالیند و پرهای آن از مواد هوا
 کثیر و دهنی که بسوختن ظاهر شود با قلیلی از مواد ارضی مرکب و پر دست
 ساخته است بنجایت ملاست و سبکی تا ثقیل نشود و آب و هوا از سوی
 پیش نگیرد و ریشهای آن از دو سوست و لزوجت خفی که در آن ده است
 با هم بپنند و دریده و از هم جدا نشوند و اگر شوند باز درست کردند
 و از منقاد خود آنرا درست سازد و با هم بپنند و در میان هر پری
 ساقه السیت مجوف و متخلخل و سبک بسوی سر بتدریج باریک گشته و دو
 ریشهای مزوج بدان پیوسته است تا آن ساقه باعث استحکام می شود
 با وصف آن ساقه ملائمتی و لطیفی دارد که به اندک صدمه نشکند و اگر خم
 شود باز بجای خود آید و از لطینت و ملائمت خود مرافقت و موافقت
 با هوا و آب باران کند تا نشکند و صدمه بدان نرسد و پرهای بسیار
 را چند صفت در بال طیرت به با هم تالیف فرموده است که تا بستن و
 کشیدن تواند چون نه بشیند و راه رود و منقبض سازد و مفاسل
 و استخوانهای بال افزایم آورد و جمع سازد و بر یکدیگر بکشد و پرهای باریک

یا هم فرو گیرد و بالای هم دارد و چون پرواز کند مبطسط سازد و از آن
 بر هوا تکیه کند تا مانع سقوط و افتادن شود و بالای او دینر بالهای آن
 بسوی تخت اندک مجوف و بسوی فوق اندک محدب هستند تا هوا تحت
 بالها بنده شده از افتادن نگهدارد فائده و صفت پریدن اما
 پریدن اینست که بازوهای طیر بر هر دو زاویه قاعده مقدمه و مثلث
 فوق یعنی ظهر تعبیه فرسوده اند تا آنرا بسوی قدام کشد فلذا بدقت چسب طیر
 جانب خلف از فصل ملتقای جناحین با کتف گردید بدین صورت



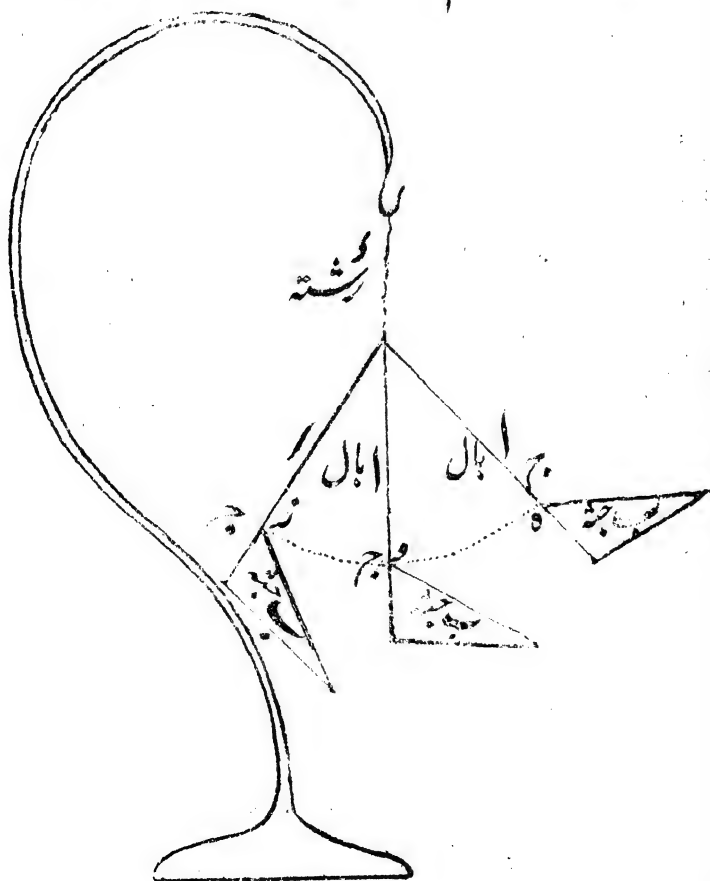
که ا بال آن است و ب جبهه آن و ج نقطه مشترک که میان زاویه
 ا یعنی بال و زاویه ب یعنی جبهه آن که ملتقای بازو با جبهه است

یعنی چون بدن باز ویش باکثف آن پس لابد ثقل
جثه بسوی تحت کشد اما چون سر بر بالی طویل بال نجا
تحت و سپاند بال محذب است ناچار هوا در آن از سوی پیش
آمده در مقعر حدیه بال برخورد و جانب فوق کشد و از افتادن
نگهدارد و چون معظم ثقل بسوی سینه و پیش و زیرین است
لاجرم بسوی پیش کشیدن ممد و معین شود اگر معظم
سوی خلف شدی بالهای گران آنرا نگهداشتن
نتوانست چه اگر ثقل محیط و قوت حرکت آن از مرکز
بسیار زیاده تر می باشد کما بزین فی علم جبر الثقیل
و اینجا مرکز حرکت ملتقای بال باکثف است و موخر طیر
بسوی محیط حرکت واقع شده فافهم آن مرکزگون
شود چرا که معظم ثقل از مرکز یعنی مفصل بال
اندک جانب خلف واقع شده است چنانچه
بدین صورت ظاهر شود



که ا بال است و ب اندام آن چه مرکز مفصل پس رشته و
بر سر این ب بال بسته بسوی بالا کشند تا چار چه فرو افتد

همچنین هوا چون سر بر هارا بالا کشد مرغ سرنگون شدن گیرد
 پس مرغ سر بال با بوجه اتم منبسط ساخته و در طرف بال را از
 سوی خلف مائل بسوی پیش کند پس بعد از سرنگون یعنی
 مائل شدن بهمان قوت که از جذب زمین در سقوط پیداشده است پیش
 آوردن سر بال مقدمه بسوی بالا که اید چنانچه بدین شکل ظاهر شود



که ابال و جبهه آن وجه مرکز بال و درشته آن خنجر بوق

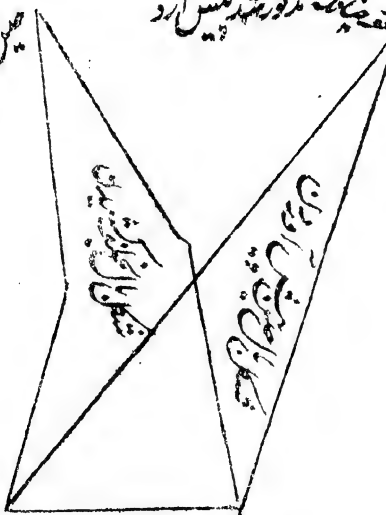
و قدام بمقدار سیل و کجی پیش پس بنصیوت با سر بال با آونجه شود
 لا بد ثقل حبه آنرا از مقام ه تا بمقام و کشد و همان قوت حرکت که
 در مهبوط و سقوط حبه اش حاصل آید از مقام و تا بمقام نه متصاع
 شود و مقدم حبه سومی بالا گراید و حرکت بال سو قدام بصعود آفتاب
 کند بلکه حرکت سابقه با حرکت لاحق مضاعف گردد تا تیر سیم مجذب
 زمین و متعارض هوا قوت صعود منتهی شدن گیرد پس بال را بار دیگر
 بسوی خلف کشد و خود را بحالت اول آرد باز متصاع گردد و چهارم
 پس چون طیر بال کشاید اگر متوازی سطح زمین و میرا بردارد و عالی السیاق
 پرواز کند و بال آن هوا بگیرد و آنرا از مهبوط و سقوط نگه دارد چرا که
 بال خواهد که سرنگون کند و ثقل بدش خواهد که میرا را دارد پس دو
 حرکت مخالف یکدیگر باعث تعارض گشته از مهبوط و عروج و میان
 دارد اگر بسوی پیش از آنکه میرا بسو بالا کج کند و بفوق و قدام
 مانع سازد بمقدار سیل و کجی بسوی بلند گردد و اوج گیرد چرا که
 ثقل شکل مثلث که بسوی قاعده آنست بطرف مقدم حبه آنست
 و نیز آنرا بسوی پیش کشیدن باعث کند و کج کردن بال بسوی
 پیش چنانکه مذکور شد بسوی بالا کشد اما چون قوت مهبوط که
 خاصه جسم ثقیل مجذب زمین است بضرر عائن آن شده

پس اندک کناره بخوبی فرو گیرد و سر بال سوی پیش مائل سازد
 و اندک منقبض کند تا قوت مهبوط با کشش ثقل بایستاده آنرا
 بسوی قدام و اندک بسوی زیر بشدت و سرعت کشد
 ولیکن بقدر انبساط بال راست افتادن ندهد پس چون
 قوت حرکت تیز تر و غالب تر شود باز کناره سر بال اندک
 بسوی پیش مائل کند و بجای انبساط رساند تا هم بدان قوت حرکت
 که سابق پیدا کرده است بسوی بالا کشد و اکثر چون روی هوا
 متقابل شود انگاه صاعد باشد تا هوا با وج گرفتن اعانت کند
 و عرصه صعود خود زیاده تر از عرصه مهبوط کند تا بچند
 کثرت بتدریج بالا رود و همین طریق اکثر مرغان بلند پروز
 بلا التباض باز و اوج گیرند و اکثر در اوج گرفتن حرکت
 دوری از آن سبب کنند که دور تر روند و بجای
 خود قریب تر باشند چنانچه بدین شکل با ظاهر شود

میدان مربع

مذکور شد پیش آرد

چنین میگویند که گفتم شد بطل پس کشند



شکل مربعی که در این طرح

مختار شد که در بعضی موارد

جمله

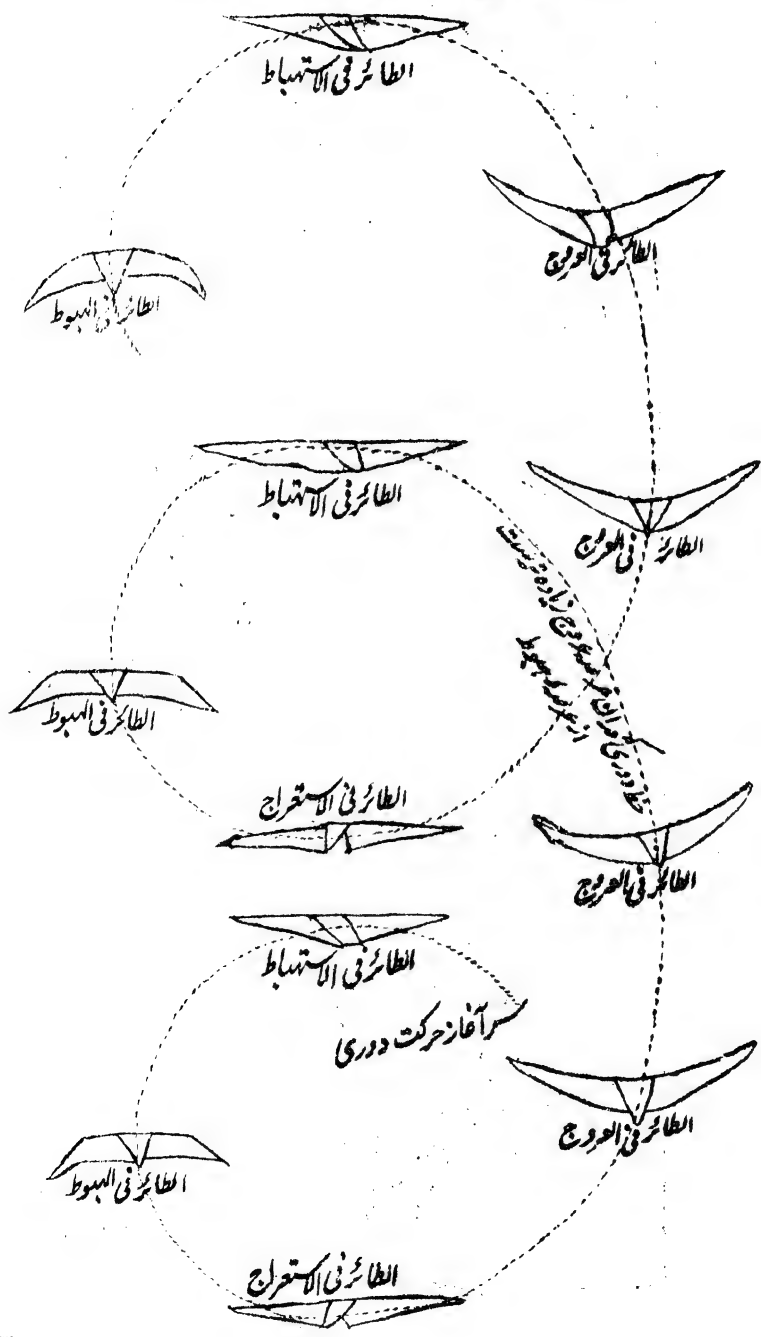


و در بعضی موارد در بعضی موارد

میدان مربع

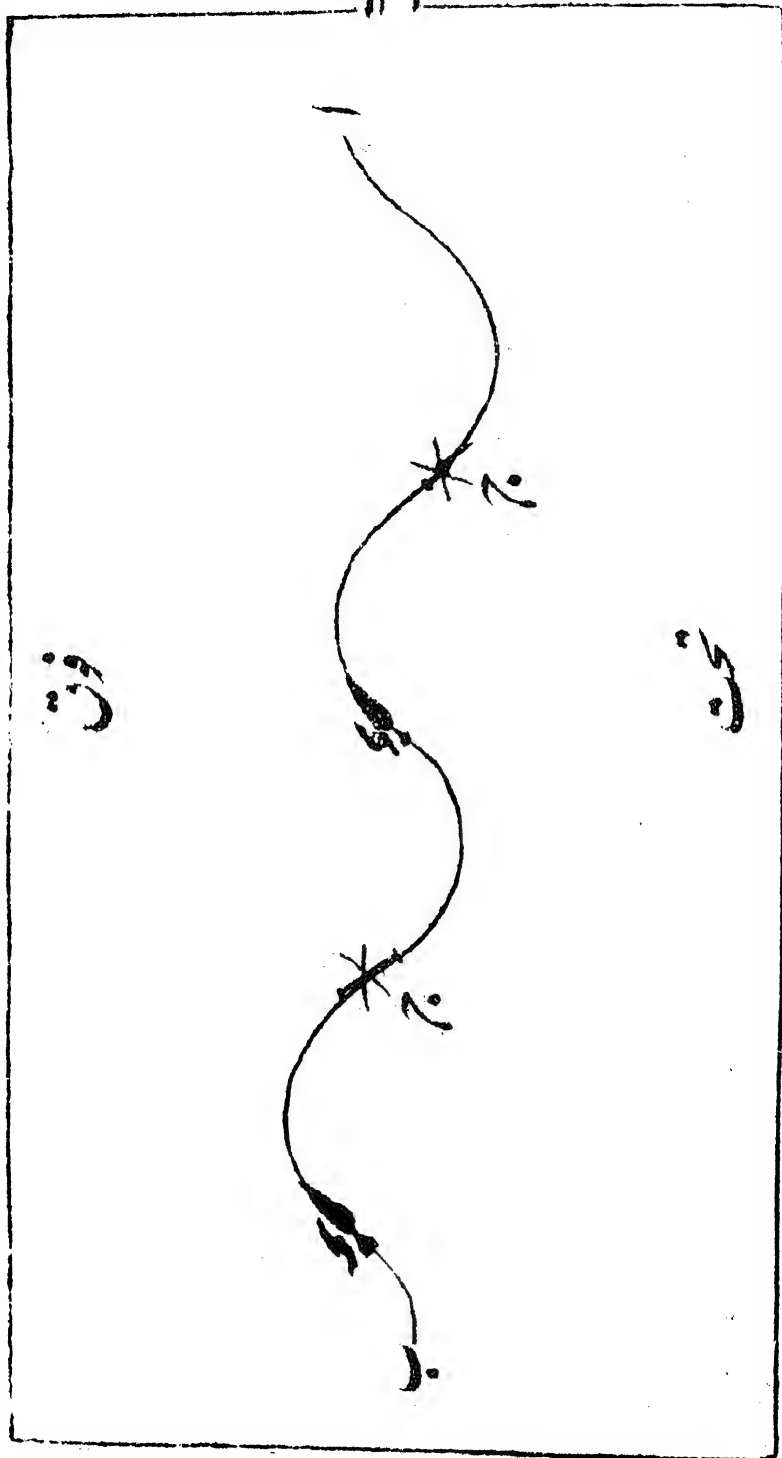
شکل مائید که در بعضی موارد

۱۱۸ شکل اوج گرفتن طائر حرکت دوری



اما چنانچه فرو افتادن و شکار کردن بالها را بقدریکه مهبوط خواهند بود
و بسوی خلف کشند تا چون تیر فرو افتد اما چون گردش خواهد بسوی
که بگردد از جلد و بال سربال آن طرف فرو گیرد پس بگوید
فائده در منافع و فهم اما فائده و فهم خوب صورتی است و در تشویه
و تعدیل سیور طبع این نیز اثر دارد و چون آنرا فرو گیرد و منبسط سازد
جثه را بسوی بالا کشد و نیز چون تیر بقطع هوا مدد دهد اما بی نسب هم میتوان پدید
فائده در انواع پریدن اما پریدن مرغان بر سه نوع است
نوع اول آنکه اکثر سباع طیور یعنی مرغان شکاری مرغان
بزرگ جثه بالهای خود بقدر جثه بزرگتر دارند ازین سبب تیر بال
می شوند و بالا اخفاق بال یعنی باز و زدن صرف با منبسط بال و
باشاره و حرکت زیر و بالا چنانکه گفته شد اوج گیرند و فرو افتند
اما آنکه نزدیک زمین باشند برای سرعت خیزش و دفع تعارض
جذب زمین که در قریب زیاده ترمی باشد باز و بهم نمی زنند مگر بندت
بقدر بسط و قوت بال هر یکی از طیور و سبب آنکه اکثر مرغان بزرگ
جثه چنین پرواز کنند آنست که بالهای ایشان نسبت به جثه
بزرگتر می باشند و سرعت حرکت و حرکات عنیفه در بزرگی جسم و پنا
بال مشوار ترمی شود و علت بدان حکم علیم بال آنرا نسبت جثه آن

۱۲
بزرگتر و فراخ تر ساخته است تا به واسطه آن تر گیرد و به نقصان
باز و زدن شود قوس دیگر آنکه اکثر مرغان متوسط الجثه اند
اختلاف و باز و زدن است بدین صورت که باز و بسط کرده
بسوی پس و زیر پرو کنند تا بر هوا تکیه کرده بالا رود پس
قدری فراهم آورده باز بالا کشد و بسط سازد و به تدریج
قوس پیدا می نماید آنکه اکثر مرغان صغیر الجثه میدانند که بالها
آن ها سریع الحركات بسیار می باشند حتی که حين حرکت از بیجا
سرعت مرئی نمی شوند پس یکبار از روی اختلاف
بال و حرکات سرایه متواتره متوالیه پی در پی کرده بالا روند
باز و غنه قبض و اندک وقفه کرده زمانی بسیر بر هوا آرام گیرند
و درین حالت بسوی تحت مائل مایل باشند باز بسط ساخته
حرکات سریع کرده بالا روند و بهم حرا و سیر آنها بسوی
زیر و بالا بر خط مستقیم باشد بدین صورت که اسباب
خفاصیج است جز طائر



در حالت عسرونج به بسط بال و اخفاق آنست و کما سائر
 در حالت آرام و سبیل و مهبوط بقبض بال است و الله اعلم
 فائده در بیان سرعت حرکت و نیز حقیقت طبعی در پدید
 آمدن حرکت طبعی در پدید آمدن حقیقت آن حرکت طبعی خاصه
 میل جسم ثقیل بجنب زمین است چون میل مهبوط حجر و سقوط مدر
 از بالا بپستی و حرکت آن که تا رسیدن به زمین همیشه چهار گونه
 متزاید میشود چنانچه در فن حجر ثقیل ثبوت یافته است پس آن
 حرکت را که بلا مانع سرعت آن متزاید بودن دانسته شد
 حرکت ارادی طبعی که بواسطه بال و پیر آن است بسوی قدام و آهسته
 چنانکه گفته شد پس باینکه که آن حرکت آنرا فائز یا میل بجنب زمین
 و اضافه حرکت لاحق ب حرکت سابق بلا مزاحمت شئی عائق متزاید
 شدی نام آنرا بقدر مزاحمت هوا که خفیه و لطافت آن معلوم
 با اندازه تعارض سرعت آن محدود میشود با وصف آن از خاصه
 پرها از حرکت میل مهبوط اجسام دیگر سریعتر میماند چنانکه نیز در
 از تیزی پر بسیار زودتر میرود پس سرعت حرکت طبعی حقیقی است
 از اینجا میتوان دریافت و آنچه بجز به اختصار سیده آن است که اکثر
 اهلایه و نوکرانی در آب مصدب گنگ به جزیره خود در غیر آباد که همیشه پر

از فی بوریانی تیرهای صغار بود مثل فی واسطی بعلت عدم گذر مردم
و جانوران دیگر را و ای بابیل مرغان صغار نیز از آن هزار یکبه بشمار
دید که صین ورود و صدور و شام و صبح کثرت آن فوج فوج چون قطعا
ابر و هوا تاریک میکرد و شور و آلهای آن از روز نشور نشانی
سیداد وقت شام می آمدند و صین صبح می رفتند تا باندازه دور و
راه از آن جزیره همین طور آمد و شد این مرغان بسوی آن جزیره
شام و صبح می دیدیم که روزانه بمغزارها بتلاش غذا خودها که گویا
پرنده اند فراش غیره بودند می رفتند و وقت شام باز با وای
خودها که در آن جزیره داشتند رجوع و خود میکردند قیاس کردیم که تقبلا
نیم ساعتی نخومی مسافت یکروزه راه بلکه زیاده از آن طی میکردند چرا که
از صین خروج و صدور از آن جزیره تا صین صول و ورود بمغزار چه قدر
از زمان می گذشت معلوم می شد و بعد مسافت آن خود معلوم
من بود پس سرعت حرکت پریدن مرغان کبیر الحجت زیاده تر از آن
می باشد چنانکه صاحب مخزن الادویه گفته که گرس مسافت دو هزار
فرسنگ بیکروز میرود و می آید چرا که گفته اند که چون فرخ یعنی چوزه
آزاد بنو عفران باز در چوبه و غنیت او رنگین سازند او بجان اینک
چوزه های او را بر قان شده است حجره قان را بیک روز از جزیره

سرانند پتا بمقام آشیانه خودش که در هزار فرسنگ مسافت دارد
 می آرد و روز دیگر آشیانه اش حجر برقان یافته می شود گویند که
 حجر برقان سوای جزیره سرانند پد دیگر مواضع بهم نمی رسد اما
 این قول اعتماد قوی را نشاید و استدلال آن باید که در کتابش سخن آن
 و همی بسیار است و الله اعلم و محمد بن خاند شاه و تاریخ روضه المعفا
 در بیان احوال و لا و جنگلین خان آورده است که چون فوج اباخان
 ابن هلاکو خان قلعه پیره را که در حدود روم و اقصای شمالی بلاد شام
 است محاصره کردند اهل قلعه نامه بر اهل کبوتر نامه بر بستند و حین طلوع
 خورشید بجانب قاهره و السلطنت مصر نزد سلطان بنده قارحام
 ممالک مصر و شام فرستادند آن کبوتر نامه بر حین نصف النهار مقصد
 رسید که بیست و نهفت یوم بسته بودند و بجد و جهد تمام به دوازده روز
 لشکر مصر از قاهره به پیره رسیده بودند پس در شش ساعت بنجومی این
 کبوتر مسافت دوازده روزه راه طی کرده بود که به تجربه احقر معلوم
 موافق است و الله اعلم و کبوتر نامه بر نوعی کبوتر اهلی است که اکثر در
 فارس و عراق و حوالی آن و نواحی شام بهم میرسد و بر بن منقار
 آن و اطراف چشم های آن گلگون های سرخ از چرم و پوست می شود
 و این کبوتر در شناخت مقامات و مواضع معروف و مشهور و در ارسال

و ابلاغ مکتوبات معمول است و انگریز در کتاب بیان احوال الحیوان
 آورده است که این مرغ بسیار تیزبال می شود و به بدون ناسه به بلندی
 بسیار اوج می گیرد و احتمال زحمت گرسنگی و تشنگی میکند و از مرغی
 روایت می کنند که از بلده خود که کلون نام از بلاد فرنج است برای
 کاری ضروری بپاریس در السلطنت فرنج رفته بود و برای ارسال
 مکتوب اخبار حقیقی کبوتر نامه بر که چوزه بر آورده بودند با خود همراه
 بوقت یازده ساعت نجومی نامه با بران کبوتران بسته آنها را راه
 کرده یکی از ان یک ساعت پنج دقیقه دیگر سه بعد یازده دقیقه
 دیگر بخانه اش که در کلون دشت رسید و مسافت صد و پنجاه میل
 بیک ساعت یعنی بیک دقیقه دو و نیم میل راه قطع کرده بودند
 دریافت چوزهای خود اما عام یعنی اکثر سیلین مرغ از ان کمتر یعنی بیک
 دقیقه تخمینا یک میل است چنانکه گفته شد و همچنین زراغان و کبوتران
 جنگلی را می بینیم که شب بجای دوزخان مقرب معین ماوا می پسازند و هرگاه
 روزانه در چپر اگاه خود با از قصبات و ده ها می روند باز
 حین شام با وای خود با می رسند پس از ان از طی ب مسافت معلوم
 در زمانه معینه مقدار سیلینها قیاس کرده می شود و الله اعلم
 تمة ثانیة در رضیه نهادن مرغان و نتایج جانوران آنکه

بجه دهد و بیضه نهد و بر خود تند و غزلت گیرد و پر بر آرد و بیان
 بعضی از آیات حکمت و قدرت او تعالی قال الله تعالی ^{و الله}
 خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه ^{یعنی از آنست یعنی از آنست} و منهم
 من یمشی علی رجلین ^{یعنی از آنست} و منهم من یمشی علی أربع خلجان ^{یعنی از آنست} و الله
 ما یشاء ^{یعنی از آنست} ان الله علی کل شیء قدیر اما کیفیت متاج و بیضه
 نهادن نهال پس واضح باد که جانورانیکه بجه زاینده و متاج آورند اکثر
 بل کل خداوندان پستان و شیری باشند که ما نشانهد الا ما
 یشاء الله قال الله ^{یعنی از آنست} و انکم فی الا نعام لعبد و تسقکم
 ماء فی بطونهم ^{یعنی از آنست} من بین فوف و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین ^{یعنی از آنست}
 و اکثر جانوران که متاج آورند و بجه برآیند صاحب دو گوش هستند و
 اکثر جانوران که بیضه نهند بی گوش باشند مثل بهوام و مرغان کذا
 قال المتجر بین اما بعضی از بهوما خداوند گوش است و عبارت ازین
 گوش عضو پاره بلند است که پس سوراخ گوشش بی بر محیط
 سوراخ گوش برآیند باشند سوراخ گوشش مراد است
 فائده بدک بعضی از احوال ماهیان و مرغان حیوانا
 دیگر بقول کلی سبیل اجمال و بیان اندکی از آیات
 حکمت و قدرت حق تعالی جل شانہ بر مثال نمودن

بیان نبودن گوش ماهیان ابدانکه ماهیان که نسل اکثر ایشان
 بغیر از بعضی ماهیان که گویند سچو در از بطارخ و تخم هست بجل متعارف
 از سرنه گوش از نده سوراخ گوش و چیزی که در پای بدو جانب مانند
 گوش مرغی هست و در میان آن چیزی سرنج بلالی شاخ در شاخ شانه
 صفت که می باشد آنهمه که بختن آب از آمیزش غذا هست چرا که
 غذای خود را با آب در دهان خود فرو کش مثل تنفس هوا پس اجزاء
 غذا و خود را از آمیزش آب از آن آله پیشرش و دهنی آب از این
 ازین اه پیرون اندازد و اجزاء غذا را از راه مرغی خود بلع سازد و
 فرو برد و شاخهای آن آله که بسیار اند برای بختن است و چنان بنمایند
 که ماهیان بقوت حاسه لامسه کار سماعت می کنند چرا که در آن ظاهر
 هیچک آله سمع مثل صماخ و طبل الصماخ و امثال آن بودن مرغی نیست
 بلکه آن عضو پاره های سرنج بلالی شکل شانه و در شاخ در شاخ که چند
 تا به تبه هستند در میان آن معلق یعنی متصل به هیچک عضوی دیگر نیست
 صرف دو طرف یعنی دو گوشه آن عضو پاره بلالی بذریعۀ عضلات
 یعنی استخوانهای نازک و نرم از زیر و بالا بفک علی و اسفل اتصال
 و انضمام یافته است و پس بجای اتصال و انضمام گوشه ها هیچک آله
 سمع موضوع و مرغی نیست اما در سماعت ماهیان و بودن حس سمع

مرا ایشان را هیچ شکلی شبیهی نیست چرا که بارها معاینه شده است که بشنید
 ادنی آوازی گریزند و ایضا بارها ماهی گیران را دیده ام که پیشین ام
 و شبکه ماهی گیری مقدار بی فزاید رفته چیزی از چوب و مثل آن بسم
 بینزند و بالای هم میگویند تا از صدای آن ماهیان ازان سوزم
 گزیده بسوی و ام و شبکه آمده در آن می افتند و گین که خالق دانای
 متعال توانای پر کمال که سمع آنها بجای دیگر از سر نهاده باشد مثلاً
 و سوراخ باریک بالای سر ماهیان خارج ازان عضو پارهای بلالی
 بسوی پیش بدو جانب پیشانی دیده می شود احقر اقم نوعی از ماهی را
 که زبان دیرا کتکه گویند و تا بدو فرع و زیاده ازان هم بطول می شود
 و صین قلم این رساله با پای یکی همین وقت بهم رسیده بود تشریح گونه
 کردم و دیدم که هر جانبی از پیشانی سوراخی دارد و هر سوراخی دو سوراخ
 دیگر دارد در میان هر دو سوراخ پاره گوشتی بصورت مصرع باب در میان
 هر دو سوراخ عاجز و حاجب گشته و سر آن مصرع از سطح پیشانی اندک بلند
 و بیرون برآمده است لیکن راه آن سوراخ بسوی حلق و گلو نیست
 چنانچه به تشریح کام و ملق آن مرئی نشد و بدین هم هوا بسوی حلق
 نرفت بلکه آن سوراخها منفذ نبودن معلوم شد یک سوراخ سو
 میان پیشانی مانگشته است دیگر سوراخ سوی دماغ رفتن قیاس کرده

گویا که یکی از آن هر دو سوراخ که بسوی پیش مائل است برای چشم
 دیگری که سوی خلف و دماغ است برای حسّ سمع بوده باشد چرا که
 منفذ هوا ندارند و اگر گوئیم که صرف برای حسّ شامه است پس بهر
 جانبی دو سوراخ چراست این قیاس کرده می شود یکی برای حسّ شامه
 دیگری برای حسّ سمع است و ممکن که مخاط و دیگر طوبت فاضله از
 چشم هم بدین سوراخ بیرون اندازد و الله اعلم
 ذکر آلات و اسباب بعضی از مخلوقات و بیان اندکی
 از آیات حکمت و قدرت او تعالی شأنه بدانکه در میان

جز این عضو اکثر اعضای او چون حیوان بری نیست چرا که حکیم قدیر
 علیم خبیر هر یکی را از حیوانات و نباتات آلات و اسباب مناسب
 و ملایم و لایق هر یک برای جلب منافع و دفع مضار آنها از این محتاج
 آنچه می بایست و می شایست داده است که خیال تصور تباران
 ممکن نیست کما قال الله تعالی اعطی کل شیء خلقه شراً
 هکذا بلکه فهمیدن بعضی از آن موجب کمال فهم و حکمت انسانی نمی
 شود مثلاً طایران را که می پرند بال و پروا اعضای موافق او داده است
 چنانکه بعضی از آن یاد کرده شده و همچنین هر یکی را از طیور بری و آب
 اعضا و آلات جداگانه بحسب غذا و معیشت آنها داده است مثلاً

پای طیور بری که دانه و سنگ یزه و امثال آن می چسبند و میخورند منتقا
 و پامناسب آن داده است و آنکه بطلب غذا در آب شنا کند و غوطه
 زند پاهای که لائق شناوری باشد و دیگر آلات تحفص که تا بدیر در آب
 ماندن تواند مناسب آن داده است چنانچه بط و قاذ و مرغ آبی امثال
 آن را و آنکه برای گرفتن ماهی و کرم اکثر در گل و لاسیر دارد پاهای آن
 دراز آفریده و متقاربند داده تا در آب و گل برود و ماهی و امثال آن
 بگیرد و مثل بوتیمار و قلق و کلنگ امثال آن و آنکه بر گیاهای بوستانی ها
 طافه مائه یعنی نباتات بر روی آب سلفند و سیراد و او را انگشتان یا خندا
 بلند داده تا گیاه را و رستنی های بسیار را به پا آورده خود را از غرق
 و آن رستنی ها برای او چون کشتی شود و آنکه از سباع و حوارج طیور
 گوشت جانوران خورد و او را مخالب و چنگ و ناب و در حوارج
 طیور متقارب و سلب کج چون زنبور که متقارش بزرگ فولادی اده
 همچنین با هیان را هم برای شناوری و غوطه خوری آلات و اعضای
 ضروری آن در آنها آفریده است مثلاً دم آنها بوضعی که قابل شناور
 بدفع آب بسوی خلف بقوت و شرت تمام بجز کات سر یعنی میانه
 سدی که بجای میکآب از بند می هر خند بزرگ و شدت بسوی پسته
 افتد از خلاف جهت بیکدم بطرفه العینی بجز کات سر و پاهای برآید

همچنین زیر و بالای جبهه آن پرهای دیگر برای قطع آب آده و جسم حبه
 آن بصورتی است که لائق قطع آب باعث عدم تعارض آن است
 و لعاب رطوبت مزلقه و چربی و دسومت بسیار در ایشان آفریده است
 تا باعث از لاق و تسهیل حرکت و لغزش و از آب گردد و بهر دوت
 و رطوبت طبیعت او باعث تولید رطوبات مزلقه و چربی و دسومت
 در او ساخته و بجای چشم و پر که در حیوانات بری است اکثر از میان
 که اعضای خو و نازک و نرم دارند از فلس های شان جوشن پوشیده
 تا از موزی آنها را نگهدارد و آنرا آلودگی و سختی و سلب مزلقه کرده اند
 که در سباحه آلات فولادی برگرداند که در این کار گرفته شود و فلس صفت
 بصفت بوضع خاص با نظام تمام بالای هم آفریده است که جای شون
 زدن خالی نیست و فلس ها در وضع خود با بخش اسلوبی تمام از جبهه
 انتظام دارند یعنی از جهات اربع و سمتی و اربع تریجات جهات و آنرا
 منقش بهم ساخته است که دیبای زلفیت و کجواب از ان بهیچ نه
 تا مزین باشد و سرهای فلس ها بسوی خلف است تا آب نگیرد و باعث
 تعارض آب نشود و نزدیک بسازند و پر بعضی از دو جانب آفریده است
 که چون ایستادن خواهد آنرا راست منبسط و باطل بسوی پیش سازد
 تا متعارض آید و خود را را استاده کند و از حرکت باز ماند و اهیان هم

محتاج هوا و نفس هستند و لیکن نبات کم که هوای داخلی آب که در اجزای
 آب است برای آن کافی است و بعضی بر روی آب آمده نفس کنند چون
 و فیض اشغال و دریا طین ماهیان بسبب مقدم لطف کبسه سفید غشائی فی الجمله
 شبیه نباتان آفریده است که آن حقیقت مثانه یعنی آب بول نیست بلکه
 در ماهیان و طیور آلات بول ندیده ام و اگر نیست ملاحظه فرمایید مگر
 و عنقه تیره رنگ کوچک فی الجمله شبیه بگرد و طپو می بینیم مگر آن بول
 باشد اما مثانه در نظر من نیامده است و اسد اعلم منتقد کبسه مذکوره که در
 ماهیان است چون مثانه بسوی خلف نیست بلکه شکفاً آن بسوی حلق
 و دهان است که ازان بگوشتیده در آن مسدود و محبوس داشته بوی
 باد خود را از فرو رفتن و نه نشین شدن نگاه دارد و ازان در آب یک
 و خفیف الوزن باشد چون خواهد که فرود و قدری هوا ازان با اندازه
 فرو رفتن بگذارد و فرود و از حجاب کبسه بعضی از ماهیان که سطر
 و غلیظ باشد مثل کبسه نوعی ماهی بینی دراز که آنرا خضریر البحر گویند و در
 حقیقت خضریر نبوده باشد غری السمک یعنی سرشیم ماهی میسازند این
 ماهی در بحر خرد و نوع می شود کی نوع بسیار عظیم الحشره می شود و بحدیکه
 بزرگترین آن تاده و دوازده ذرع دراز و بوزن تا هزار و پانصد رطل
 می شود و بصورت عام ماهیان بشکل مائل بدو رانی و آنرا میخورند

و از نزدیک سترادش چند صفت خارهای سطر و غلیظ و کوتاها بهیمنها
 قوی و بهین و سرکج و تیز و از گون بسوی خلف برگردیده با تنظیم
 تمام بر خطوط مستقیمه می باشند و صفی بر پشت و دو صفت بد و پهلو
 و صفی بزرگ شکم و بد و جانب سر آن بجای گوش باد و پاره عضوسر
 شکل پر چین محیط آن منبسط و بسوی مرکز منقبض گشته بشکل
 عجیب در تصویر این ماهی دیده ام و جز آنکه سر پنی او تیز و نوک دار
 اندک منحرف بسوی بالا گشته است و دیگر هیچ شباهتی بخنجر ندارد
 بلکه پنی این ماهی هم چندان شباهت به پنی خنجر ندارد و چرا که پنی
 خنجر بر غلیظ و گنده و پر گوشت و مقطوع الطرف است بخلاف پنی
 این ماهی که سر آن تیز و باریک می نماید و همچنین پنی درازا ماهیان دیگر
 بهم میسند و در بحر خزران که دریای گیلان است عظیم معامله اصطیاد
 این نوع ماهیان بر سرشیم و تجارت آن می شود و مال الوف
 از آن حاصل می آید و در وطن بالغینی اسلام آباد از کیسه های نوعی ماهی
 بحر که آنرا لکوامی گویند نیز سرشیم حاصل می شود و این کیسه را رطبا
 می گویند تبار فوقانیه هندی با شمام ها که خاصه حروف هندی است
 و ماهی گیران آنرا بقیعت اعلی می فروشند و کاروانان تا بلدا و بیجا
 و گویند از آنجا دست بدست تا به چین می برند و چینیان بر آن صنعت

خود باقیست گران می خزند و شور بای مطبوع آن دوا
 پخش و اسهال هم هست بسبب غرابت و لزوحتی که چون صمغ دارد فقط
 بیان خنصر بر البحر و شیر و خرس و اسپ و گاو و فیل و یوز آبی
 اما خنصر بر البحر یا خنصر بر الماء پس در کتب قوم ذکر آن یافته می شود
 اما در اصل شکل هیئت آن چه بوده است بخوبی مذکور نیست احتیاج
 در کتب قوم فرنگی و تصویر آن که ایشان را در تحقیق و تصویرین
 امور درین روزگار مهات است دیده ام آن حسب نگارش آنها نوع
 از حیوان آبی است اشبه بلفین که سر آن مشابیه بر خنصر بر بحر است
 و از آن کوتاه تر و هر دو فلک آن تیز تر و باقی جثه تا دم آن بی توأم
 از بوی صحت ماهی بی فلس است مگر آنکه رنگ آن سیاه خاکستری چن
 خنصر بر سیاه است و همچون خنصر بر پشت آن محارب و وسط آن بطبر
 و غلیظ و بالجملة تمام بدن آن از سر تا دم با کثرت حالت مقوس و محارب نما
 و پر و دم چون ماهیان دیگر دارد اهل فرنگ گفته اند که پیشینیان
 ایشان آنرا از انواع ماهی می شمردند اکنون تحقیق ایشان ظاهر شده است
 که آن حیوان خون گرم دارد و بچه زاید و پستان دارد و بچه ماهی و
 را شیر و مثل لافین که صاحب مخزن الادویه آنرا خنصر بر البحر زعم کرد
 و گفته که تنها سباحت نکند مگر با جماعت یکی در پی دیگری و دندان را

و بی فلس سیاه رنگ سر آن شبیه بسرخوک است و اهل فرنگ گفته اند که
 خنزیر البحر سابق الذکر در فواح فرنگ و جزایر بریطانیه بسیار بهم میرسد
 که عند مهبوب ریاح حین توج دریا نزدیک سفاین آمده طالع طالع
 جمعیت بر سر موها با هم حبست و خیز می کنند و پشت های خود را می بایند
 و آن غیر دلفین است یا نوعی بزرگ از دلفین است شبیه بدلفین و بزرگتر
 و کوز پشت تر و کوتاه تر از آن و گفته اند که طعم شیر آن مائل بشوری
 و دلفین کیسبچه دهد و این حیوان چند بچه زاید و دوتوع ماهی اقبیل
 این حیوانات یا خرد و این حیوانات که در رودخانه ها و بجانرنگاله اسلام آباد
 می شود کینوع کیشش کوتاه تر و نوع دیگر کیشش نیز تر و مداز تر و دندانها
 چون دندانهای فنگ مثل آره و دوصف از دیرد بالا بهم مشبک شده
 سرهای یک صفت و دیگر تداخل کرده که ازان هیان صغار را بدر
 و صید کند و بخورد و در این زبان بنگالی و یا ریاسوسم ماهی میگویند
 یکی را ازان میان دیدم که صید کرده بودند و آب بر آورده و سوراخ
 دراز که در آن قوت حرکت انقباضی و انبساطی بود بمنزله سوراخ منی
 و بالای سوراخ جای خلایف شعاف در وسط سر داشت که ازان بزور
 هر چه تمامتر تنفس میکرد بحدیکه آب بقوت تنفس آن چون فواره می جید
 و ازین جهت زمانی طولی اندر آب ماندن نتواند تا بیالابد تنفس کند

و ازین سبب خون گرم داشته باشد و رایحه گرمی یعنی بوی بد از تنفس
 آن شنیده می شود و چشمان آن مطلقاً مری نبودند مگر دو سوراخ بزرگ
 و تنگ منقبض بسته از دو جانب سر آن دیده شد که از آن نهفتن چشمها
 و پوشیدن آنها منطوق گشته و اسد اعلم بدانکه حیوان مذکور از جهت
 تنفس گرمی خون و شیر داشتن و بچه زادن آن از اقسام ماهی نمی آید
 چنانکه لغین را هم که این صفات دارد ماهی میگویند و باقی احوال این
 ماهی در کتاب علاج سل مده مذکور کرده ام و اسد اعلم و می تواند
 بودن که خنثی را هم جز این حیوان حیوانی دیگر آبی ذات قوایم را هم
 بوده باشد چنانچه از تصاویر قوم فرنگی و بیان حال آن است شده که
 اسد البحر یعنی شیر آبی چون شیر بری و بسیار بزرگ تر از آن باها
 اندک کوتاه و زرد و برایش طول و عرض ذات المحجب یعنی پنجه نگشتن
 دراز و پهن پرده دار که قابل سباحه و شناوری باشد و سرش منفرج
 یعنی پهن و قلیس العمق و لب های بالا فرو رفته بشکل میب می شوند
 و در جمیع ماده های چند یک نر بسیار بزرگ تر از ماده آن با آواز
 و غرش سخت هولناک می باشد و نر آن بدرازی تا قریب به نه ذرع
 می شود و چون آزرده شوند جمعیت بر چهار حمله می آزند حمله خطرناک
 که قریب بفرق می رسانند و در بحار سر جنوبی و شمالی بهم میرسد

و خبشکی سواحل و جزایر هم می برآیند و چند هفته بران بی غذا بوده ایم
 ملاعبت و ملاست و موانست می ورزند و یکدیگر را می بویند و می بوند
 چون خبشکی کرسنه شوند سنگهای خور در ابلع کنند و فرو برند چنانچه در
 شکم می ازان که کشته بودند سنگهای مدور یافته شد و الله علم و همچنین
 و ب البحر یعنی خرس آبی که سفید ب یار بزرگ بدرازی سواهی دم
 بقدر چهار ذرع و بادم پنج ذرع و بزرگتر از آن هم با پشم های بسیار
 بلند و دراز در بجا برفت قریب بطلعات شمالی و سواحل و جزایر اطراف
 بهم میرسد و برفت و سوری را چند آنکه زیاده شود خوش دارد و حیوانات
 بزرگ آبی را چون سیکل الشاء الله تعالی غنقریب مذکور می شود و سید
 می کند و ازان و از رستنی های ساحلی و آبی غذای سازد و بر سید
 خود چون نم و نمذ یعنی پلنگ و یوزکین می کند و از جزیره بجزیره داز
 ساحلی بساحلی دیگر تپلاش شکار خود سباحث و شناسی کند و بجزر شناو
 سباحث آب جست و خیز هم چون سباع بر می دارد و خبشکی هم چون آب
 تیز رفتارند خیز بشتابند و در موسم برف و سرما ماه های آن در توده
 برف سوراخ کرده در آن دود و بچه می زنند و در موسم گرما ازان سوراخ
 برآیند و در سواحل بلاد مشهوره آن طرف برآمده گله های جانوران مردم را
 زیان میرساند و تلف میکند غرض این جمیع است پروردگار که قوت و عیشت

در بحر و بر خشک تر کیسان می نمایند و الله اعلم و همچنین اسپ آبی که
 مغربی آنرا بر نیت گویند که در بحار و انهار عظیمه بلاد مغرب از بربر و
 سودان المغرب حبش و نوبه و ولایت کافوریان و امثال آن بهم میرسد
 خصوصاً در اعلی و ذیل منالیع آن و دمانه در و دسینگال کثیر الوجود است
 بسیار بزرگ و تنومند و پر گوشت می شود و قوایم آن بسیار سطر
 و غلیظ با ناخنهای بسیار چون فیل و کرگدن که آنرا فیل آبی می توان گفت
 و فرنگیان آنرا اسپ بی نامیده اند و بزرگ است شبه نجوک سیاه و شباهت
 و شکل بکرگدن می ماند و بر قوایم خود چنان می نماید که گویا خیلی سیاه بسیار
 بزرگ پر آب را بغش و چهارپائی گذاشته اند و دم کوتاهی پائین باریک
 بی ضفیره دارد و پوست آن چون کرگدن بسیار سطر و صلب غلیظ
 می شود و انیاب بزرگ چون خوک مال بشکل عجیب و غریب از زیر دبالا
 دارد و پنش بسیار فراخ و چون بکشاید انیاب و دندانهای آن
 بهیئت غریب نمایان می شوند و آلفدر پر ز دست که کشتی را بخوشید
 غرق میتوان کرد و بر دهن آب بهم می براند و از گیاه و علف و حیوانات
 آبی غذای سازد و از مردم نمی ترسد بلکه بر مردم کشتی حمله می آرد
 مگر از آبادی و گذرگاه مردم بعید می باشد و از غایت خرم چون حسن
 مردم باید دورتر میرود و غرب آنرا بر نیت گویند مگر سبب آن که در بلاد

می باشد چه در عربی برنق کل ای را گویند یا برنیک چه بزبان بمبئی
سیاه است و بر آنک جمع آنست و میرزا ابوطالب نامی از سیاحان
سواحل غربی مغرب دبلاد فرنگ و روم و شام و عراق گفته که در بعضی
از سواحل مغرب طائفه از گاوان آبی دیده بود که از میان بحر برآمده
سمت ساحل پحرارفته بودند و آنقدر تنومند و زور آور بودند که چون
بعضی از اهل جهاز بر یکی از آنها بنزدق سرگرد بر مردم حمله بردند و مردمان
در دریا یعنی نشگانی از زمین ساحل نپاه بردند و خود را از نظر آنها نهند
پس در قی را که بران اهل جهاز بساحل آمده بودند بدان ولکده های
خود را خور و شکستند و پاره پاره کردند بچنین که همان گاوانی همین برنق
بوده باشد که او آنها بنام گاوانی خوانده و اسد اعلم فی الجملة این چنین
یعنی برنق لشکل و صورت ما بین خوک و کرگدن است و بزرگتر از آنها
مگر چون کرگدن شاخ بر سر پینی خود ندارد بلکه اینیاب و رنگ اشبه
بخوک است و از آنجاست که انگرنی آن را نیما بین کرگدن و خوک
نگاریده است چه عجب که همین برنق گران آبی باشد و اسد اعلم
اما فرنگیان حیوان دیگر را که مقدم آن چنان بهایم بر بی و آن
فی الجملة چون سر نر و مهد و دو دست و پنج پای سببی که باقی جسته تا
موخر آن فی الجملة شبیه بجایی است و پایها چون پیرایای بری ندارد

واسپ آبی خوانده و گا و آبی خوانده هم گفته اند و زبان انگریزی ^{مید} الزمان
 و این حیوان در بجا ریف شمالی بهم میرسد به درازی تا به نه ده ذرع
 می شود و دونا بزرگ دراز و بلند بمقدار یک ذرع طویل تر زیاده
 از آن بهم از نعل علی آن اسبوی آفل قریب برستی گرانیده که از آن
 پنج و اصول رستنی های آبی ساحلی را بر آورده می خورد و از حیوانات
 آبی غذای سازد و آواز بسیار هیس و سخت میدارد و بحسبیکه خداوند
 تعالی در آن آفریده است قبل از آمدن برف از آن آگاه و تشنه شود
 و فریاد و فغان می سازد و آب آن چون عاج جوهر دار می شود و از آن
 دسته های سلاح و امثال آن از آلات و اسباب می سازند و پتوین
 آن بسیار سطر و غلیظ و لغایت سنجک می شود که غلوه بند و ق را
 برگرداند و در آن بدشواری اثر کند و از آن و اطراف گریزند ^{لند}
 بیا و نون ساکنین نجاصه زبان آنها که از بلاد سر و سر برف نشین
 قریب بظلمات است زورق های سازند و چون شیر آبی در حمله تن
 با هم اتفاق جمعیت دارند و در فواح ساحل فرنگ و جزایر بطینی
 بعلت آکشتن مردمان آنرا برای دندان و چربی که بسیار دارد کمتر
 شده اند و اکنون بغیر از بجا برف نشین قریب بظلمات کمتر
 می شود و اهل این گریزند که اقصا بلاد فرنگ و غری و شمالی

بعبور بحر برف نشین متصل بحوض شمالی امریکا است آنرا بنحو اینست بخوبی
 و نمک سود و قدید میسازند و گروهی از آنها چرند و تجارت و طایف
 آن معیشت و مشغولی دارند بد آنکه موخر این حیوان که چون ماهی
 است اگر چه دُم که آنکه شباحت یعنی شناوری اکثر حیوانات آبی
 میدارد اما دُم دوم دارد و بند مفصلی بهم در میان هر دو دُم چون
 بند ساق حیوانات بری دارد اما پهن و کوتاه که شباحت بدُم
 دارد و نیز یک نوع شبیه ساق حیوانات بری است همچنین سرها
 هر دو دُمش لشکل صوت در میان پرهای ماهی و پنجه های سباع است
 اند پرده دار با هم حوسته و عریض و بی ناخن و بر تن است که قابل
 شباحت آب باشد قنبارک اسلح حسن انجا القین و همچنین چند حیوانات
 آبی بناهای مخصوص در آن بجا بهم می رسد که مقدم آنها چون حیوانات
 بری یعنی بهایم است و موخر بعضی یکدم دارد که آنرا سمبل گویند
 بیای مجهول و بعضی دُم دارد بصورت مذکور و همچنین فیل است
 که آن بسیار بزرگ و تنومند تا بدرازی بیست ذرع و کتر از ده
 ذرع جز بچه آن نمی شود و دو جانب خط استوا ما بین سرکیرات و کرک
 سیرات از بجا محیط غربی و شرقی بهم می رسد و طائف طائف و جوق جوق
 بجمیعت می باشند و گروه گروه آن جمیعت کرده رحلت صیف و شتا

می کنند و از جزیره بجزیره و از ساحل بساحل دیگری می روند و در جزایر یا
 مذکوره بجهتی زنند و هفت و هشت هفته نرهای آنها ماده ها و بچه های
 آنها را گرد گرفته صیانت می کنند و در آن چند هفته ماده های خود را
 از احاطه خود با برودن فتن و چیزی خوردن نمی گذارند و از آن سبب
 بعضی از ماده های آن از ضعف و گرسنگی بمیرد و بچه ها بمقدار سه دوزخ
 می زنند و بیک هفته و چند آن می بالند بطول و جثه مضاعف میشوند
 و این حیوان چون دال را از مقدم جثه خود مانند چهارپای بری سر می گرد
 فریب و کوتاه و غلیظ و ذراعین و دو پنجه پرده دارد و از فک علی خرطوم
 کوتاه چون نیل برآمده و موخر آن قریب بصورت دال است و بسیار
 و پرچرب می شود و شتر آن چربی های بسیار زیاده تراز دال را حاصل
 شود و آن از قریب مردم دمان و انیاب و دندانهای خود را را
 کشاده و بخت محبت میب می ترساند اما مردم از سیت نمی رسانند
 بل آنرا می گیرند و در آب می افتد و ناب آن کوتاه می شود چون
 دال را از سیت و اگر بچه آنرا بخورد می گرفته پرورش کنند
 مانوس می شود و گوشت آنرا از بون میدانند و زبان یعنی لسان
 نمک سه و آنرا بلذت بخورند و همچنین فهد البحر یعنی یوز آبی نیز
 بشکل مینوت و الر فیل آبی می شود بسیار بزرگ بطول مقدار

بیست ذرع و ششم آن نازک نرم می شود زرد رنگ خط و خال در
 چون یوز و دندان با و ناب چون سباع برمی دارد مگر سیاه رنگ
 و در بعضی از جزایر و سواحل امریکا بهم می رسد و همچنین قریب بدین
 شکل در صورت چند جانوری دیگر آبی می شوند و هر یکی را بنامی خاص
 میخوانند و اسد علم میان جانوری عجیب مشترک میان
 بط و چارپا و در بعضی از رودخانه های زمین موسوم است به اسطرالیه
 یعنی بر شرقی که آن جزیره بسیار عظیم جدید المشهور و بسوی مشرق
 و جنوب از زرا بادات هند است و بغایت عظمت و بزرگی آنرا
 بذاتها ارضی علی حده می توان شمرد و لهذا آنرا با جزایر چند از حوالی
 و جنوب آن که اکثر از آن جزایر کبارند بر شرقی می نامند و سابقا
 معظم آنرا که طرفی از آن نوشته شود قوم هولندی بر شده بود و خواهند
 می گفتند و سابقا در آن کان امریکائی نوعی کوسپند که ششم آن بسیار
 نفیس و نرم و نازک تر از ششم شال کشمیر است یافته بودند و درین و زرا
 در آن کافی عظیم الشان از زرا بهر سید است که از آن قطعات بسیار بزرگ
 از طلا و سالانه مال کثرت را رویه حاصل می شود یافته اند جانوری
 عجیب بلکه عجیب که بر زخی مشترک میان حیوانات آبی و بری است
 مشهور و سیاحان آنست گشته است بدانند که زیاده از یک ذرع

بجهت جسم باقوالم اربع چون بهائم بریست و شش چون بط و منقاری
 چون مرغان است به منقار بط مقطوع الراس بی دندان دارد که گویا که
 بر بهیمه سر مرغی تعبیه کرده اند و از فک اسفل آن چهار نتوحه و نیز بجای
 دندان برآمده که از آن غذای خود را می برد و نرم می سازد و قوالم آن
 اندک کوتاه و پاهای آن کوتاه تر از دست های آن و زنود و برانم
 یعنی بند پای است و پاها و انگشتانش پرده دار قابل سباحه و شنا
 بصوت مشترک میان پاهای حیوان آبی و بهایم ذات مخلص است
 و ناخنهای راز سخت و درشت دارد که از آن زمین حاصل و و خانه را
 تا بدور زیاده از سی ذرع کافیه و سوراخ کرده در آن ما و امی سازد
 و بچه دهد و بچه های خورده شیر خوراند و قول نظامی که بطریق مبالغه
 گفته بود در اینجا بکنوع صادق آمد شعر نظامی علف گاه مرغان
 آن کشور اوست ، اگر شیر مرغت ببايد در و نست ، و این جانور
 از حیوانات صغاری و از آنچه از کرمها و امثال آن در گل می باشد
 غذای خود می سازد و چشمان صغار بسیار روشن دارد که از بالای
 هر یک از آنها عضوی نانی است یعنی بلند شده و از آن پرده برآمده
 که صین دخول در گل لا آن پرده چشمانش فرو گرفته از اذی محفوظ است
 و همچنین سوراخ گوشهای او نیز قوت القباض و انبساط دارد تا همین

غوص و غوطه ز آب کمال محفوظ و مصون باشد فتبارک الله حسن الخالقین
و ظاهر اعضای و پیرا چشم های نبوه و غلیظ و سبط و گنده و درشت است
و دومی بزرگ و عریض اندک طویل پیرا اشعار غلیظ و درشت و بلند دارد
و زان توثیر از ماده آن می شود و دو جانور را از آنجا پرورده بودند
و آنکس شده و آنها با هم می جنگیدند و الله اعلم سبحانه و تعالی
زهی قدرت و حکمت که توانا و داناترین خلق از ان اهل و جاهل است

رباعیه مصنف

تا بنیموش نوم کنه نطق و بیان
با وصف کمال در توفی هیچ از آن

ای آنکه تو چشم دادی گوش و زبان
اما تو که بشنوی به بینے گوئی

الضار یا عتی لمولفه

وی قوت تو از کمرو پستی نیست
گیر ای تو ز پنجه و مستی نیست

ای قدرت تو ز دست و انگشتی نیست
داری تو بحال و صفت بی آله

ایضا

وز عقل نهاده دولت نور و نظر
چون معتزلی ره ضلالت سپر

قادر که بیا فرید خود سمع و بصر
چون نشنود و نه بیند او ای نادان

بیان حال خلقت عجیب سابقه که آنرا دینوثر پویم نامیده اند
و از عجایب آنکه در بعضی از غذای عظیمه یعنی وجلات و حیرات شیرین

بعضی از حکمای قوم فرنگ استخوان حججه یعنی کانسسه سر جانوری مع الحسین
 و نابها و دندانهای آن یافته که بعضی از آن تسخیل سنگ شده بودند
 جانور بسیار بزرگ بودن می نمود که طول جثه آن تا دوازده ذرع قیاس
 کرده اند و استخوانهای فلک علای آن بسوی مقدم دراز زیاده از
 دو ذرع و چون فیل علامت خرطوم داشت از آن از شکل صورت
 دندانها گمان کرده اند که غذای آن چون فیل از اغصان اشجار یعنی
 شاخهای درختان و برگ علف و امثال آن بود و عجب تر آنکه از فلک اسفل
 آن هم استخوان الحسین آن دراز تر از فلک علی اما معوج و مائل بسوی تحت
 وزیرین و متقارب گشته بر سر آنها یعنی در پایین آنها دو ناخت قوی
 و کوتاه و ستریز یافته شده که درازی آن مع ناب ها کمابیش سه ذرع بود
 گویا که این خرطوم دیگر از فلک اسفل مائل تحت بوده و بر سر آن ناب
 اما از وضع استخوان الحسین چنان می نمود که این خرطوم اسفل سوراخ حرکت
 مضغ چون خرطوم بالابهر جانب متحرک نبود مگر این خرطوم زیرین برای
 آن آفریدگار تعالی در او داده بود تا از آن چیزها را بخورد و بکشد چرا که سر
 آن کج و معوج بود و نیز بسوی تحت زور کند و میفشرد و الله اعلم باین
 حیوان بری بود یا بحری در قیاس آن اختلاف کرده اند اکنون
 این حیوان در هیچک از براری و صحاری و دیار و بحار بهم نمی رسد

و دین نمی شود همچنین میگویند که در نواح فرنگ بلاد شمال بعضی از
 دجال و کرانه دهن جبال علامت شکل استخوان چند حیوان عظیم الحثه
 یافته اند که بعضی چون کرگدن اما بسیار بزرگتر از آن همچنین چون
 خرس و اسب شیر بسیار بزرگتر از آنها و بعضی چون سگ مابزرگتر از شیر
 یافته اند بالجملة آنها و میوثر لوی هم نامیده اند بدال ممله و ایی شنه تخته
 و نون و و او و وار مثله فوقانیه و ایی ممله و ایی شنه تخته و او
 و هم و مهابت و شجاعت و قوت بدان مثل نند فائده و بیان
 خلقت اول زمین حکمای محققین ایشان عجمی کنند که در زمین
 به اول خلقت که از آب تبیدر پنج طوطی کرده چون جزایر و سواحل نشیب آلوده
 گل لا بود و در آن حیوانات آبی بودند که بر خشکی هم می برآمدند بدلیل آنکه
 اکنون در کندن معاون جبال که بسیار در تر از بحرند خد فاس
 انواع اصداق و حله و فوات بهم میرسد و نقش پای جانوران آبی در
 سطوح طبقات داخلی زمین مرئی می شود و نیز علامت و شکل و صورت
 حیوانات آبی بسیار عظیم الحثه که در آنها آله سیاحت یعنی شناوری بود
 یافته می شود خداوند تعالی در قرآن مجید قبل ازین ما را از آن مطلع
 فرموده است حیث قال و هو الذی خلأ السموات و الارض
 و مستقر ایام و مکان عرشه علی الساء لیبکوکم ایکم حسن علا

روزی یکی از عظام حکام انگلیز که شعور می میله بعلوم حکمت داشت
 بمن گفت که در بلادین درین دژها عمارات و علامات شهر از زیر خاک
 پیداشده که قبل ازین گاهی کسی از اهل عرب وین از ان آگاه نبود گفتم که
 الله تعالی در قرآن بچند جا ما را بدان خبر داده است گفت که در قرآن
 خبر آن هست گفتم بلی گفت پس اصحاب قرآن میدانستند اما الآیات
 پس در باره سبائین فرموده لقد کان لسبائ فی مساکنهم آیه
 الی قوله تعالی بلد طيبة و رب غفور فاعرضوا فארسلنا
 علیهم سبیل العرم الایة و قال وجعلنا بینهم و بین القری
 الی بارکنا فیها قرطی طاهرا الی قوله تعالی
 و من قناهم کل ممزق ان فی ذلک لآیات لکل صبار
 شکوه و در باره شهر قوم عاد که در حضر موت یمین بوده فرموده
 و اتخذون مصانع لعلکم تخلدون و قال نکذبوه
 فاهلکنا هم ان فی ذلک لآیه و ما کان اکثرهم مؤمنین
 و در باره اقحاف که بنازل عاد و یمین بود فرموده و اذکرو
 انما عاد اذا نذرت قومہ بالاقحاف و قد خلقت النذر من
 بین یدیه و من خلفه الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم
 عذاب یوم عظیم فصدق الله تعالی و صدق رسولہ

صلی الله علیه وعلی آله و صحبه و سلمو حیث قال ح کتاب الله
 تعالی فیہ نباء ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم
 هو الفضل و لیس بالهزل الی آخر الحدیث و سخن علی فالتی من
 المصدفین و الحمد لله رب العالمین فی الجملة بدانکه در قرن
 ثابته شده است که زمین کروی یعنی کروی شکل است و محیط آن
 آب شور است که آنرا بحر محیط گویند و یونانی او قیانوس که انگیز
 بحسب قاعده زبان خویش حرف قاف را سین خوانده بخند
 و او سین آخر که اکثر از لفظ یونانی می کنند او سیان خوانده و
 سطحی هر دو یعنی طول قطر آن هشت هزار میل است و بین بین
 و میل کمتر که بعلمت تجاذب شمس و قمر و کواکب سمت خط استوا
 و میل بلند تر است پس از جانبین اندک فطرط است غیر محسوس
 و قدما و حکما مقدار ربع زمین از براری و صحاری و جزائر خارج آب
 برآمده زعم کرده بودند چون کما بیش از دو صد سال ارض جدیدی
 با مرکا و اسطالیه یعنی بر شرقی و جزایر چند دیگر یافتند اکنون مقدار
 ثلث زمین خارج از آب قیاس کرده می شود و عمق اقصى کروی آب
 چه قدر است یعنی اعظم و ژرف ترین مواضع از بحر محیط از سطح آن
 سمت مرکز چه قدر مسافت دارد معلوم نیست اما از جمله او قیانوس

ثلاثه کبار که اعظم ترین بجا عالم اند یکی محیط غربی که فیما بین بلاد مغرب
 و ارض جدید بین القطبین واقع است و آنرا اطلنطق اوقیانوس
 گویند لعلبت مشرف بودن سلسله جبل الاطلس بر حوالی ^{حل}
 مغرب و یکمیری بجز محیط جنوبی که آنرا اوقیانوس الهند گویند فیما بین
 اسطرلیه یعنی ارضی نو یافته شرقیه و ساحل شرقی بلاد مغرب مثل پنج دولت
 مغربیه و ولایت کافوریان الی اقصی رس الجنوب من المغرب که آنرا نیز
 آنرا کیپ گویند و سمت جنوب بلاد هند و عرب است الی قطب الجنوب ^{شمس}
 اوقیانوس اعظم که فیما بین ربع مسکون مع بر شرقی و بین ارض جدید
 بین القطبین واقع است و آنرا هسفیق اوقیانوس گویند یعنی محیط ^{الارض}
 بسلاست گذشتن عابر اول از آن و در آن جزایر بسیار از صنعا و کبار
 واقع هستند و این بحر اعظم ترین بجا است که قریب نصف این جهان را
 فرا گرفته است فی الجمله در نیصوت برای ارسال تار برقی که از آن
 خبر از عرصه دور و دراز بیکدم میرسانند بدان سرعت که اگر توقف
 و تقطیل در نقل و تحویل آن از اصحاب کاخ نجات مقامات آن
 در میان نبودی بیکدم خبر از مشرق بمغرب رسیدن توانستی پس اگر
 در مشرق شام است بالضرور در مغرب هماندم صبح خواهد بود پس خبر
 شبانه گاه که از مشرق فرستاده بشند قبل از یک روز از آمدن وقت شام

به غرب رسیده باشند چنانچه تجربه آنها رسیده است که در ابتدای کار تارند کور
 تو بی بر سواحل غربی فرنج یعنی فرنگ که آسنا آنرا فرنج و فرس گویند
 و تو بی دیگر بر سواحل شرقی انگلند که آبی از بحر فیما بین آسنا بمست
 تخمینا بیست و سه میل فاصل است نصب کرده بودند که بوصول در نزد
 سلاطین آنجا شلک کنند و در طرف تارند کور بدان هر دو توپ رسانیده
 بودند همین که برسیدن موکب شوهر ملکه انگلیز توپ آنطرف بجز شلک
 کردند توپ ساحل فرنگ ماسشلک شد که آواز هر دو با هم بگوش سامعین
 رسید و اسد اعلم الغرض درین دریا خواسته بودند که تارند کور را از انگلند
 تا بمملکت تنفقه امری که از تحت حکومت ملک انگلیز خارج شده بلکه
 علیده بالاستقلال بقاعده مدینه آزادان بشورای اهل آنجا قرار یافته
 از میان اوقیانوس اطینق برسانند بزنجیرهای بسیار بر جهازهای
 بزرگ بار کرده میگذشتند تا در آب فرو میشد میگویند که تا بمسافت چند
 صدیل رسانیده بودند و خبر را بمیکرمی آمد می شد که از گرانای بارها
 متراکه زنجیرها که از جهاز میگذشتند از هم گسست اکنون فکر و تدبیر
 برداشتن آن بکار می رود و نهجا و قلاب بارها همین بمچو لنگرهای فروخته
 می کشند تا بدان زنجیر بند و متعلق شود و آنرا بالا کشند غرض این قوم
 چند آنکه از معرفت دینی و حقایق یقینی و در افتاده اند با سبایا می

و آفات طبعی و ریاضی تقرب و توسل حسته بکارهای دست بسته قادر و ماهر
 گردیده اند و می شنوند و آنسوس که قوم با کمال ساخته اول و علمین نخستین
 و مصنفین کتب حکمیه بوزن و شمول و لذات و افکار باطله و او با هم فاسد
 پانزده گشته از آن خافل و ذایل بلکه نادان و جاہل شسته اند تا در قوم
 ناحیه بلاد اسلامیہ کار ملک ملت بوشن و سستی گرایده معاذ الله من
 ذلک سبحان الله چه حکمت با به بندگان خود یعنی انسان فجوای علم
 الا انسان ما له یعلم تعلیم فرموده او را احسن تقویم لقد خلقنا الانسان
 فی احسن تقویم به چهار طریق اسرار و قائل و بدایع و صنایع و خالق را
 داده و از شرف تکمیل تقدیر منافی آدم تاج کرامت بر سر
 نهاده و بوسیله مرکب و حملناهم فی البر و البحر رخت سفرش از
 مشرق بمغرب کشاده و گذرستور و غینه عباد او از مغرب بمشرق قتاده
 تا مرغول رنگیان بکسیوی چینیان بسته و آئینه چینیان بر کاسه سر
 رنگیان شکسته و قدم روس بر اس کافوریان پیوسته و از فولاد پیا
 سینه صقلا بیان خسته با لچرانه بجای که زنجیر شکست عمق بحر یک هزار
 و هشت صد باع بود و هر باعی چون دست با بکشایند از سر و شتی تا سر و
 دیگر باشد و دیگر باشد که آنرا بچار ذرع مقدر ساخته اند پس آنجا عمق بحر
 هفت هزار و دو صد ذرع باشد که دو میل تمام نیست چرا که هر میل چهار

درعست پس عمق آن زیاده تر از بلندی جبال متوسط نبوده است
 چرا که بلندترین جبال که نمایان دهند و ثبت است هجده هزار ذرع
 ارتفاع دارد که نه میل بلند باشد و جبال ارتفاع دو میل در جهان بسیار
 هستند پس چون بر بعد سه یا چهار صد میل تخمیناً از ساحل آن قدر عمق
 بحر محیط یافته شده است کمان نمی شود که در آن بحر زیاده از آن عمق
 باشد چرا که از روی قیاس ثقل زمین در میان کره می باید اگر عمق بعضی
 از بحر محیط بیشتر از محیط دیگر باشد پس ثقل زمین آنرا یکسو خواهد کشید
 چنانچه بقبر دیده می شود که همیشه جزو ثقل بسوی زمین است پس آنجا
 بایستی که زمین را هم جزو ثقل همیشه بسوی سس یک حال بودی نیست
 چنان و آن خلاف تجربه و قیاس است بلکه گمانم آنست که در بحر محیط
 اعظم که آنرا منصفیق او قیافوس گویند عمق بحر کمتر ازین باشد
 تا تعدیل در ثقل کره باریج مسکون دانسته متقدمین یا ملت خارج باز
 یافته متاخرین حاصل آید و الله اعلم از اینها ظاهر می شود که متقدمین
 حکما که زعم میکردند که بسط ارض بسوی مرکز جسی لطیف و سیال چون
 آب است قطعهای آن چند آنکه بالا بروز کرده اجزاء عناصر و باطل دیگر
 در آن مرکب شده و امتزاج یافته و از تخمین شعاع شمس صلابت در آن
 بهم رسیده و بیات اشکال مختلف بر حسب اتقاد مواد پدید آمده

و صلاحیت تکوین موالید ثلاثه در آن حاصل شده پس تا آنجا که حکما و متفکرین
 سمت مرکز دریافتند چسبیده به محض خالص از خاک بی امتزاج بسا
 دیگر نیافتند بلکه اجزاء و صفات زینیه زمین که می آیند آنهمه را خود ایشان
 اجزاء و مرکب میگویند و نیز تخریب این ایشان میگویند که بکندن معادن
 و امثال آن از روی خاک تا از ذریع همین زینه های مرکب یافته میشوند
 خداوند تعالی و اندک با سفل آن چه بوده است و هو اعلم الخلقه
 و لحکم بجله و اقدار بقوت تعالی و تقدس و این تقریری بود
 خارج از بحث که تقریر باندک و نیز در آن برخی از مبدا خلقت ارض
 و اینها مندرج است آید هم به هم تفرقه و که زمین همیشه بتدریج بلند می شود
 و می افزاید و از حالتی بجای دیگر در و دجال یعنی غدا و دگردال آن
 صحاری و صحاری آن بیابان و از حدوث جبال و احاطه قلال آن بعضی
 صحاری آن منگاک و دجال هم بتدریج می شود و آن کمتر است و در
 سواحل اسلام آباد بنگاله از پشته های ریگ و خاک تو دها که بتدریج
 بلند می شوند علامت جیل شدن مرئی است همچنین در اطراف نواح
 شمال جهان نیز گریز سمت نصیر آباد جایجا مشهود و احقر شده است که
 علامات سلسله های جیلی در آن ظاهر است و آنکه بعضی از حکما
 انگریز گویند که حدوث سهل و جبال بوقوع و سونخ و زلازل است

ممکن است مگر وقوع آن اکثری و امری کلی نیست بلکه آن از باب
 دیگر است که بعضی خاک ها و کوه ها صحرای و درزهای جبال م برای
 بر بسط خاک از آن هم جایجا حادث شده است چنانچه در بعضی
 از مغاکهای ژرف که در طول عرض چون اودیئو وسیع است ^{سواحل}
 بلند نموده است که فضای بین الشقیین بتدریج پر شده و انباشته
 سبزه زار و علفزارها و ماوای حیوانات گردیده است و بر بعضی
 از آنها صخرهای عظیمه از قلال جبال از صدایات زلزل فرورفتاده
 پل های خنقی پدید آمده که از زیر بعضی از آن آبهای بزرگ جاری میشود
 که از کثرت بارهای جماعات کثیره از جانیاید چنانچه همین حال در بعضی
 از مواضع امریکا و جبال شمله مشهود حکما شده است و در اسلام آباد
 هم خدائی کوم نشانه آنست اما افزودن و بروز کردن و بلند شدن
 عامه سطوح اراضی و جزایر از زیر سطح بحر از باب اول است کما نشاهد
 و قال الله تعالی و فی الارض قطع متجاورات و بسیاری ازین
 قبیل از جزایر و حواشی سواحل ناتمام و ناقص جایجا بهم میرسد که بتدریج
 رو بمیل در آمد و نمونه عظیمه زان ساحل زمین و بلند نیست که انگشت
 آنرا بگویند و اهل آنرا وچ گویند که عرصه طویل عریض که زیر سطح آب
 قریب الظهور بود از روی سدها و بندها و تخلیه و نزع آب آنرا قریه های

معروف شهرهای مشهور ساخته اند تا آنکه گفته اند که در آن قدر زمین باقیقد
 کثرت مردم در جهان نبوده است اکنون معظم بلادشان در آن واقع
 است و در بنگاله طرف سندربین و غربی اسلام آباد و جنوبی روشن آباد
 و بهلوه و بریسیال همواره اراضی و خراش روز بروز بر وزمی کند مگر
 این را از تائید رودخانههای برهاترو میکنها و کنگ و شعب آنها
 که مواد آنرا از جبال عبیده و فضاها می اراضی مدیده می آرد مدد می
 دیگر هم است و الله اعلم بالجمله چون زمین با مقدار دت درازت بدیج خشک
 و بلند شد و جبال آن پدید آمد زبان زبان آنخا که قابل معیشت عالم
 آب بودند معدوم و جانوران قابل معیشت خشکی آفریده و موجود شدند
 و منظر مضمون آیه کریمه یخلق الله ما یشاء گردیدند و همچنین وقت قیوت
 او تعالی بحکمت و قدرت کامله خود زمین را با انواع استعدادات مواد آن
 از حالتی بجالی میگردد و تر را خشک را تر و سهل را جبل و سهل را جبل
 از زلزله و غیره می سازد و موالید ثلاثه بحسب مواد می آفریند چنانچه
 تر را قه از مخلوقات جدید می نماید چرا که در کتب قدما و ائمه قوم
 سنیستین ذکر آن نبوده یا خود من ندیده ام از چند صد سال مضی
 و جاری سدوان و براری مصر و نواح نوبه و حبش و پنج و بربر و ایشا
 آن پدید می شود و اکثری زعم کرده اند که آن از نزدیکی گاو وحشی

یا شتر و حشی حاصل شده بنابر علیّه چون گاو و زکمرشن باریک و سوزنی اش و عریض
است و دو شاخ کوتاه مقطوع الطرف میدارد که گویا سرنها بریده
اما جسم قرنی نمیدارد بلکه ظاهر آن پوست و ششم فرو گرفته و بر طرف
منتهای آن که سر بریده است قدری از چشمهای بلند و گنده و پراکنده
و استاده است و باطن آن استخوانی است از تحفه یعنی کاسه سر برآمده
و پایش نیز چون گاو است اما از آن بسیار دراز و بلند تر و ظلف
هم چون سم گاو و شکافته است و این حیوان بسیار عظیم الجثه می شود
و بلند و کوتاه جسم و مقدم آن از موخر آن بسیار بزرگتر و بلند تر است
هم چون نوعی از گاو و جگر و چون شتر گردن و سر به شش و شتر و گاو
مقدم اندک باریک تر از آن و زبان دراز چون شتر دارد که از آن سر
شاخها را از بلندی بدان خود فرو کشد و زبانش آنقدر دراز است
که از دور بر فروغ انحصان پیچد و فرو کشد و رنگ بعضی شبیه به بنبری
پلنگ رنگ بعضی شبیه به فهد یعنی یوز و رنگ بعضی صورت زرد و مایل به سبز
است و بر سر و گردن آن بال چون اسب اردا بسیار کوتاه تر از آن
و بسیار تیز نظر و در بین و بعد شش و از یک و چاک لاک و چون استخوان
تیز روی شود و در زمین ناهموار بر اسب تندی سابق آید و دمش چو
دم گورخر است و کلین که با احتیاط ثانی با گورخر چنان همیت و تما بهر سیده

یا با اختلاف نوع جانور و با هم آمیزش آن خاصیت علمیه در آن
 پیدا شده چنان شکل پیدا شده باشد و اعم از جمله اکثر خواص این
 جانور از خوردن و نوش و شکل و صوت و بستر و گاو و گوسفند و بعضی
 محققین حصول آنرا بمقاربت حیوان چند بمراتب چند گمان کرده اند
 و بسبب مشابهت رنگ آن با پلنگ آنرا بفارسی شتر گاو و پلنگ گویند
 و از آن گمان کرده اند که تربیت پلنگ هم در حصول خلقت آن بوده است
 و این گمانی بعید القیاس بی اصل است که حیوانی وحشی با بدوی جان
 خود که سببی قوی و خوشتر است مقاربت کرده باشد و بعضی گاو هم
 خط و خال در بزرگ شبیه پیوز و پلنگ می شود و کسیکه اختلاط نطفه را
 غیر ماکول آن عم کرده نزدیک و حرام می تواند بود و لشخرا کردن و
 داشتن دندانهای پیشین بزرگ علی و خوردن برگ و گاه و علف
 و امثال آن دلالت بجلت آن دارد و هیچک از علامات و نشان سببیت
 غیر از رنگ بعضی از آن و این نیست و آن رنگ هم که در بعضی از آن
 بعضی نیست بعینه چون رنگ پلنگ و پیوز نیست بلکه خال های
 او بسیار بزرگ و نادر تر از خط و خالهای پیوز و پلنگ است و آن
 آنرا از طلیت نمی برآورد و اعلم و بعید نیست بلکه ظن غالب است
 که آن بگویم خداوند تعالی نوعی از وحش علی حدیثی نفسی را اختلاط

نوع دیگر متکون شده و پیرایه وجود یافته درین مانع از تکامل افراد آن بسا
 شده است بخلاف فعل که از نزدیک و نوع حیوان تنجس یعنی سبب الفحش متولد شود
 و تکامل ممکن و قول تکون را نه فی نفسها اثر سبب است اما فی احوال طنون غیر مستعد است

شعر مثنوی للمصنف

کجا بودم و در چه پرداختم	بقریب اینجا سخن ساختم
ز خنجر آبی که شد چند حرف	سباحت نمودم کی بخر حرف
شگرفت از شگفته مقل بر زدم	ز آبی بر آبی دیگر زدم

اکنون باز آمدم به بیان بعضی از احوال ماهیان میان چون
 آله صوت و ماهیان از آنکه گفته شد که اسد تعالی در هر چه از
 مخلوقات هر چه می بایست بقدرت کامله خود آفریده است که مافوق
 آن متصور نباشد پس چون در ماهیان ضرورت و احتیاج آلات صوت
 نبود آن ماهیان انداد و در ماهیان آلات صوت چون بان مصوت
 که در حیوان برمی یعنی خشکی است و خنجره و قصبه و امثال آن نیست چرا که
 آن تعلق از جنبه پدیدن هوا دارد و آنها و آب ما و او دارند و کار را جنبه پدید
 هوا دارند و غذا را بجنبه آب فرو برند و حاجت به تحریک مسانی نباشد
 لهذا آنها را این آلات نداده اند و آنکه از جنبه ماهی چون آواز بخواج
 آب آرند کینه آواز نمی می آید آن آواز حرکات آلات دیگر است

و عضو پاره سفید رنگ که در دهان ماهیان نوعی بشکل زبان دیده میشود
آن عضوی استخوانی و غضروفی است مگر از آن غذا را بکام خود کشیده
نرم می سازد و این عضو پاره از لحم و عضلات و عروق و اعصاب
شکل زبان نیست و رقابوی حمادیه بتقریبی مذکور است که چون آدم
علیه السلام مخلوق شد ابلیس بامهیان خبر کرد که کسی پیدا شده
که او و ذرات او آنها را بخورند و ماهیان و در خود بدان تکلم کردند
و خبر بیکدیگر رسانیدند الله تعالی زبان از ایشان باز گرفت و
لیکن صحت خبر را معلوم نیست اگر صحیح است مراد از آن همین است
و زبان است که یکی از اسباب عدم خلقت زبان و ماهیان همین
بوده باشد که از رسید کردن و گرفتن انسان بعضی آسختن بعضی
و دیگر خبر بذریع صوت و لسان بدیگران دادن رسانیدن نتواند
و عدم خلقت را به باز گرفتن تاویل کرده باشند چرا که عدم خلقت
زبان در ماهیان انجست آفرینش بوده باشد و نیز تبدیل خلقت
یا اعدام آن از قدرت و حکمت او تعالی چه بعید فانه بیدعی و
بعید فائده الله تعالی زهره بیشتر از ماهیان و ماران را
بسیار حار و داغی گرم و تیز و تند آفریده است تا در جوهر تحلیل
غذا مدد دهد و باعث تلافی برودت یعنی قلت حرارت ماهیان شود

و جبر نقصان گردد و از جهت قلت حرارت و غلبه سکون در آنها از حرکت
 آنها در غالب حال بیشتر اوقات گوشت ماهیان نرم و رطوبتی
 و پر و پوست است و نیز آن باعث تولید کثرت پیه و ماهیان بزرگ
 جثه است که در بلاد سردسیرات سوطی مثل فنرک و غیره بجای شمع
 و زیت که در آن بلاد کمتر بهرسد ذریعه حاجت روائی جهانی گشته
 و نیز ماهیان را کثیر النسل ساخته است بخدیکه افراد مغایر فیه های آنرا
 و صغر و کثرت حسابی و شماری نیست چرا که صرف و خرج ماهیان در
 غذای مردم و طیور و دیگر حیوانات بحری مثل نهنگ اشال آن
 بسیار است پس دخل آن بقدر خرج آن ساخته است **قال الله**
تعالی و من کل تاكلون لها طرھا و تستخرجون حلیة
تلبسوها و قال الله تعالی و هو الذی سخما البحر لنا کلا
منه لها طرھا و تستخرجوا منه حلیة تلبسوها اگر گویند که
 حیوانات و دیگر اشیا بنحاصیت دهری از روی امتزاج طبایع
 از اول هر حیوانی و هر چیزی بهر استعدادی که تولد و کمون می یابد
 و هر گونه آله که بحسب اختلاف مواد و محل و زمان و مکان آن
 پیدا شود بضرورت کاریکه مناسب و ملائم خود و آلات و اعضای
 خودش باشد پیش گیرد **قال الله تعالی من قوطهم و قالوا ما هی**

الاحیاء فی الدنیا نموت ونبخی وما یملکنا الا الدهر گویم
 که این همه جز و سواسی و واهی باطله بیش نیست کما قال الله
 تعالی و ما لهم بدن لك من علم ان هم لا یظنون
 چرا که حساب و علامت هر چیزی کلا وجودا شاهد و ناطق
 است که چنان نیست بلکه حکیم قدیر آنرا بارادت و قدرت حکمت
 خود چنان بانتظام بگرداند آلات موافق بگرداند که کار آمدش
 باشد داده است مثلا باز و عقاب را که منقار حاربه داده است
 آنرا کج و خمدار بصورت زنبورک فولادی ساخته چرا که رگ پُلی
 و رباطات عضلات محوم حیوانات بنهایت سخت می باشد پس اگر
 کج نشدی بزور کشیدن از دماغش برون آمدی بهم و اینجا
 عطا فرموده است و بر تن او بنهایت سخت است و هم رگ و پُلی
 به انگشتانش چنان محکم و قوی است که در طیور دیگر نیست که آنرا
 خودش کشاید کسی با سانی کشادن نتواند همچنان در بطنش آلات
 غذای او موافق هضم گوشت و استخوان آفریده است پس چنین
 باز را دانه بخوراند چه حوصله یعنی قافله اش هضم نیابد و نیز بچنین
 مرغی که دانه خوارست اگر آنرا گوشت خوراند همان حال شود
 همچنین حیوانی که با درختان خورد و آلات و دست و پای لایق

برآندن بر درخت داده است مثلا بوزنه را که هر چهار قوایم او مبتلا
 دستمانند تا شاخهای درختان را از ان بگیرد و بالا برآید پس
 بوزنه گوشت نخورد و اگر نخورد موافق طبعش و مزاجش نیاید
 و نه گوارا و مبدئی قلیل بیمار شده هلاک گردد مگر بعضی حیوان که آنرا
 برزخ آفریده است در میان دو نوع خلقت برای حکمت و انظار
 صفت و صنعت دیگر مثلا سگ و گربه که هم گوشت خور و هم نه
 تا صحبت و محبت مردم را شایان باشد و بکارهای ایشان آید
 با آن هم نبات و گیاه نخورد و در حقیقت خلق هر شی که در دنیا
 برای انسان است قال الله تعالی خلق لکم ما فی
 الارض جمیعا و برای بیان و شرح آن دفترهای دیگر باید پرور
 که لائق این مختصر نباشد و وقت گنجایش ندارد و ولعمه ما قال السعدی قطعه

ابرو باد و مه و خورشید و فلک کارانند	تا توانی بکف آرمی و غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار	شرط انصاف نباشد که تو فرمان بگر

فی الجمله آن حکیم قدیر که آخر کار باوش معلوم است و در او بدو خطا
 جائز و روانیست در ابتدای حال با خطه عواقب و مال کرده
 و فطرت خلقت هر شی هر که را هر چه می بایست و یا آیند را در کار
 شود و داده است چنانچه بعضی از ان بر فهم اصحاب فن شرح

ظاهر فرموده است سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت
 العليم الحكيم و به نظر تحقیق و عین تدقیق باید دید که بعضی جانور
 مثلا زنبور عسل که آموخته است که اقرب اشکال بداند که در آن
 با اتصال بهم زوایای ضایع نشود خانه های مسدود است چه اگر
 مربع ساختی موافق همیشه نبودی و مثلث با شکل حبه اش مخالف
 تر است و او را که نموده است که موم از سطوح اوراق اشیا کوچری
 رنج و نازک و تاز و تر است و آنرا برای حفظ طوبت اجزای
 درخت و مواد داخلی مالم او و منع دخول طوبت و کیفیت غریبه
 خارجی به نظر درخت بهم از اجزای دسمه و لزجه و غری و درخت در آن
 آفریده است بر چنین و بگیرد و آنرا مواد خانه و خود سازد و چون
 این نوع جانوری ضعیف منظر قدرت و حکمت های عجیب و صناعات
 و آیات غریبه بالهام او تعالی گردیده هم از روی علت فاعلی که
 معماری است هم از روی علت مادی که شمع است یعنی موم و غریبه
 آن که کمتر مخلوقی بدان پی برده است و هنوز کمتر کسی از اصحاب
 تصنیف از اصل ماهیت آن کلام کرده و با وصف لطافت و
 صفای و تراکت از آب نریزد و اگر می آفتاب ضحالی نیاید
 بلکه از آن هر روز زیاده تر طلب و صفا پذیرد و هم از روی علت صور

که شکل هندسی است و هم از روی علت غائی که بجهت برآوردن
 و جمع کردن غسل در آن است که بهترین و پاکیزه ترین و شیرین ترین
 اغذیه و لذیذترین و نافع ترین و شافی ترین اشهریست و آن را
 کبار ایشان برای صغار ایشان از خلاصه های از بار و تقاضای
 راجعین نباتات و اشجار از خاکی کنند و با وصف آنقدر قوت و قدرت
 و مکنات اجتماعی سلطان که با اتفاق یکدیگر حاصل دارند چنان است
 و همان با تمثال امر خالق رحمان بیک و تیره و یکسان دارند که هر
 فردی از ایشان سر موی از حکم فاسل حکمی سبیل در پیش گیرد
 متجاوز و متفاوت نشوند بدین سبب الله تعالی آنرا از زمین جدا
 و غیر تخصیص یافته فرموده حیث قال الله تعالی و اوحی
 ربك الى النخل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر
 و ما یخرجون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبیل ربك
 ذلک لیخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیہ شفاء
 للناس ان فی ذلک لآیه لقوم یتفکرون اگر گویند
 که از عادت نوع خود آموخته است گویم پس اوش از که آموخت
 و بسا چنانیست که مادرش صرف تخم نهاده از و جدا می شود و بعضی
 می سیر و دهاک می شود باز گاهی او را با والدش یا با بزرگان

دانندگان نوعش اتفاق ملاقات نمی شود بی تعلیم جانوری دیگر
 چگونه بر یک و تیره و روش کارهای عجیب و صنایع غریبه پیش می گیر
 و نمایان می سازد مثلاً کرم پله که مادرش تخم می نهد و جدا می شود
 آن کرم با منی ضعیف بی دست و پای توانا ولی دانا چگونه از
 کسب غذا و طلب ملائیم شیا بر خود با بالیده از حریز یا خانه سا
 می تواند و از قزو یا خیمه پردختن می دانند آیا کور با طنان می بینند
 که آن کرمک چنین کاری و بزرگ و فعلی سترگ که آموخته است
 و چنین جانوران دوا و غذای خود با بخود با شناسند و بلاد را بی
 طبیب دوا می خورد با می خورند و علاج خود با می کنند چنانچه جانین
 استعمال حقنه از مرغی بحری بر ساحل بحر تعلیم یافته و گفته اند که چون
 مار را و لگرم را از غلت سربا بر آید حس بصارت در او نمی باشد
 بمالیدن چشمان خودش بر نبات از اینه عود می کند و نفع را یاف
 در چشم از و آموخته اند و همیشه می بینم که سگ و گربه را چون تخمه
 شود گاه و گیاره تازه خورده تی کرده استغراغ فضول می کند
 و مرغان جاره شکاری هر سحر گاه آن اجزای دسمه و ثقیله بر با
 زان را در باطن خود با مجتمع ساخته بقی بیرون اندازد و در
 سحقت هذ ا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار کسی

که عقل سلیم و فهم ستقیم خدای تعالی عطا فرموده است اورا همین
برای تفکر کافی و محبت تدبر و انیست انی الایة لایتفکرون
ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار
والفلك التي تجر فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله
من السماء من ماء فاحیایه الارض بعد موتها وبث
فیها من کل دابة وتصريف الرياح والسحاب المسخر
بلین السماء والارض لآیات لقوم یعقلون

سک گوید

برگ و ختان سبز و نظر شویار | هر ورقی قریست معرفت کردگار

فطوبی للآذان الواعیه للخبرة والاذهان الداعیه
الی المعرفة والابدان الساعیه للحکمة یعنی پس ای
گویش خبرت نیوش و هوش معرفت سر ویش و تن پر جویش حکمت
گویش ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم قال الله تعالی ولقد ذرانا لجهنم کثیرا
من الجن والانس طم قلوب لا یفقهون بها ولهم
اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها ولهم
کالاغنام بل هم اضرل واولئک هم الغافلون

فائده در ذکر انواع تناسل و تولید و رجوع کیفیت تناسل
و بیضیه نهادن که سر رشته آن گذاشته تقریباً
بذکر عجائب حوال جانوران و غرائب قوال دیگر رفته بودیم

بدانکه اسد تعالی جان داران را بر چهار نوع آفریده است یکی
آنکه بیک تخمیر قوام خلقت او تمام شود و آن را حاله اولی گویم
و آن از نتایج حمل مادر حاصل شود فقط مثل مردم و بهایم نوع دیگر
آنکه بدو تخمیر قوام خلقت آن تمام شود و آن حاله ثانیه باشد از
بیضیه نهادن باز در بیضیه قوام دیگر یافتن مثل طیور و سموک و بعض
من هوام الارض و حیوان الماء چون مار و ورل و وزغ و سامر و
وسالامند را که سمندریست و نهنگ و امثال آن که برطن شکم راه
روند و خون گرم و چشم و سوی ندارند و بعضی تبدیل پوست میزنند
چون مار و بعضی نسل از نسل چون سنگ پشت و نهنگ سوای خفاش
از طیور که بچه زاید و او برزخ است مابین طیر و بهایم و بعضی از سموک
هم بچه زاید چون دلفین و هویل گویا برزخ اند میان بهایم و سموک
و اسد اعلم نوع سموم آنکه خلق آن بسبب تخمیر قوام تمام شود
که حاله ثالثه باشد و آن ناقص الخلق است مثل زرافه و پراکله
و کرمهای پرنده که اول بیضیه نهادن پس آن دو دوی یعنی کرکی بی پیرایه

و بر گهای دختان و بعضی از اشیا عفن بخورد و بر خود بیالده و بجز
 خود بزرگ نشود پس بعضی از لعاب و بان خود مثل کرم پیاده بعضی
 از دسومت بر گهای اشجار که بالای سطح آن برای ملاست
 و منع دخول و خروج رطوبت و غیره می باشد مانند نخل یعنی زنبور
 عسل که نتایج است و بعضی از غری و اشیا از جبه دیگر مثل زنبور
 و بعضی از طین یعنی گل مثل بعضی نوع از زنبورها و بعضی از اشیا
 دیگر خانه ها ساخته یا آنکه مادرش برایش ساخته باشد در آن معتکف
 شود و غزلت گیرد و چیزی نخورد و صورت اول نسل شده ببال
 و بعضی چهار بال برآرد و بپرد و اکثر بر کله و میوه ها و دیگر چیزهای
 شیرین نشینند و رطوبت شیرین بکشد و بخورد و لهذا اکثر آنرا خرطوم
 باریک پیشین من می باشد تا شهد و شیرینی از آن بار و شمار بکشد
 و بعضی از آن خرطوم نیز سخت میدارد و در بدن حیوان فرو برده
 خون حیوان بدان بکشد و فرو برد مثل پشه و خرگس و غیره و بعضی
 از کرمهایی غزلت هم تبدیل پوست کند مثل نبات و روان که
 به بندی آن را تیل چوپا بیاورد و او مبولتین گویند و تناسل بعضی از
 فراش یعنی کرمهای پرنده از تخم نیست بلکه بچه می زاید یعنی کرمی
 بنایت خود و وضعیست و اکثر سفید و بی دست و پایی باشد چون

مگس و زنبور پس بعضی بخود بخوردن بسیار عفنند و بوسیده و اشغال
 آن می باشد پس غزلت گرفته یا ناگرفته پرمی برآرد و بعضی را مادرش
 می خوراند پس چون بقدر خود بالیده شد مادرش در خانه اش بند
 کرده او را در اعتکاف و غزلت می آرد تا به فسخ صورت اول پر
 برآرد چون قسام زنبور با و تولید عامه کرم با بد نصوت و بصوت
 نوع چهارم است که مذکور میشود و انشاء الله تعالی و اکثر از آن با حاله
 ثالثه پر و بال برآرد و اکثر اقسام موران هم وقتی پر برآند حال
 عنکبوت اگر عنکبوت را می بینیم که بخلاف کرمهای دیگر بدو احوال طفت
 آن تمام میشود مثل مرغان و اگر چه تخمش در میله گیل می یابد مگر گاه
 پرمی برآرد و چند قسم از آن که پاهای باریک دارند حکم خالق
 بلعاب خود با شبکه ساختن و دام نهادن و صید خود را بچیدن
 می توانند و می دانند و چند قسم از خور و دوزخ که پاهای سست و غلیظ
 دارند با م خالق چون نهید و نم بر صید خود با کین می کنند و می چنند
 و حمله می آرند و لهذا آنها نم گویند و همه آنها از تارهای مترکم و ترکا
 برای بینه یا یعنی تخمهای خود با کیسه می بافند و آنرا از ته و بالا دو شق
 می سازند تا بچه با آنرا به آسانی بشکافند و الله تعالی اعلم و میند
 آن در غار ثور انبصرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم

ثانی اثنین اذیما فی الغار مشهور است و مولانا جمال الدین مجتبیٰ
در روضه الاحباب آورده که آنحضرت در شان عنکبوت فرموده
که شکری است از لشکرهای خدای تعالی و نهی کرده از قتل آن
پس باید که بی ضرر و ضرورت آنرا نکشند و نوعی از عنکبوت
است سیاه رنگ مرغوب که پشمهای سیاه باریک خیلی بر بدن
و اطرافش می باشد و از انواع دیگر بزرگتر و قوی و پرمهر و میشود
آحقق کبی از نبات و روان را که کرمی بزرگ است یا عنکبوتی بزرگ
از نوع دیگر را که پایهای دراز دارد و رشته بسته پیش عنکبوت
ازین نوع انداخت و سر رشته بدشتم بود آنرا بزور کشید و فی الفور
رشته را برید و آن کرم را خورد کرد و بخورد و پایهای این نوع
هم دراز هستند نقل عجب از تاریخ جهانگیری منقول است که
جهانگیر بادشاه در سفر کابل در منزل علی مسجد عنکبوتی را دید که به بزر
خرچنگی بود گلهای ماری را که بدرازی و دوزخ بود گرفته می فشرد
تا مار جان داد و در کتاب مصور فرنگی تصویر عنکبوتی ازین بتیل داریم
که مرغی خور و اگر گرفته آن را و اثر گونه کرده بر سینه اش برآمد آن را
می فشرد و اعدا علم و نوع چهارم آنکه بعضی از فراس
و کرمهای زمین و ششای متغیره دیگر اکثر از ششای عفن و بوسیدگی

و سرگین بحکم خالق تعالی بی تناسل تولید می یابند چون پشته اربع
 اربعین و گشردم و امثال آن بلکه بسیاری از شوکها و بعضی از نارها
 منقار و کبار هم از عفونت و بوسیدگی با اجتماع مواد فاسده که میل
 تولید آن بحکم خالق در آن حاصل آید تولید یابند و حکمت و منفعت
 در خلقت آن آنست که اجزای سمیه عفونت ها که مخالفت طبع و مزاج
 مردم و اکثر حیوانات بلکه نباتات و اشجار است بر روی هوا متصاع
 و منتشر گشته باعث تولید و باد فساد هوا و اهلاك حیوانات و حدوث
 امراض منگه می شد از اینجا است که حکما گفته اند که کثرت تولد حشرات
 و ضفادع و دالالت بر تغیر و عفونت طوایف زمین و هوا و علامت
 بر حدوث و ظهور طاعون و وبا باشد فقط پس از احکیم قدیر دانا
 توانا بنوعی از صور حیوانی بند کرده بحال فضل و کرم و غایت مهر و رحمت
 بر بندگان خویش آنرا از مفاسد کثیره باز داشته بلکه خود آن حیوانات
 سمیه مع سم خود را از صحبت مردم و حیوانات دیگر می گیرند و
 دوری می ورزند تا خود را از آنها و آنها را از شر خود با حکم خالق
 نگهدارند و آنچه باینرا حکمت و تدبیر و قوت کثیر دفع نمی توانستیم اگر
 آنها بحکم خالق خود را با سانی می کنند مگر اگر بعضی تا گاه پیش کسی افتد
 و فرصت اگر نخین نیابد ناچار او را بگزودند و آنفسه پناگه گفته اند بیت

ازان مار بر پای راعی زند | که ترسد سرش را بگوید بسنگ
 سبحان الله چه فضل است و کرم و چه لطف حکمت و نعمت است
 اعم که دوست و دشمن ازان بهره ورنند و هر یک در گوشه لب سن
 و امان میخورند و میچیزند این را ازان ضرری است نه آن را ازین خطر
 و از جمله حکم مینافع خلق آن علاج است برای مردم چنانچه از گوشت
 افعی مثل ترایق فاروق و دوائی شریف که اعظم ترایقات اکبر معالیه
 بلکه النفع از جمیع ادویه است و از زهره مار مثل حبوب مرجع محده ترکیب
 یافته است و بخور سلخ آن برای خراج جنین و شیمه و ساعت بتجربه رسیده
 و ذرایح که نوعی از کرمهای پرنده و از حشرات سمیه قاتله است و از
 نباتات و به گهای تانف و دختان تکون می یابد بدفع سمیت سنگ
 دیوانه گزیده و اخراج آن بشدت او را برول باخون بتجربه رسیده است
 الی غیر ذلک که بکتاب طب تصریح یافته است و از انجمله عبرت
 از حیات و اشکال گوناگون و از الوان و بقلمون و انفعال
 عجیبه و خواص غریبه که در اقسام آن دیده می شود و آن شریف
 تر و اغر ترین شی و آشی و لذت ترین چیزی است برای تهذیب
 اخلاق و تعلیم نفس و اکتساب حکمت و دانشستن انواع صنعت و
 نشاط طبیعت تر و اهل بصیرت و احباب علم و تجربت که آیه کریمه

فاعتبروا یا اولی الابصار گویا اشارت بدان می کند نه بینی که چگونه
 از چیزی چیزی دیگر بلکه از بی جان جانو مخلوق می کند که آن همه
 اشکال عجیبه از آن ظاهراً افعال غریبه از آن صادر می سازد
 و انواع حشرات پرند و پرنده چه خوش رنگهای بوقلمون دارند که چمن را
 نیزنگی است از باغستان قدرت الهی که بر هوا معلق داشته یا
 نگارخانه از رنگی است از صنایع حکمت نامتناهی که بر روی هوا
 نگاشته عجب تر آنکه از عفونت و بوسیدگی و تغییر شمای متنفر
 متولد می شوند و آنهم رنگ و خوبی و خوش سلوبی و مرغوبی و آنجا
 ظهور می کند که عقل و اندام در آن حیران است و دیده بینا در آن
 بعبرت نگران و یک نوع از آن است که بر روی هوا همیشه چون
 باز و عقاب بقدر خود اوج می گیرد و بالای مقدار دو سه قامت
 از زمین پران و گردان می باشد و صغار کرمهای پرند را
 صید می کند و میخورد و اکثر آن کرمهای کبار را مرغان احتطاف
 می کنند و آنها غذای مرغان می شوند و از عجایب عبرت است
 که مار چگونه بی دست و پا با جمیع قوت های متوالیه ضعیف حرکت
 متناوبه ضعیف از قبض و بسط شکمهای سلخ بطن او بزرگ شدت عنیف
 راه میرود و بحدت و تیزی مثل تیری جهد و چون در سوراخی

یاد ز چیری از دخت و سنگ و مثل آن باشد ماری خور در انبوه
 ده مروازان کشیدن و بیرون آوردن و شوار باشد و زبان
 بعضی از ثقات شنیده ام که در نواحی و اطراف عظیم آباد بهار
 نوعی ماریست سفید که بر گاو و گوسفند و مثل قهوه می پرد و صین پرواز
 آوازی میکند در صورت تحقق و صدق آن یعنی مکر با جتاس هوا
 در بطن خود و بقوت سیجان و انتفاخ بوده باشد و جز از این آنچه
 درباره آن مسموع شده است در سبب رسانی از مقدمه ذکر کرده
 شده و الله اعلم و از آنجمله آنکه به جسم و جلد ماران قوت قبض و
 بسط و انتفاخ بسیارست بحدیکه ماری که قطر دایره سطحی جسم
 آن ششبر و نیم بلکه کمتر از آن بوده باشد گاوی را فرو برد
 و شیر با آن چمپتی و چالاکلی و طبش و صولت و بی باکی و آلات
 جاحه برنده و انیاب قاطعه و زنده چون در دمان و حلق آن سبب
 آنقدر عاجز می شود که اصلاً طاقت حرکت در خود نیابد و
 گوزن را با آنقدر انشعاب و درازی شاخ و جاموس اباسر و تنها
 بلند فراخ چنان بخود کشد و بفشارد که آواز شکست شاخها
 و استخوانهای آن چون آواز بند و ق سموع می شود و چنانچه
 سواحل شطوط رودخانه نیجر که در اقصای مغرب است آن را

لیل السودان و نیل المغرب هم گویند سیاحان متجربین حکما مشاهده
 این نوع مارهای بزرگ چالاک مشاهده کرده اند و از جمل عجایب
 سمیت آنست که خاصه در ایناب و منافذ آن و زهره آنست
 و آن حقیر حدت و شدت دارد که اگر ریشاش از لعاب مکمل بینی
 کفچه داران و عضو ظاهری کسی بی جراحت برسد و نشوید او را
 فی الفور بکشد فی الجمله مارچه یار که اندکی از حکمت و قدرت و
 بر شرم و آنکه مار او عقل را آفرید و از امر کن فیکون جهان مخلوق
 فرموده چه عقل باست که حکمت و قدرت او دم زخم سبب آنست
 لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم
 و بعضی از این حیوانات بعد تولد اول که از عفونات و بواسطه
 شده باشد از روی تخم هم تناسل و تولد می کنند چنانچه نوعی را
 که آنرا بعضی نبات و ردان و بهندی تل چوره بیامی مجهول گویند
 و تخم آن چون لوبیامی شود و از میان یکی از ان بسیاری از
 بچه های صغاریزه بکرم خالق متولد شده می برآیند ازین قبیل دیدیم
 که در شیشه شربت که گسسته بود و منفذ دخول و خروج نداشت
 به تفسیر شربت تولید یافته بود و همان نوع تولید و تناسل میکنند
 و بدانکه اکثر حشرات پرند و ناقص الخلق و ضعیف الطبیعت زیاده

از یکسال نماند بخلاف ماران که اکثر طول العمر می سپند و صد
 سال زیست می کنند لهذا آنرا حیات و عوامر هم می گویند که
 دلالت بر عمر و حیوة می کند و الله اعلم و چند قسم کرمهای پرنده
 از بار درختان متکون می شوند و آن هم از نوع چهارم معدود
 می تواند شد چرا که آن هم از نوعی تغیر و استحاله مزاج مواد
 میوه ها تولید می یابند و عجب آنکه نوعی از کرمهای صنوبر مثل
 دیدم که از بار درختان اقسام درختی که آنرا به هندی بزرگویند
 بسیار متکون می شوند و گویا که بارین درخت صرف برای
 تکوین این کرمها آفریده شده است چرا که از بار آن جز همین کرمها
 مغزی و تخم حاصل نمیشود و نهال آن از ریشه ها و در شاخ
 شاخهای کهنه دیگر درختان بزرگ و دیوار ها و بناهای قدیم
 و شکاف و درز کوهها و سنگها و از بعضی زمین که بجا خاکی
 با اجتماع مواد مولده آن بخود در آن رسته باشد بهم می رسد
 که باعث حفظ نسل نوع آن درخت باشد و اگر تخم می کشد
 من ندیده ام بلکه از کسی شنیده ام که تخم آن دیده است بلکه
 مشهور است که تخم آن نمی شود و از بارهای نارسیده آن
 کرمهای ناتمام می رسد و از آنکه که صورت نوعی آن کرم

با پیر و بال و پاهای آن مری می شود و از بارهای رسیده آن
 کرمهای تمام انخلقت پرنده بزرگ صرخ و زرد می برآیند و فشر آنرا
 سوراخ کرده بیرون می شوند و یکی از ثقات بمن نقل کرد که او یک
 و تکوین نوعی کرم بزرگ پرنده که آنرا بهندی بهنکری گویند و بل
 دراز با چار بالهای یعنی پرهای طویل همیشه بر روز بروی هوا در ریز
 و گردش می باشد و سر لیج الطیان می شود و دیگر کرمهای پرنده
 ریزه و خور را از روی هوا می گیرد و می خورد ازین قبیل از بار درختی
 دیگر دیده است که از نا رسیده آن کرمهای ناتمام و سفید و از
 رسیده آن کرمهای تمام انخلقت بشکل نخ کور بزرگ صرخ و زرد
 می برآیند و انداعلم گویند که از بار درخت جمیرشپه تکون می شود
 لهذا بهاری آنرا درخت پشه گویند اما آنچه اقر مصنف دیده
 آن پشه نیست بلکه آن جانوری صغیر چون پشه است چنانکه مذکور
 و آن از پشه اندک کوتاه تر و زرد رنگ و موخر آن مدور تر است
 و خون حیوان نمی خورد بلکه بر اشربه متغیره و رطوبات منتنه و فواکه
 فاسده و دیگر اشیاء طبعه تغذیه می نشیند و می خورد و گرا این را پشه
 می گفته باشند و انداعلم و این نوع کرمها را که از تغیر و فساد و تحاله
 اشیای دیگر یا از عفونات آرمینی و هوای متکون می شوند و لا اله الا

گویند اکثر در موسم گرم یا متولد می شوند و در موسم سرد یا می سوزند
 بعضی مردم را اعتقاد آن است که از طلوع سهیل که آنرا ستاره
 یعنی هم گویند به تاثیر آن می سوزند چنانچه شاعر می گوید

ولد الزنا ست حاسد نه هم از طالع من | ولد الزنا کشت آید چو ستاره یانی

و اصلی ندارد و در اصل ستاره مذکوره در موسم سرد یا ظاهر و طالع می شود
 که از آن این گمان فاسد کرده اند بآنکه مراد از طلوع ستاره یانی ظهور
 موسم سرد داشته باشند و الله اعلم هذا آخر ما الله به
 تعالی به حسن غیر تعلیم الغیر فی اکثر اموال الخائفة بل فی کلها الا ما
 الی الغیر و بعض الخیر همچنین در بسیار مواضع این ساله سخنهای باها مفضل
 الی بی تعلیم نقل از غیری کرده شد سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا
 انک انت العلیم الحکیم فتبارک الله حسن الخالقین و الحمد
 لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد

و علی آله و اصحابه اجمعین

خاتمه البیاض و الکتابه

واضح باد که بشهر حبش مثلاً یک هزار و دویست و هفتاد و دویجری
 تسوی و بشهر شعبان اتفاق تیسض این رساله بار اول شده بود اما
 به بسیاری از اثبات و احوال به بعضی از حکم و البطلان که به ایراد

والحاق مطالب گیر اتفاق افتاده نظم تسطیر کتابت اختلال پذیرفت
 تا حاجت تبیض ثانی کشیده اما کاتب پیر سیمی بیشتر که شیخوت
 آن مرد پیر چون چوبین شمشیر بدست طفلان بازیچه پذیرفته
 تیغ در کف جوانان تصویر نگاره و بی تاثیر گردیده است در راه
 ایام میام قیام با قیام نداشت و در راه عید سعید هم از سن بعید
 تا به نزدیک ذی القعدة کتابت تبیض قعدة چند مشا بر بوده تا
 ببا شتر ختم نموده الحمد لله علی ذلک شعر لمولفه فی تاریخ الکتاب
 بنظم کار محمد حق بنوش که این تاریخ شد تاریخ سنگنش

یعنی از عبارت این تاریخ بحساب جبل تاریخ سن ۷۰۰ بر آید

و ایضا از کتب شمشیر تاریخ می شود

ایضا شعر لمولفه فی التاریخ

مرغ مقصود نخته بر شیخ
 زان بیک مرغ نیز تاریخ

شاخ امید را قوی بنخست
 مرغ نامه تمام شد اینجا

مقدم

سده الحمد و المنة که کتاب فیض الکتاب مسماة عجائب المعاولات فی غرائب الحيوانات
 و نوازل النباتات و غرائب الانهار و عجائب الانهار فی الاخبار عن جبال الغنقار
 مطابق اصل نسخه تبیض مصنف مدح و در مطبع علمی لاهور علیه طبع و تخطی

غلطنا کتبہ عجائب المخلوقات فی سبأ الحیوانا

بسم الله الرحمن الرحيم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۱	باری	بازی	۲۹	۴	وارکت	واروشده است
۹	۱۴	آریاتہ	آریات	۳۰	۱۱	بفل	بفل
۱۳	۱۷	عجب سب	عجب سب	۳۱	۱۴	عطفًا	عطفًا
۱۴	۱۷	غام	غام	۳۲	۱	النخل	النخل
۲۰	۳	غازی	غازی	۳۳	۱۱	اغتام	اغنام
۲۱	۹	رینہ	رینہ	۳۵	۲	بندوبہ	بندوبہ
۲۲	۱۷	می شود	می شود	۳۶	۳	زیر است	زیر است
۲۳	۱۷	افقازہ	افقازہ	۳۷	۲	شبه	شبه
۲۵	۱۴	تریک	تریک	۳۸	۱۱	عجب	عجب
۲۸	۱۲	کہ آن	کہ آن	۳۹	۱۲	ایر ص	ایر ص

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴	۱۶	بهریب با بهزیب با	۵۳	۳	کرده	کرده بالله تعالی اعظم	۵۳
۳۷	۱۲	ماده	ماده	۴	دو پروه	دو پرده	۵۴
۳۸	۱۳	بدایر باهم	بدایر باهم	۳	بساطین	بساتین	۵۵
۴۱	۴	منور	منور	۲	ملت	حلت	۵۶
۴۲	۹	باضراط	باضراط	۱۲	تخیر	تخذیر	۵۷
۴۳	۵	ننزل	ننزل	۵	یدمان	بدمان	۵۸
۴۸	۷	باباریه	بابارت	۱۱	معانه	بمعاینه	۵۹
۴۹	۱۶	تومتولد	تومتولد	۱۵	پتکشت	پتکشت	۶۰
۵۰	۲	گرم آنرا	گرم آنرا	۶	الکرمه	الکرمه	۶۱
۵۱	۱۰	در بیان	در بیان	۲	خضر نرج	خضر نرج	۶۲
۵۲	۱۲	استای	استای	۵	دایر لند	دایر لند	۶۳
۵۳	۱۳	ارسته	ارسته	۲	کردو	کردو	۶۴
۵۴	۱۴	دشت	دشت	۲	مجداف	مجداف	۶۵
۵۵	۱۲	شودر	شودر	۴	سبیا	سبیا	۶۶
۵۶	۳	یام	یام	۳	حم	حم	۶۷
۵۷	۳	یانه	یانه	۹	غریب	غریبه	۶۸

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۰	۱۷	بور	بود	۱۰۱	۱	انشاء الله	انشاء الله
۸۳	۳	تواس	تواس	۱۰۲	۱۷	مدید	مدید
۸۹	۳	بره	بره	۱۰۹	۱۲	دویاری	دویاری
۹۰	۱۲	میدارند	میدارند	۱۱۲	۹	نیزین	نیزین
۹۱	۲	سوتی	سوتی	۱۳۳	۱۷	صنعت	صنعت
۹۲	۵	وش	وش	۱۳۴	۱۳	قلین	قلین
۹۳	۱۲	مصور	مصور	۱۴۳	۱۱	تولند	تولند
۹۴	۲	عقفا	عقفا	۱۵۲	۱۴	وکیز باشد	وکیز باشد
۹۵	۲	بلار	بلار	۱۵۳	۱۰	مخیط	مخیط
۹۸	۳	جنب	جنب	۱۵۵	۴	سواحل	سواحل
۹۹	۹	چربین	چربین	۱۵۷	۶	نیر	نیر
۱۰۰	۱۰	پیشانی	پیشانی	۱۵۹	۸	ار	ار
۱۰۱	۱۱	چربین	چربین	۱۶۵	۷	مقل	مقل
	۹	جشم	جشم		۵	ادخار	ادخار

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴۴	۷	کاری و بزرگ	کاری بزرگ
//	۱۱	اوایل	اوائل
۱۶۹	۵	بنج	منج
۱۷۱	۱	محنت	محدث
۱۷۳	۹	ذرا بیج	ذرا ریح
۱۷۵	۴	تیرومی پرد	تیرمی پرد
۱۷۷	۱۰	ودرز	ودرز های
۱۷۸	۵	برروز	بروز
//	۱۰	جمیر	جمینز
۱۸۰	۷	منوده	منوده

